



دانشکده الهیات و معارف اسلامی شهید مطهری

پایان نامه ی کارشناسی ارشد

الهیات و معارف اسلامی - فقه و مبانی حقوق اسلامی

عنوان:

**بررسی تطبیقی دیدگاههای فاضل مقداد و ابوبکر جصاص در تفسیر فقهی
آیات الاحکام مربوط به طلاق**

استاد راهنما:

جناب حجة الاسلام و المسلمین عبدالکریم عبداللهی نژاد

استاد مشاور:

جناب آقای دکتر علیرضا عابدی سرآسیا

نگارنده:

محمد جواد فردی

زمستان ۹۵

سند آیین نامه



بسمه تعالی □□□

مشخصات پایان نامه تحصیلی دانشجویان □□□□□□□□

دانشگاه فردوسی مشهد

عنوان پایان نامه: بررسی تطبیقی دیدگاههای فاضل مقداد و ابوبکر جصاص در تفسیر فقهی آیات الاحکام مربوط به طلاق.

نام نویسنده: محمد جواد فردی

نام استاد راهنما: حجة الاسلام عبدالکریم عبداللهی نژاد

نام استاد مشاور: دکتر علیرضا عابدی سرآسیا

دانشکده : الهیات شهید مطهری	گروه: فقه و مبانی حقوق اسلامی	رشته تحصیلی: فقه و مبانی حقوق اسلامی
تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۹/۱۰	تاریخ دفاع: ۱۳۹۵/۱۱/۰۶	
مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد ●	دکتری ○	تعداد صفحات: ۲۲۶

چکیده پایان نامه :

کتاب «احکام القرآن» تالیف جصاص، یکی از منابع مستقل و منحصر به فرد در زمینه فقه تطبیقی مذاهب اهل سنت است که در قرن چهارم هجری توسط ابوبکر احمد بن علی رازی مشهور به جصاص، به رشته تحریر درآمده است. بررسی نظرات فقهی جصاص و تطبیق آن با آرای فقهای شیعه به ویژه فاضل مقداد، صاحب کتاب «کنزالعرفان فی فقه القرآن» با توجه به ضرورت تقریب بین مذاهب فقهی اسلامی، مفید به نظر می‌رسد. در این رساله، دیدگاه‌های فقهی جصاص، در تفسیر آیات الاحکام مربوط طلاق، بررسی شده و سپس با آرای فقهای شیعه به خصوص فاضل مقداد تطبیق شده است. این رساله در پنج فصل شامل: مقدمات و کلیات، طلاق، خلع و مبارات، ایلاء وظهار و لعان، سامان یافته است. مجموعه این رساله بدان امید پایان پذیرفته که روشنگر نظریات فقهی حنفی جصاص و تطبیق آن با فقه شیعه و گامی در جهت تقریب بین مذاهب اسلامی باشد.

امضای استاد راهنما:	کلید واژه:
	۱. آیات - الاحکام
	۲. جصاص
	۳. فاضل مقداد
	۴. فقه القرآن
	۵. طلاق
تاریخ:	

تقدیر و تشکر:

شکر شایان نثار ایزد مَنان که توفیق را رفیقِ راهم ساخت تا این پایان نامه را به پایان برسانم.

از استادان فاضل و اندیشمندم جناب آقای حجة الاسلام و المسلمین عبداللهی نژاد و جناب آقای دکتر عابدی به عنوان استاد راهنما و مشاور که همواره نگارنده را مورد لطف و محبت خود قرار داده اند، کمال تشکر را دارم.

این پایان نامه را ضمن تشکر و سپاس بیکران و در کمال افتخار و امتنان تقدیم می نمایم به:

- روح پاک و مقدس شهدای مدافع حرم که با نثار خون پاکشان از حریم ولایت و مرزهای اسلام دفاع کردند و امنیت را برای ما به ارمغان آوردند.

- محضر ارزشمند پدر و مادر عزیزم و خدای را بسی شاکرم که از روی کرم، پدر و مادری فداکار نسیم ساخت، تا در سایه درخت پر بار وجودشان بیاسیم و از ریشه آنها شاخ و برگ گیرم و زیر سایه وجودشان در راه کسب علم و دانش تلاش نمایم. والدینی که بودنشان تاج افتخاری است بر سرم و نامشان دلیلی است بر بودنم.

- به همسر مهربان و فرزند عزیزم که نشانه لطف الهی در زندگی من هستند و در تمام طول تحصیل در سختی ها و مشکلات همراه و همگام من بوده و یاری ام نموده اند.

- پروردگارا! حسن عاقبت، سلامت و سعادت را برای آنان مقدر فرما.

فصل اول: مقدمات و کلیات	۱۲
مبحث اول: مقدمات	۱۳
۱. تعریف مسئله و تبیین موضوع	۱۳
۲. ضرورت تحقیق و هدف	۱۴
۳. پیشینه تحقیق	۱۵
۴. سوال های اساسی تحقیق	۱۵
۵. فرضیه ها یا پاسخ های احتمالی تحقیق	۱۵
۶. روش انجام تحقیق	۱۶
۷. کاربرد های تحقیق	۱۶
۸. جنبه جدید بودن و نوآوری طرح	۱۶
۹. استفاده کنندگان از نتیجه پایان نامه	۱۶
۱۰. ساختار و بدنه اصلی تحقیق	۱۶
مبحث دوم: کلیات	۱۸
۱. تعریف آیات الاحکام	۱۸
۲. تاریخچه و سابقه آیات الاحکام	۱۹
۳. اختلاف در تعداد آیات الاحکام	۲۱
۴. کتب معروف آیات الاحکام نزد شیعه و اهل سنت	۲۳
۴-۱. کتب مشهور شیعه در آیات الاحکام	۲۳
۴-۲. کتب مشهور اهل سنت در آیات الاحکام	۲۶
۵. شیوه نگارش آیات الاحکام	۲۷

۳۱	۶-۱- معرفی جصاص و فاضل مقداد
۳۱	۶-۱-۱. معرفی جصاص
۳۱	۶-۱-۱-۱. زندگینامه
۳۱	۶-۱-۲. تحصیلات
۳۲	۶-۱-۳. اساتید و شاگردان
۳۲	۶-۱-۴. مذهب و اخلاق
۳۳	۶-۱-۵. آثار و تألیفات
۳۵	۶-۲. معرفی فاضل مقداد
۳۵	۶-۲-۱. زندگینامه
۳۶	۶-۲-۲. خاندان و نسب
۳۶	۶-۲-۳. القاب
۳۷	۶-۲-۴. تحصیلات فاضل مقداد
۳۷	۶-۲-۵. اساتید و شاگردان
۳۸	۶-۲-۶. آثار و تألیفات
۴۱	فصل دوم: طلاق
۴۳	آیه اول: طلاق/۱
۴۳	۱. ترجمه
۴۳	۲. مفردات

.....	۳. شان نزول	۴۵
.....	۴. تفسیر و اهم نکات	۴۷
.....	۵. مقایسه و جمع بندی	۵۹
.....	آیه دوم: طلاق / ۲	۶۰
.....	۱. ترجمه	۶۰
.....	۲. مفردات	۶۰
.....	۳. تفسیر و اهم نکات	۶۱
.....	۴. مقایسه و جمع بندی	۶۸
.....	آیه سوم: ۲۲۸ / بقره	۶۸
.....	۱. ترجمه	۶۹
.....	۲. مفردات	۶۹
.....	۳. شان نزول	۷۰
.....	۴. تفسیر و اهم نکات	۷۱
.....	۵. مقایسه و جمع بندی	۸۱
.....	آیه چهارم: چهارم طلاق	۸۲
.....	۱. ترجمه	۸۲
.....	۲. مفردات	۸۲
.....	۳. شان نزول	۸۴
.....	۴. تفسیر و اهم نکات	۸۵
.....	۵. مقایسه و جمع بندی	۹۳

آیه پنجم: ۴۹/ احزاب ۹۴

۱. ترجمه ۹۴

۲. مفردات ۹۴

۳. قرائت ۹۵

۴. تفسیر و اهم نکات ۹۵

۵. مقایسه و جمع بندی ۱۰۰

آیه ششم: ۲۲۹/ بقره ۱۰۱

۱. ترجمه ۱۰۱

۲. مفردات ۱۰۱

۳. شان نزول ۱۰۲

۴. تفسیر و اهم نکات ۱۰۳

۵. مقایسه و جمع بندی ۱۰۷

آیه هفتم: ۲۳۰/ بقره ۱۰۸

۱. ترجمه ۱۰۸

۲. مفردات ۱۰۸

۳. شان نزول ۱۰۹

۴. تفسیر و اهم نکات ۱۰۹

۵. مقایسه و جمع بندی ۱۱۴

آیه هشتم: ۲۳۱/ بقره ۱۱۵

۱. ترجمه ۱۱۵

۱۱۵	۲. مفردات
۱۱۶	۳. شان نزول
۱۱۷	۴. تفسیر و اهم نکات
۱۲۰	۵. مقایسه و جمع بندی
۱۲۱	آیه نهم: ۲۳۲/ بقره
۱۲۱	۱. ترجمه
۱۲۱	۲. مفردات
۱۲۲	۳. شان نزول
۱۲۳	۴. تفسیر و اهم نکات
۱۲۸	۵. مقایسه و جمع بندی
۱۳۰	فصل سوم: خلع و مبارت
۱۳۱	آیه اول: ۲۲۹/ بقره
۱۳۱	۱. ترجمه
۱۳۱	۲. مفردات
۱۳۲	۳. قرائت
۱۳۳	۴. شان نزول
۱۳۴	۵. تفسیر و اهم نکات
۱۴۳	۶. مقایسه و جمع بندی
۱۴۳	آیه دوم: ۱۹/ نساء
۱۴۳	۱. ترجمه

۱۴۳	۲. مفردات
۱۴۴	۳. قرائت
۱۴۴	۴. شان نزول
۱۴۶	۵. تفسیر و اهم نکات
۱۵۳	۶. مقایسه و جمع بندی
۱۵۴	فصل چهارم: ایلاء و ظهار
۱۵۵	مبحث اول: ایلاء
۱۵۵	آیات ۲۲۶ و ۲۲۷ بقره
۱۵۵	۱. ترجمه
۱۵۵	۲. مفردات
۱۵۶	۳. قرائت
۱۵۷	۴. شان نزول
۱۵۷	۵. تفسیر و اهم نکات
۱۶۶	۶. مقایسه و جمع بندی
۱۶۸	مبحث دوم: ظهار
۱۶۸	آیات ۱ تا ۴ مجادله
۱۶۸	۱. ترجمه
۱۶۹	۲. مفردات
۱۷۰	۳. قرائت
۱۷۱	۴. شان نزول

۱۷۲	۵. تفسیر و اهم نکات
۱۸۶	۶. مقایسه و جمع بندی
۱۸۷	فصل پنجم: لعان
۱۸۸	آیات ۶ تا ۹ نور
۱۸۸	۱. ترجمه
۱۸۸	۲. مفردات
۱۸۹	۳. قرائت
۱۸۹	۴. شان نزول
۱۹۱	۵. تفسیر و اهم نکات
۲۰۴	۶. مقایسه و جمع بندی
۲۰۵	نتیجه گیری
۲۰۹	فهرست منابع

فصل اول: مقدمات و کلیات

مبحث اول: مقدمات

۱- تعریف مسئله و تبیین موضوع

یکی از اعجازهای خداوند قرآن است و نمی‌توان اهمیت آن را در احکام شرعی انکار کرد؛ چنان که آیات الاحکام در استنباط احکام شرعی در میان فقیهان اسلامی از جایگاه بسیار والایی برخوردار است.

یکی از منابع معتبر در میان کتب تفسیری اهل سنت کتاب *احکام القرآن* تألیف ابوبکر جصاص احمد بن علی رازی می‌باشد، که طبق شیوه رایج در میان اهل سنت به بررسی آیات الاحکام به ترتیب سوره‌های قرآن پرداخته و بعد از هر آیه به تفسیر، شأن نزول و بیان دیدگاه‌های گوناگون همراه با ذکر اخبار و روایات مرتبط از رسول اکرم (ص) پرداخته است.

یکی از منابع معتبر شیعیان در بیان تفسیر آیات الاحکام که مورد توجه بیشتر فقه پژوهان، هم در میان اهل سنت و هم در میان شیعیان قرار گرفته است، کتاب *کنز العرفان فی فقه القرآن* تألیف جمال الدین مقداد بن عبدالله سیوری، معروف به فاضل مقداد است. وی در کتابش طبق روش راوندی در تفسیر آیات الاحکام، که شیوه رایج در میان شیعیان می‌باشد، به تفسیر آیات مربوط به هر مبحث فقهی به صورت بیان مفردات، شأن نزول همراه با ذکر اخبار و روایات مرتبط از معصومین (ع) و نظر صاحبان مذاهب اهل سنت و قول مشهور شیعه می‌پردازد.

در پژوهش حاضر به استخراج آیات الاحکام باب طلاق، از دو کتاب مذکور و مقایسه نظریات آنها و ارجاعاتی که در شرح آیات آمده، و نیز روش‌شناسی ابوبکر جصاص و فاضل مقداد در تفسیر آیات مربوطه پرداخته شده است.

۲- ضرورت تحقیق و هدف

از آنجاکه قرآن کریم یکی از دو ثقل گران‌بها در تشریح اسلام و شناخت احکام شرعی است، فقیهان به تفسیر و تبیین آیات خداوند پرداخته‌اند. به این جهت هیچ فقهی در تبیین فروع و احکام اسلامی از شناخت آیات قرآن کریم بی‌نیاز نیست. یکی از دغدغه‌های مهم بشر موضوع فراق و جدایی است. هرچند اسلام آیین وصل است، نه قطع، اما اسلام از این مسئله غافل نبوده بلکه آن را امری حلال اما مبعوض و منفور شمرده است. از میان ۵۰۰ آیه‌ای که به بیان احکام و حدود الهی پرداخته‌اند، بنا به نظر مفسران حدود ۲۰ آیه در مورد طلاق و سایر مسائل مربوط به آن است و نیز روایات بسیاری در این زمینه وجود دارد. این آمار حاکی از اهمیت بالایی است که دین مبین اسلام به مسئله طلاق داده است.

معمولاً نظرات اندیشمندان اسلامی در زمینه آیات الاحکام را باید در کتاب‌های تفسیری به‌طور عام و در کتاب‌هایی که تحت عنوان «آیات الاحکام» یا «فقه القرآن» معروفند، به‌طور خاص جست. کتاب‌های «آیات الاحکام» یا «احکام القرآن» حاوی تفسیر فقهی آیات قرآن کریم است که مفسر در آن تمام آیات مربوط به احکام شرعی را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد. یکی از مهم‌ترین کتابهای احکام القرآن در میان منابع اهل سنت، کتاب احکام-القرآن، تألیف ابوبکر جصاص احمد بن علی رازی فقیه معتزلی مسلک و حنفی مذهب است. مؤلف در کتابش به تفسیر آیات قرآن با استمداد از ظهورات آیات و به کمک روایات و بیان نظریات فقهای سلف، تلاش می‌کند آرای ابوحنیفه را اثبات کند.

یکی دیگر از منابع مهم تفسیر آیات الاحکام، کتاب کنزالعرفان فی فقه القرآن تألیف فاضل مقداد است که از جمله ارزنده‌ترین مؤلفات آیات الاحکام نزد امامیه است. ایشان در این کتاب علاوه بر تفسیر آیات و ذکر روایات، نگرشی عمیق به‌صورت تحلیلی بر دیدگاه‌های مشهور مفسران اهل سنت داشته است، که این خود از مزایای این کتاب است.

۳- پیشینه تحقیق

با تحقیقاتی که نگارنده در پایگاه‌های مختلف اینترنتی انجام داده است، از کتاب فاضل مقداد چند پایان نامه بر محوریت آن وجود داشت که هیچ کدام به بررسی مسئله طلاق نپرداخته بودند، از کتاب آیات الاحکام احمد بن علی الرازی معروف به جصاص تنها یک پایان نامه بر محوریت آن کار شده بود که آن نیز در رابطه با مسئله طلاق نبود و این که پایان نامه یا تحقیقی این دو کتاب را به صورت تطبیقی مطالعه و کار نموده باشد اصلاً تحقیقی انجام نشده بود.

۴- سؤال‌های اساسی تحقیق

سؤال ۱- دیدگاه‌های تفسیری ابوبکر جصاص در آیات فقهی باب طلاق چیست؟

سؤال ۲- دیدگاه‌های تفسیری فاضل مقداد در آیات فقهی باب طلاق چیست؟

سؤال ۳- روش جصاص و فاضل مقداد در تفسیر آیات فقهی باب طلاق چیست؟

۵- فرضیه‌ها یا پاسخ‌های احتمالی تحقیق

۱- ابوبکر جصاص در تفسیر فقهی آیات باب طلاق با بکارگیری از استدلال‌ات عقلی سعی در اثبات آرای ابوحنیفه دارد.

۲- دیدگاه فاضل مقداد در این باب، مطابق دیدگاه مشهور عالمان شیعه می‌باشد.

۳- ابوبکر جصاص همانند مفسرین اهل سنت که به ترتیب سوره‌های قرآن، آیات را تفسیر می‌کنند، به تحلیل و تفسیر آیات فقهی باب طلاق پرداخته است. فاضل مقداد نیز همان رویه مشهور میان عالمان شیعی را که همه آیات مربوط به یک موضوع را جمع آوری نموده و بررسی و تفسیر می‌کنند، برگزیده است.

۶- روش انجام تحقیق

این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی از طریق گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای و اسنادی و با کمک گرفتن از نرم افزارهای علوم اسلامی نگاشته شده است.

۷- کاربردهای تحقیق

تسهیل استنباط احکام فقهی طلاق مبتنی بر آیات الاحکام از طریق بررسی آیات الاحکام درخصوص طلاق و مقایسه و تطبیق بین آثار فاضل مقداد و احمد بن علی جصاص که پژوهش حاضر می‌تواند به عنوان یک کتاب مستقل که جنبه کاربردی برای پژوهشگران فقهی دارد، مفید واقع شود.

۸- جنبه‌ی جدید بودن و نوآوری طرح

تا کنون پژوهشی که به مقایسه‌ی آرای فقهی ابوبکر جصاص از کتاب احکام القرآن و فاضل مقداد از کتاب کنزالعرفان، در آیات الاحکام مربوط به طلاق بپردازد، انجام نشده است.

۹- استفاده‌کنندگان از نتیجه‌ی پایان نامه

کلیه مراکز پژوهشی و آموزشی دانشگاهی و حوزوی و نیز استادان حوزه و دانشگاه و طلاب علوم دینی و دانشجویان الهیات و معارف اسلامی، می‌توانند از این پایان نامه استفاده کنند.

۱۰- ساختار و بدنه اصلی تحقیق

این پژوهش از پنج فصل تشکیل شده است؛ که به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم. فصل اول را دو مبحث مقدمه و کلیات دربرمی‌گیرد. مبحث اول را به بیان تعریف مسئله،

ضرورت و هدف تحقیق، پیشینه، سؤال‌های اساسی، فرضیه، روش انجام تحقیق، کاربردها و جنبه‌ی جدید بودن تحقیق، اختصاص داده‌ایم. مبحث دوم که کلیات می‌باشد، در شش گفتار به شرح ذیل آمده‌است؛ تعریف آیات الاحکام، تاریخچه و سابقه‌ی علم آیات الاحکام، اختلافاتی که در زمینه تعداد آیات الاحکام بیان شده‌است، معرفی کتابهای آیات الاحکام معروف شیعه (نظیر فقه‌القرآن، کنز‌العرفان، زبدة‌البیان، مسالک‌الافهام) و کتابهای آیات- الاحکام مشهور اهل سنت (همچون تألیفات ابن‌ادریس شافعی، جصاص، ابن‌عربی)، مؤلفان کتب آیات الاحکام و نیز توضیحاتی راجع به شخصیت ابوبکر جصاص و فاضل مقداد، اساتید، شاگردان و آثار وی بیان شده‌است.

در فصل‌های بعدی به بررسی آیات فقهی باب طلاق از دیدگاه جصاص و فاضل مقداد می‌پردازیم. در فصل دوم آیات مربوط به طلاق رجعی و بائن و بیان احکام عده در زنان مطلقه می‌پردازیم. فصل سوم مربوط به آیات فقهی در باب خلع و مبارات است که شامل دو آیه می‌باشد. فصل چهارم شامل دو مبحث است؛ در مبحث اول دو آیه باب ایلاء را بیان می‌کنیم و در مبحث دوم چهار آیه ابتدایی سوره مجادله را که در بابظهار نازل شده‌است، مورد بررسی قرار می‌دهیم. در فصل پنجم که آخرین فصل این پژوهش است، به دو مبحث می‌پردازیم؛ مبحث اول آیات ششم تا نهم سوره مبارکه نور، در رابطه با احکام لعان را شرح می‌دهیم و در مبحث دوم نتیجه‌گیری نگارنده از مجموع نظرات فقها را بیان می‌کنیم.

مبحث دوم: کلیات

۱- تعریف آیات الاحکام

مفسران فقه القرآن، در این زمینه تعریف‌هایی را ارائه کرده‌اند. از جمله تعریف‌هایی که برای آیات الاحکام ارائه شده است، این تعریف است: «آیاتی است که متضمن احکام فقهی متعلق به مصالح دنیا و آخرت مردم باشد.»^۱

همچنین بیان شده است که: «آیات الاحکام آیاتی است که به احکام فقهی و تکالیف عملی ارتباط دارد.»^۲ به عبارت دیگر، «بر آن دسته از آیات قرآن اطلاق می‌شود که بیان‌گر احکام عملی اسلام باشد.»^۳ در جایی دیگر آمده است: «آیات قرآنی را که متضمن بیان احکام و تکالیف شرعی است، آیات الاحکام می‌گویند. و تفسیر و تبیین مفاد این آیات را نیز تفسیر آیات الاحکام می‌نامند.»^۴

در عبارتی روشن‌تر می‌توان گفت که: «آیات الاحکام، آیات مشتمل بر احکام شرعی اسلام است.» بنابراین، ظاهر تعریف این است که تمام آیاتی را که به وظایف پیامبر (ص) مربوط است، نیز شامل می‌شود. و حق هم همین است، زیرا در این آیات از اختصاص داشتن یا اختصاص نداشتن، و یا وجوب و استحباب آن برای دیگر مکلفان بحث شده است. با توجه به این که قرآن کتاب آسمانی مسلمانان است، آیاتی که تنها بیانگر تاریخ امت‌های پیشین است و در مقام تشریح در امت اسلام نیست، از مدار بحث بیرون می‌رود؛ زیرا تکلیف مخصوص آنان را بیان می‌کند. مگر آنکه با دلیل نقلی یا استصحاب سابقه، ثابت

^۱ _ معرفت، محمد هادی، *التفسیر و المفسرون*، ج ۲، ص ۳۱۹.

^۲ _ شهابی، محمود، *ادوار فقه*، ج ۲، ص ۴.

^۳ _ مدیرشانه چی، کاظم، *آیات الاحکام*، ص ۲.

^۴ _ گرجی، ابوالقاسم، *آیات الاحکام*، ص ۹.

شود که در شریعت اسلام نیز باید به آنان عمل شود. همچنین با قید آیات، احکام شرعی مستنبط از روایات به تنهایی، و با قید احکام، مجموعه مباحث اعتقادی، و برخی از مباحث اخلاقی، از بحث خارج می‌شود؛ و در نهایت، لازمه فقهی بودن آیه این است که شخص مکلف در برخورد با آن، افزون بر اعتقاد به آیه، باید به حسب مورد به مفاد آن عمل کند.^۱

۲- تاریخچه و سابقه آیات الاحکام

یکی از ضروری‌ترین نیازهای علمی مسلمانان که از همان اوان نخست عصر تشریح رخ نمود، دانش تفسیر بود. آنجا که مسلمانان برای فهم مدلول‌ها و مفاهیم قرآنی، خود را نیازمند به این علم یافته و این نیاز به دلیل اهمیت نقش قرآن به عنوان نخستین و اصلی‌ترین منابع دین و شریعت همواره رو به فزونی نهاده و علم تفسیر در گذر زمان دستخوش تحول، گستردگی و تنوع سبک‌ها و روش‌ها گردید.^۲

تاریخچه استنباط احکام فقهی از آیات قرآن، سابقه در زمان نزول قرآن دارد و در همان عصر پیامبر (ص) صحابه برای بدست آوردن احکام عملی به قرآن روی می‌آوردند.^۳

شخص پیامبر اکرم (ص) نخستین معلم و مرجع مسلمانان برای فهم غوامض و اجملات قرآن بود؛ چه اینکه خداوند هر دو وظیفه ابلاغ و بیان را بر دوش او نهاده بود. بنابراین آن حضرت عهده‌دار تفصیل مجملات و تبیین مبهمات قرآن شده و آنچه را که برای فهم دستورات کتاب خدا ضروری بود، به مردم آموخت. پس سنت شریف آن بزرگوار

^۱ - فاکر میدی، محمد، *باز پژوهی آیات فقهی قرآن*، صص ۲۸ و ۲۹.

^۲ - فخلعی، محمد تقی، «جستاری در تاریخ تفسیر آیات الاحکام»، فصلنامه فقه و حقوق، شماره ۴۹ - ۵۰، ص ۳۵۱.

^۳ - حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، ج ۳، صص ۳۶۰ - ۳۶۱؛ متقی، محمد بن حسام الدین،

کنز العمال، ج ۲، ص ۴۰۰

دوشادوش قرآن و مکمل آیات وحی الهی به عنوان دومین مصدر اساسی تشریح مورد قبول و اعتراف همل مسلمانان واقع شد.^۱

صحابه پیامبر (ص) نخستین طبقه از امت اسلامی را تشکیل می‌دادند که به دلیل مصاحبت با رسول اکرم (ص) و درک نمودن عصر تشریح، مفاهیم و تفاسیر نازل را به طور مستقیم از آن حضرت دریافت می‌کردند و احدی با آنان در این مزیت انحصاری شریک نبود. بنابراین آنان به طور طبیعی وظیفه انتقال مفاهیم و معانی قرآن به نسل‌های بعدی را بر دوش کشیده و با تمام توان در انجام آن کوشیدند. این گونه بود که موضوع تفسیر قرآن به ویژه در جوانب فقهی آن در این دوران رو به تحول و پیشرفت نهاده و مفسران در این طبقه از قبیل علی بن ابیطالب (ع)، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، و دیگران ظهور کردند.^۲

علاوه بر امیر مؤمنان حضرت علی (ع) که دارای شخصیت استثنایی است، به عقیده ما سایر امامان (ع) نیز به جهت در اختیار داشتن میراث علوم و سنن نبوی و منقولات و مکتوبات امام علی (ع) و یا برخورداری از نبوغ استثنایی و توان عظیم استنباط از کتاب و سنت و یا بهره مندی از اشراقات و الهامات خاص الهی همواره دقیق‌ترین و صحیح‌ترین برداشت‌ها را از کتاب خدا ارائه نموده و نیاز هدایت فکری و دینی مردم را در زمان خود برآورده می‌کرده‌اند.^۳

در ادامه بیان می‌کنیم که نیمه اول قرن دوم هجری را باید دوران شروع شکوفایی تفسیر فقهی دانست. چرا که مذاهب فقهی در این دوران ظهور پیدا کردند و رفته رفته باب کتابت و تدوین آثار مدونی در زمینه‌های حدیث، فقه و تفسیر پدید آمد. بنابراین این

^۱ _ فخلعی، محمد تقی، پیشین، صص ۳۵۳ - ۳۵۴.

^۲ _ همان.

^۳ _ فخلعی، محمد تقی، پیشین، ص ۳۶۶.

دوران، سرآغاز تاریخ نگارش آیات الاحکام می‌باشد و تاکنون اثرات ارزشمندی به وسیله‌ی مفسران شیعه و سنی در این زمینه عرضه شده است.^۱

تاریخچه تحقیق و تألیف آیات الاحکام، به عصر صادقین (ع) باز می‌گردد که محمد بن سائب کلبی کوفی (م. ۱۴۶ ق) از اصحاب امام باقر و امام صادق (ع) اولین کتاب را نگاشت.^۲ پس از محمد بن سائب، مقاتل بن سلیمان کتاب *تفسیر خمسمائة آیه فی الاحکام* مروی از ابن عباس را نوشت.^۳ سپس محمد بن ادریس شافعی (م. ۲۰۴ ق) پیشوای فرقه شافعیه، در باب آیات الاحکام اثری به جای گذارد، که به نام *احکام القرآن* شهرت یافت، و چون احمد حسین بیهقی (م. ۴۵۸ ق) آن را روایت و تنظیم کرد، به نام *احکام القرآن بیهقی* شهرت یافت. بعد از شافعی نیز رویکرد به تفسیر آیات الاحکام همچنان ادامه داشت تا در این زمان که ده‌ها اثر ارزشمند از مفسران فقیه و فقیهان مفسر به عرصه معارف قرآن و فقه عرضه شده است.^۴

۳- اختلاف در تعداد آیات الاحکام

درباره تعداد آیات الاحکام شمار واحدی وجود ندارد و نظرات فقها و مفسران در این باره متفاوت است. به عنوان مثال: فاضل تونی (م. ۱۰۷۲ ق) در کتاب *الوافیه*، یکی از شرایط اجتهاد را احاطه فقیه بر آیات الاحکام دانسته و گفته است: بنا به اجماع شیعه تعداد آیات الاحکام، پانصد آیه است.^۵

^۱ _ فاکر میبدی، محمد، *فقه القرآن آیات الاحکام تطبیقی*، ص ۹.

^۲ _ آقا بزرگ تهرانی، محمد حسن، *الذریعة*، ج ۱، ص ۴۰.

^۳ _ کاظمی، فاضل جواد بن سعید، *مسالك الافهام إلى آیات الاحکام*، ج ۱، ص ۹.

^۴ _ فاکر میبدی، محمد، *باز پژوهی آیات فقهی قرآن*، ص ۳۵.

^۵ _ فاضل تونی، عبدالله بن محمد، *الوافیه فی الاصول*، ص ۲۵۶.

حتی برخی مفسران، کتاب خود را بر همین اساس نام نهاده‌اند، مانند: «النهایة فی تفسیر خمسامة آية» نوشته ابن متوج بحرانی. عده‌ای دیگر از علما تعداد آیات الاحکام را بیش از پانصد آیه برشمرده‌اند؛ مانند عبدالله بن مبارک، که تعداد آیات الاحکام را ۹۰۰ آیه می‌داند.^۱

البته بالاترین رقمی که برای آیات الاحکام ذکر شده، تعداد دو هزار به بالا می‌باشد، که می‌توان آن را به قرطبی از گذشتگان و محمد هادی معرفت از امروزیان نسبت داد.^۲

علمای دیگری نیز قول کم‌تر از پانصد آیه را بیان کرده‌اند. به عنوان نمونه، محمد قاسم بن قاسم، (م. ۱۰۶۷ ق) از زیدیه، فقط از ۲۴۰ آیه بحث کرده است.^۳

شلتوت، آیات احکام را حدود ۳۴۰ آیه شمرده و می‌نویسد: این شمارش تقریبی است، زیرا دانشمندان در این مسئله اتفاق نظر ندارند.^۴

همچنین فاضل مقداد سیوری (م. ۸۲۶ ق) می‌گوید: «در میان علما، مشهور است که تعداد آیات الاحکام پانصد آیه است، ولی من در کتاب کنزالعرفان تمام آیات را آورده و تکراری‌ها را حذف کرده‌ام و تعداد آن‌ها به پانصد آیه نمی‌رسد. کسی گمان نکند که ما آیه‌ای را ترک کرده‌ایم، هدف آن بوده که آیات الاحکام بررسی شود، نه این که تعداد آن‌ها زیاد شود.»^۵

^۱ _ ایازی، سید محمد علی، فقه پژوهی قرآنی، ص ۱۲۱.

^۲ _ معرفت، محمد هادی، التفسیر و المفسرون، ج ۲، ص ۳۵۴.

^۳ _ محمد بن الحسین، منتهی المرام فی شرح آیات الاحکام، ص ۴۵۹.

^۴ _ شلتوت، محمود، الاسلام عقیده و شریعة، ص ۴۸۱.

^۵ _ فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله سیوری، کنزالعرفان فی فقه القرآن، ج ۱، ص ۵.

با این وصف، اشکالی در نظرش آمده که اگر آیات الاحکام کم‌تر از پانصد آیه است، چرا در روایات اهل بیت (ع) تعبیر ربع از قرآن در فرایض و احکام آمده است. سپس دو پاسخ به این اشکال داده است: نخست آن که در این روایات ربع حقیقی منظور نیست، بلکه مقصود یکی از چهار قسمت قرآن است. و دوم آنکه ممکن است بگوییم: منظور از فرایض و احکام، فقط احکام فقهی به معنای متداول نیست. بلکه احکام اصولی، اعتقادی و اخلاقی را هم در بر می‌گیرد.^۱

۴- کتب معروف آیات الاحکام

۴-۱- کتب مشهور شیعه در آیات الاحکام

بنابر آنچه شیخ آقا بزرگ تهرانی در *الذریعة* آورده، علمای شیعه بیش از سی کتاب در تفسیر آیات الاحکام نگاشته‌اند.^۲

از کتب مشهور شیعه در زمینه آیات الاحکام می‌توان به آثار زیر اشاره کرد:

۱- *فقه القرآن*، نوشته ابوالحسین سعید بن عبدالله بن حسین بن هبة الله راوندی، معروف به قطب الدین راوندی می‌باشد. وی از فقها و مفسران بزرگ شیعه و از شاگردان امین الدین فضل بن حسن طبرسی، مؤلف تفسیر *مجمع البیان* بوده و دارای آثار فقهی و قرآنی بسیاری می‌باشد. (م. ۵۷۳ ق)

۲- *کنزالعرفان فی فقه القرآن*، نوشته جمال الدین ابو عبدالله مقداد بن عبدالله بن محمد سیوری حلّی، معروف به فاضل مقداد می‌باشد. ایشان از شاگردان شهید اول بوده و دارای آثار فقهی، کلامی، قرآنی و ادبی، ادعیه و حدیث است. *کنزالعرفان* او، یکی از

^۱ _ همان.

^۲ _ آقا بزرگ تهرانی، *الذریعة*، ج ۱، صص ۴۰-۴۳.

مشهورترین و ارزنده‌ترین مؤلفات آیات الاحکام نزد امامیه بوده و میزان اشتهار آن در بین عامه و خاصه مانند تفسیر مجمع البیان است. (م. ۸۲۶ ق)

۳- **آیات الاحکام موسوم به تفسیر شاهی:** اثر میر ابوالفتح بن میر خدوم بن میر سید شریف جرجانی از اعلام قرن دهم می‌باشد. علت نام گذاری آن به تفسیر شاهی یا به جهت شهرت پدرش میرزا مخدوم عربشاهی است، و یا به جهت انتساب به شاه تهماسب ثانی است. چرا که مؤلف این کتاب مورد احترام و تکریم سلطان بوده و این کتاب را به دستور وی تألیف نموده است. (م. ۹۷۶ ق)

۴- **زبدۃ البیان فی احکام القرآن،** نوشته عالم ربانی مولی احمد بن محمد معروف به مقدس اردبیلی است. ایشان دارای آثار بسیاری در فقه، کلام و تفسیر می‌باشد. مقدس اردبیلی در زهد و تقوا و ورع، ضرب المثل عموم است و به درجات عالی خود سازی رسیده است. زبدۃ البیان از ارزنده‌ترین تألیفات آیات الاحکام است که بر آن مشروح و حواشی فراوانی نوشته شده است. (م. ۹۹۳ ق)

۵- **آیات الاحکام،** میرزا محمد حسین استرآبادی از اعلام قرن یازدهم و صاحب تألیفات رجالی مشهور **منهج المقال و تلخیص الاقوال و الوجیز** است. (م. ۱۰۲۸ ق)

۶- **مسالك الافهام إلى آیات الاحکام،** تألیف ابوعبدالله محمد جواد شمس الدین الکاظمی، مشهور به فاضل جواد است. و از مبسوط‌ترین تفاسیر فقهی شیعه می‌باشد. ایشان از شاگردان شیخ بهایی بوده و در اصول، حساب، نجوم، نحو، فقه، رجال، عرفان و تفسیر دارای آثاری ارزشمند می‌باشد. (متوفی اواسط قرن ۱۱)

۷- **قلائد الدرر فی بیان الاحکام بالاثر،** نوشته احمد بن اسماعیل بن عبدالنبی الجزایری است. این کتاب یکی از نافع‌ترین آثار آیات الاحکام است که بیش‌ترین فروع فقهی را شامل می‌باشد. (م. ۱۱۵۰ یا ۱۱۵۱ ق).

مشهورترین کتب آیات الاحکامی که علمای معاصر به تألیف آن پرداخته‌اند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۸- **فقه القرآن**، تألیف محمد یزدی عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. (م. ۱۳۱۰)

۹- **اقصی البیان فی آیات الاحکام**، نوشته مسعود بن حیدر سلطانی گرمرودی قمی، (م. ۱۴۱۵ ق)

۱۰- **احکام القرآن**، تألیف محمد خزائلی. این اثر به زبان فارسی و با مطالب و مباحثی گسترده و برخلاف روال معمول کتاب‌های فقهی نگاشته شده است. به این گونه؛ بخش اول: در مورد احوال شخصی بحث می‌شود. بخش دوم: داد و ستدها و معاملات است. بخش سوم: عبادات را شامل می‌شود.

۱۱- **احکام القرآن**، نوشته سید ابوالفضل برقی قمی. این کتاب، به سبک رساله‌های علمیه رایج نگارش شده و در آن ۲۶۶۴ مسئله عنوان گردیده و به همراه بسیاری از این مسائل، استدلال و وجه فقهی آن‌ها نیز ذکر شده است. نویسنده در آغاز، به بررسی و بحث درباره مسائل اعتقادی می‌پردازد و سپس مسائل فقهی مورد نیاز را به بوطه بررسی می‌نهد.

۱۲- **آیات الاحکام**، کاظم مدیر شانه چی.

۱۳- **فقه القرآن آیات الاحکام تطبیقی**، محمد فاکر میدی.

۱۴- **دروس تمهیدیه فی تفسیر آیات الاحکام**، باقر ایروانی.

۱۵- **تفسیر جامع آیات الاحکام**، زین العابدین قربانی لاهیجی.

۱۶- **آیات الاحکام حقوقی - جزایی**، عمید زنجانی.

۱۷- **آیات الاحکام**، ابوالقاسم گرجی.

۴-۲- کتب مشهور اهل سنت در آیات الاحکام

در میان اهل تسنن بیشترین کتابها در زمینه تفسیر آیات الاحکام را فقیهان مالکی عرضه کرده‌اند. کتب مشهور عامه در زمینه آیات الاحکام به شرح زیر است:

۱- **احکام القرآن**، نوشته قاضی ابوبکر محمد بن عبدالله بن احمد اندلسی، معروف به ابن عربی، از مشهورترین و معتبرترین کتابهای فقه القرآن در میان مالکیان شناخته می‌شود. (م. ۵۴۳ ق)

۲- **احکام القرآن**، تألیف احمد بن علی الرازی الجصاص است. وی در اصول معتزلی مسلک و در فروع حنفی مذهب است. این کتاب از مهم‌ترین و مبسوط‌ترین تفاسیر فقهی نزد حنفیه به شمار می‌رود. نویسنده در آن، در صدد ترویج و دفاع از ابوحنیفه بر آمده است. (م. ۳۷۰ یا ۳۷۶ ق)

۳- **الجامع لأحكام القرآن**، نوشته ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی است که از مفصل‌ترین تفاسیر فقهی اهل سنت و مذهب مالکی می‌باشد. (م. ۶۷۱ ق)

۴- **احکام القرآن طبری**، نوشته عماد الدین ابوالحسن علی بن محمد طبری، معروف به کیهراسی است. وی در فروع شافعی مذهب و در اصول اشعری مسلک می‌باشد. همچنین از کتابهای معروف فقیهان شافعی محسوب می‌شود. (م. ۵۰۴ ق)

۵- **الحاوی الکبیر**، نوشته علی بن محمد ماوردی است، و از تفاسیر مهم شافعی به شمار می‌آید. (م. ۴۵۰ ق)

۶- **الاکلیل فی استنباط التنزیل**، نوشته جلال الدین سیوطی، نیز از دیگر کتب تفسیری شافعیه می‌باشد. (م. ۹۱۱ ق)

کمترین تألیفات در این زمینه، به فقیهان حنبلی تعلق دارد. آن چه به آنان نسبت داده شده، چندان قابل توجه نیست. و اصلاً خود امام احمد بن حنبل در استنباط احکام عنایت چندان به آیات نداشتند و توجه بیش‌تر وی به حدیث بوده است.^۱

۵- شیوه نگارش آیات الاحکام

شیوه نگارش و بحث از آیات الاحکام، نزد علمای شیعه و سنی تفاوت دارد. علمای شیعه به همان سبک کتاب‌های فقهی و به صورت موضوعی از طهارت شروع می‌کنند و تا دیات ادامه می‌دهند، و درباره یکایک آیات هر باب بحث می‌کنند. همانگونه که در *فقه القرآن* راوندی و *کنزالعرفان* فاضل مقداد، این گونه است.^۲

به طور مثال راوندی در *فقه القرآن*، آیات الاحکام را در بیست و یک باب به این شرح جای داده است: طهارت، نماز، روزه، جهاد، دیون، کفالت، حواله، وکالت، قضایا، متاجر، طلاق، عتق، ایمان، نذور، کفارات، صید و ذباحت، اطعمه و اشربه، وقوف و صدقات، وصایا، موارث، حدود و دیات. فاضل مقداد نیز گرچه مجموع آیات الاحکام را در بیست و یک باب جای داده، اما تقسیمی متفاوت با راوندی ارائه کرده است، که از این قرار است: طهارت، نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد، مکاسب، بیع، دین، رهن، ضمان، صلح، وکالت، کتاب فیه جمله من العقود، نکاح، مطاعم و مشارب، موارث، حدود، قضاوت، شهادت و دیات. وی باب‌های رهن، ضمان، صلح و وکالت را از توابع باب دین به شمار آورده است. همچنین در باب «کتاب فیه جمله من العقود» ۲۱ باب ذیل را قرار داده است:

^۱ ببینید: مدیر شانه چی، کاظم، *آیات الاحکام*، صص ۳-۴؛ قربانی لاهیجی، زین العابدین، *تفسیر جامع آیات الاحکام*، ج ۱، صص ۱۸-۲۲؛ یدالله پور، بهروز، *مبانی و سیر تاریخی تفسیر موضوعی قرآن*، صص ۵۹-۷۶؛ فاکر میبیدی، محمد، *بازپژوهی آیات فقهی قرآن*، صص ۳۵-۳۷.

^۲ خیراللهی کوهستانی، علیرضا، *فقه قرآنی با نفس رحمانی*، ص ۷۸.

وجوب وفای به عقد، اجاره، شرکت، مضاربه، ابضاع، ودیعه، عاریه، سبق و ماریه، شفعه، لقطه، غضب، اقرار، وصیت، وقف، سکنی، صدقه، هبه، نذر، عهد، یمین و عتق. همچنین ایشان آیات و مباحث مربوط به طلاق را از توابع باب نکاح، در ذیل مبحث روافع نکاح به صورت ذیل قرار داده است: طلاق، خلع و مبارات،ظهار، ایلاء و لعان.

برای این روش موضوعی تعریفاتی نیز بیان شده است. لاهیجی در کتاب آیات الاحکام خود چنین بیان می‌کند: «اهل سنت آیاتی را که مبین حکم و یا موضوع و محور حکمی بوده، به ترتیب سوره‌های قرآن مطرح و مورد بررسی قرار می‌دهند. اما شیعه تنها آیات مشتمل بر حکمی از احکام شرعی را طبق ابواب فقهی اسلامی به بحث می‌پردازد.»^۱

از کتاب‌های تفسیری قرآن که بحث‌های موضوعی قرآن را ارائه کرده است، می‌توان از تفسیر موضوعی علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار نام برد. یکی از مفسران موضوعی معاصر در این باره چنین می‌نویسد: «شاید بتوان گفت مجلسی نخستین کسی است که به این شیوه از تفسیر به طور اجمال توجه داشته است. وی در کتاب بحار الانوار در آغاز هر بابی و موضوعی آیات مربوط به موضوع را گردآوری و به تفسیر اجمالی آن‌ها پرداخته است. و همین گام کوتاه، گامی بزرگ در پیشرفت فن تفسیر بود، ولی متأسفانه این موضوع پس از وی تعقیب نگردید.»^۲

اما معمولاً اهل سنت (جز احکام القرآن شافعی و برخی معاصران)، از روش ترتیبی برای تفاسیر فقهی خود استفاده می‌کنند. به این صورت که از اول قرآن شروع می‌کنند و هر جا حکمی از آیات استفاده شود، آن را ذکر می‌کنند. یعنی از نخستین سوره‌ای که آیه‌ای در احکام را در برداشته آغاز کرده، و تا واپسین سوره ادامه داده‌اند. از این رو به نظر آنان هر آیه‌ای که بتوان از آن مطلبی را درباره فروع استخراج کرد، در شمار آیات الاحکام است.

^۱ _ قربانی لاهیجی، تفسیر آیات الاحکام، ج ۱، صص ۲۳-۲۴.

^۲ _ سبحانی تبریزی، جعفر، منشور جاوید قرآن، ج ۱، ص ۲۴.

به عنوان نمونه ابن عربی از سوره حمد تا سوره ناس را به ترتیب تفسیر کرده و در مجموع ۱۰۵ سوره را مشتمل بر آیات احکام می‌داند.^۱

همچنین سیوطی در *الاکلیل* ۱۰۹ سوره را مشتمل بر آیات احکام دانسته و آن‌ها را تفسیر کرده و جصاص از *فاتحة الكتاب* تا سوره فلق را تفسیر نموده است. وی فقط ۸۱ سوره را مشتمل بر آیات الاحکام می‌داند. این در حالی است که کیه‌راسی فقیه و مفسر شافعی از تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» سپس سوره بقره آغاز کرده و تا سوره نصر ادامه داده است. و بیش از ۷۳ سوره را تفسیر نکرده است. برخلاف این کتاب‌ها احکام القرآن شافعی به صورت موضوعی تنظیم شده و مشتمل بر ۱۹ باب اصلی است. در تعریف این روش چنین آمده است که در روش ترتیبی، مفسر همگام با قرآن و ترتیب موجود در قرآن به پیش می‌رود، به تدریج آیات را قطعه به قطعه و با استفاده از ابزار و وسایلی که برای تفسیر در نظر گرفته است، تفسیر می‌کند. از ظاهر آیات بهره می‌گیرد یا آیات دیگر را به کمک می‌گیرد، یا عقل را مدد می‌طلبد، و یا به آیات دیگر قرآن که با آن آیه در اصطلاح یا مفهوم مشترک هستند، روی می‌آورد و در پرتو آنها آیات مورد نظرش را تفسیر می‌کند. ضمناً سیاق آیات را هم در نظر می‌گیرد. البته همه این کوشش‌ها را به منظور معلوم شدن مفردات و اصطلاحات آیه‌ای که درصدد بیان تفسیر آن است، انجام می‌دهد. روش تفسیری همان روشی است که از آغاز نگارش تفسیر معمول بوده است و از دستاوردهای همین روش تفسیری است که بسیاری از مفسران می‌گویند هفتاد و چند آیه قرآن باهم متناقض‌اند. کار روش تفسیری این بوده است که ضابطه را (در فهم قرآن) دگرگون کرده و کتاب خدا و سنت خدا را به آرای و عقاید مفسران ارجاع داده است.^۲

^۱ _ یدالله پور، بهروز، *مبانی و سیر تاریخی تفسیر موضوعی قرآن*، ص ۱۵۷.

^۲ _ همان، صص ۱۵۸-۱۵۹.

در انتها می‌توان چنین گفت که اقبال به تفسیر موضوعی قرآن در سده‌های اخیر و سخنان مفسران موضوعی در کاستی‌های تفسیر ترتیبی و کارآمدی و توانایی تفسیر موضوعی، بذریه این توهم را در ضمیر ذهن برخی کاشته است که برآمدن تفسیر موضوعی به منزله برافتادن تفسیر ترتیبی است و روش موضوعی رقیب روش ترتیبی است.^۱ اما تفسیر موضوعی در برابر تفسیر ترتیبی با درخت کهن و تنومند، نهال نوپایی بیش نیست. در تاریخ تفسیر قرآن جز رگه‌هایی از تفسیر موضوعی را نمی‌توان سراغ گرفت. تقریباً در طول سیزده قرن، روش حاکم بر تفسیر، همان روش تجزیه‌ای (ترتیبی) بود. و هر مفسری مانند پیشینیانش خود را ملزم می‌دید قرآن را آیه به آیه تفسیر کند.^۲

بنابراین بین تفسیر ترتیبی و موضوعی ارتباطی وجود دارد. این دو رابطه طولی با هم دارند و تفسیر ترتیبی زمینه ساز تفسیر موضوعی است و بدون تفسیر ترتیبی موضوع کاملی بدست نخواهد آمد. و اصلاً تفسیر موضوعی بدون طی دوره‌ای از تفسیر ترتیبی، تفسیر کاملی نخواهد بود.^۳

پس تفسیر ترتیبی مقدمه‌ای برای تفسیر موضوعی است و تفسیر موضوعی از نظر جایگاه و مرتبه مقدم بر تفسیر ترتیبی می‌باشد. پس توجه به یکی نفی و انکار دیگری نخواهد بود.^۴

علاوه بر دو روش بالا روش سوم این است که آیات به ترتیب نزول احکام بیان شده است. مانند ادوار فقه شهابی، که گرچه جلد اول این کتاب را به منظور بررسی ادوار فقه و به اصطلاح در تاریخ فقه نگاشته، ولی به اجمال احکام آیات را ذکر کرده است. منتها

^۱ _ جلیلی، هدایت، تفسیر موضوعی، ص ۵۴.

^۲ _ همان، ص ۳۶.

^۳ _ یدالله پور، بهروز، پیشین، ص ۲۱.

^۴ _ همان، ص ۱۸۵.

چون ایشان ذکر تمام آیات احکام را در ادوار فقه مناسب ندیده‌اند، جلد دوم کتاب را به شرح آیات احکام به ترتیب ابواب فقهی اختصاص داده‌اند، ولی در این شرح نه ترجمه آیات آمده، نه تفسیر احکامی که در آیات است. البته این روش خالی از نقص نیست (گرچه برای بررسی تاریخ فقه روشی محمود است)؛ چرا که نمی‌تواند احکام مربوط به یک موضوع و عمل (نماز و یا حج) را یکجا و در یک مقام آورد.^۱

۶- معرفی جصاص و فاضل مقداد

۶-۱- معرفی ابوبکر جصاص

۶-۱-۱- زندگینامه

جصاص، ابوبکر احمد بن علی رازی، فقیه، محدث و مفسر بزرگ حنفی قرن چهارم بود. وی در سال ۳۰۵ هجری قمری در شهر ری به دنیا آمد.^۲ برخی زادگاه او را بغداد دانسته‌اند^۳ که ظاهراً اشتباه است. واژه جصاص، به معنای گچ ساز یا گچ کار، نام مشهور چند عالم دیگر نیز هست.^۴

۶-۱-۲- تحصیلات

جصاص تا بیست سالگی در ری به تحصیل علوم گوناگون پرداخت. در ۳۲۵، به بغداد رفت و در آنجا از محضر فقیه مشهور حنفی، ابوالحسن کرخی (متوفی ۳۴۰)، بهره علمی برد و سپس به سبب گرانی و مشکلات اقتصادی به اهواز رفت و پس از بر طرف

^۱ _ مدیر شانه چی، کاظم، آیات الاحکام، صص ۵-۶.

^۲ _ خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، تاریخ مدینه السلام، ج ۵، ص ۵۱۵.

^۳ _ لکنوی، عبدالحی بن عبدالحلیم، الفوائد البهیه فی تراجم الحنفیه، ص ۲۸؛ جصاص، احکام القرآن،

ج ۱، ص ۳.

^۴ _ خطیب بغدادی، همان.

شدن مشکلات به بغداد بازگشت. وی بعد از مدتی، با مشورت استادش کرخی، برای افزایش اندوخته‌های علمی خود، همراه با حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵ ق) به نیشابور سفر کرد و در سال ۳۴۴، دوباره به بغداد بازگشت و کرسی تدریس کرخی و نیز منصب افتا را از آن خود ساخت و ریاست مذهب حنفی را تا پایان عمر بر عهده داشت.^۱

۶-۱-۳- اساتید و شاگردان

جصاص فقه و اصول را نزد ابوالحسن کرخی، حدیث را نزد عبدالباقی بن قانع، ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی، ابوالعباس اصم نیشابوری، دعلج بن احمد و احتمالاً حاکم نیشابوری و ادبیات را نزد ابوسهل زجاجی و ابوعلی فارسی فراگرفت.^۲

برخی شاگردان وی عبارت بودند از: ابوجعفر نسفی (متوفی ۴۱۴ ق) محمد بن موسی خوارزمی (متوفی ۴۰۳ ق)، محمد بن یحیی جرجانی (متوفی ۳۹۸ ق) محمد بن احمد زعفرانی (متوفی ۳۹۳ ق) و احمد بن محمد معروف به ابن مسلمه (متوفی ۴۱۵ ق).^۳

۶-۱-۴- مذهب و اخلاق

به نظر برخی دانشمندان، جصاص از نظر کلامی در شمار معتزله است، زیرا درباره موضوعاتی چون رؤیت خدا و سحر با معتزلیان موافق بوده و تفسیر فقهی او نیز بسیار متأثر از آرای آنان است.^۴ هر چند ذهبی، معتزلی بودن جصاص را مردود دانسته، ولی در عین حال تمایل وی را به عقاید معتزلیان پذیرفته است. برخی منابع، جصاص را در زمره علمای طبقه چهارم حنفی یا اصطلاحاً اصحاب تخریج (علمایی که صرفاً به تبیین و دسته بندی

^۱ _ جصاص، پیشین، ج ۱، ص ۳.

^۲ _ خطیب بغدادی، پیشین، ج ۵، ص ۵۱۴.

^۳ _ لکنوی، همان.

^۴ _ هاشمی، عبدالمنعم، الامام الجصاص ابوبکر احمد بن علی الرازی الحنفی، ص ۶۷ - ۸۰.

آرای پیشینیان پرداختند) شمرده‌اند، ولی از این دیدگاه انتقاد شده است. وی در دفاع از مذهب حنفی بسیار متعصب بوده است.^۱

جصاص را به تقوا، زهد و تواضع ستوده‌اند، آن چنان که حاکم وقت، سیف‌الدوله حمدانی، دو بار منصب قضا را به او پیشنهاد کرد، اما او نیز همچون کرخی، آن را نپذیرفت. جصاص در سال ۳۷۰ هجری قمری در بغداد درگذشت و شاگردش خوارزمی بر پیکر وی نماز گزارد.^۲

۶-۱-۵- آثار و تألیفات

از جصاص آثار علمی متعددی بر جای مانده که مهم‌ترین و مشهورترین آنها احکام القرآن است که بارها به چاپ رسیده است. این کتاب، که آخرین کتاب اوست و در آن بارها به سایر آثار خود ارجاع داده است، نزد حنفیان از مهمترین منابع تفسیر فقهی به شمار می‌رود. جصاص آیاتی را که در بردارنده احکام فقهی است، به ترتیب سوره‌ها (و در هر سوره به ترتیب آیات) تفسیر و کتاب را بر اساس عناوین فقهی تبویب کرده است. گاهی به مناسبت، برخی مسائل فقهی را که مستند به آیات قرآن نیست نیز مطرح کرده است.^۳

جصاص در بسیاری موارد برای یک مطلب، جز آیه مورد بحث، به آیات دیگر و نیز احادیث استشهد یا استناد کرده است. همچنین، آرای فقهای متقدم، به ویژه صحابه و تابعین، و حتی نظر فقهای سایر مذاهب اهل سنت را در برخی مسائل ذکر نموده است. احکام القرآن علاوه بر مباحث فقهی، متضمن مطالب دیگر، از جمله نکات قرآنی و حدیثی

^۱ _ ذهبی، محمد حسین، *التفسیر و المفسرون*، ج ۲، ص ۴۸۱.

^۲ _ خطیب بغدادی، *تاریخ مدینه السلام*، ج ۵، ص ۵۱۵.

^۳ _ ذهبی، همان، ج ۲، ص ۴۸۰.

و ادبی و کلامی، نیز هست. وی در این کتاب بر دفاع از آرای حنفیان اصرار کرده و با مخالفان دارای مذاهب دیگر، به ویژه امام شافعی، با لحنی شدید سخن گفته است.^۱

جصاص برخی مباحث اصول فقه را، که عمدتاً در موضوع الفاظ است، به عنوان مقدمه کتاب احکام القرآن نگاشته، که بارها مستقلاً و با عنوان الفصول فی الاصول یا اصول الجصاص چاپ شده است. البته برخی مباحث اصولی که در این مقدمه به تفصیل آمده، در متن کتاب مجدداً مطرح شده و با توجه به آیات قرآن بر مصادیق فقهی تطبیق گردیده است.^۲

جصاص در کتاب اصول خود علاوه بر استادش کرخی، از آثار عیسی بن ابان (متوفی ۲۲۰ ق) بسیار تأثیر پذیرفته و از الجامع الکبیر محمد بن حسن شیبانی نیز بهره برده است. همچنین از آرای شافعی، به ویژه کتاب *الرساله* وی، انتقاد کرده است.^۳

سایر آثار مهم او عبارت‌اند از:

۱. شرح سه کتاب فقهی الجامع الکبیر، الجامع الصغیر و المناسک، هر سه از محمد بن حسن شیبانی (متوفی ۱۸۹ ق).
۲. شرح مختصر الفقه، اثر احمد بن محمد طحاوی (متوفی ۳۲۱ ق).
۳. شرح المختصر، اثر ابوالحسن کرخی.
۴. شرح ادب القاضی، اثر احمد بن عمرو خصاف (متوفی ۳۱۷ ق).
۵. مختصر اختلاف العلماء، تلخیص کتاب اختلاف العلماء اثر طحاوی در علم خلاف.

^۱ _ هاشمی، پیشین، ص ۱۱۲.

^۲ _ همان، صص ۱۱۰-۱۱۲.

^۳ _ جصاص، *الفصول فی الاصول*، ج ۱، صص ۲۲-۲۳.

۶. جوابات المسائل^۱

۶-۲- معرفى فاضل مقدار

۶-۲-۱- زندگینامه

فاضل مقدار دانشمندی محقق، پژوهشگری ژرف اندیش، صاحب نظری توانا در دانش کلام، فقه، اصول، معانی بیان، قرآن، حدیث و منطق و دارای تألیفات ارزشمندی است که نزد دانشمندان شیعه و سنی شهرتی فراوان دارد.^۲

اما علی رغم اینکه وی نزد دانشمندان اسلامی، شهرتی خاص دارد و او را به علم، فضل و عظمت شأن می‌ستایند و کتابهای متنوعش را در اقصی نقاط کشورهای اسلامی شناسانده‌اند و در برابر علو مرتبت او سر تعظیم فرود آورده‌اند، ولی از شرح حال وی به ویژه از دوران کودکی، کیفیت تحصیل، ویژگی‌های اخلاقی، خدمات فرهنگی و اجتماعی، تعداد دقیق استادان و شاگردان و دیگر شئون زندگی وی مطالب زیادی در دست نیست و برخی نویسندگان تنها به این که او «سیوری»، «اسدی»، «غروی»، شاگرد شهید اول و دارای چند اثر و شاگرد می‌باشد، بسنده کرده‌اند. حتی شرح حال نویسان بعضی از آثار ارزشمند وی مثل «اللوامع الالهية» و «نضد القواعد» را نام نبرده‌اند. از این رو، نویسنده «بهجة الآمال» می‌گوید: «عجب آن است که شرح حال نویسان این مرد، لوامع و نضد القواعد را از جمله کتابهای او ذکر نکرده‌اند.»^۳

^۱ _ لکنوی، الفوائد البهية فی تراجم الحنفية، ص ۲۸.

^۲ _ موسوی خوانساری، میرزا محمد باقر، روضات الجنات، ج ۷، ص ۱۷۱.

^۳ _ علیاری تبریزی، ملاعلی، بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال، ج ۷، ص ۹۱.

۶-۲-۲- خاندان و نسب

فاضل مقداد یا فاضل سیوری از فقیهان بزرگ قرن نهم هجری است. پدرش، عبدالله بن محمد، جدش، محمد فرزند حسین، جد اعلای او، حسین فرزند محمد و کنیه‌اش، ابو عبدالله است. جد مادری فاضل مقداد، رکن الدین محمد فرزند علی استرآبادی جرجانی، مترجم «فصول نصیریة» خواجه نصیر، از فارسی به عربی است. رکن الدین محمد استرآبادی از متکلمان بزرگ و شاگرد علامه حلّی بود. وی دارای آثار فراوانی است، از جمله: روضة-المحققین، الارشارات فی علم البلاغة، اشراق اللاهوت فی شرح الیاقوت فی علم الکلام و المباحث العربیه فی شرح الکافیة الحاجیة.^۱

خاندان مقداد از دانشمندان عرب نجف اشرف هستند، که نسب آنها به قبیله بنی اسد می‌رسد. اهالی بنی اسد، که شیعه بودند، نزدیک رود فرات عراق می‌زیستند. از میان این طایفه، دانشمندان، ادیبان و امیران فراوانی برخاسته‌اند. بسیاری از دانشمندان حلّه نیز از این طایفه هستند. بسیاری از خانواده‌های مقیم نجف اشرف از جمله خانواده مقدادی منتسب به این طایفه هستند. از این رو فاضل مقداد را «فاضل مقداد اسدی» نیز گفته‌اند.^۲

۶-۲-۳- القاب

فاضل مقداد به اعتبار محل تولدش به «سیوری» مشهور است.^۳ سیور قریه‌ای است واقع در نزدیکی شهر حلّه عراق. از آنجا که «سیور» از توابع حلّه است، او به حلّی هم

^۱ موسوی خوانساری، *روضات الجنات*، ج ۷، ص ۱۷۱؛ امین عاملی، *سید محسن، اعیان الشیعه*، ج ۹، ص ۴۲۵.

^۲ آل محبوبه، *جعفر الشیخ باقر، ماضی النجف و حاضرها*، ج ۳، ص ۳۷۷.

^۳ علیاری تبریزی، *ملاعلی، پیشین*، ج ۷، ص ۹۳.

منتسب شده است.^۱ به وی «مشهدی» و «غروی» نیز گفته می‌شود. چون حضرت علی (ع) در نجف به شهادت رسید و «مشهد» در زبان عربی به معنای محلّ شهادت است. نجف اشرف در بین مردم عراق، به «مشهد» مشهور است. از آن جا که فاضل مقداد در نجف اشرف سکونت داشت و در همان جا وفات کرد، به «مشهدی» و «غروی» شهرت پیدا کرد.^۲ فقیهان و دانشمندان اسلامی لقب‌های فراوانی به مقداد سیوری داده‌اند. آنان به اعتبار فضل، علم، و نقش مؤثر وی در احیا و پاسداری از فرهنگ دین، او را «فاضل»، «شرف-الدین»، «علّامه»، «محقق»، «مدقق» و ... نامیده‌اند.^۳

۶-۲-۴- تحصیلات

فاضل مقداد تحصیلات مقدماتی علوم اسلامی را در شهرهای حله و بغداد به پایان رساند و برای ادامه تحصیل، به شهر مقدس نجف اشرف رفت و تحصیلات عالی فقه و اصول و کلام را در آن حوزه دنبال نمود. وی ازدانش و معارف فقیهان و دانشمندان بزرگ آن دیار مقدس، بهره‌های فراوان برد. فاضل مقداد با کوشش فراوان در راه تحقیق، پژوهش و طی مراحل اعلاّی دانش و فضل، جامع علوم عقلی و نقلی شد و به درجه عالی اجتهاد رسید و متصدّی مقام مرجعیت تقلید گشت.^۴

۶-۲-۵- اساتید و شاگردان

در کتاب‌های معتبر علم تراجم، غیر از شهید اول (محمّد بن جمال الدین مکی)، شیخ و استادی برای فاضل مقداد ذکر نکرده‌اند. بعضی از شرح حال نویسان معاصر در

^۱ _ دوانی، علی، *مفاخر اسلام*، ج ۴، ص ۳۷۹.

^۲ _ موسوی خوانساری، *روضات الجنات*، ج ۷، ص ۱۷۱.

^۳ _ فاضل مقداد، *ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين*، ص ۸ مقدمه.

^۴ _ دوانی، همان؛ آل محبوبه، پیشین، ج ۱، ص ۸۵؛ فاضل مقداد، *کنزالعرفان*، ج ۱، مقدمه ص ۴.

کتابهای خود، یادآور شده‌اند که فخر المحققین (محمد بن حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلّی)، سید ضیاء الدین عبدالله الاعرجی و سید عمیدالدین از استادان و مشایخ فاضل مقداد بوده‌اند.^۱

فاضل مقداد از مشهورترین شاگردان و تربیت یافتگان مکتب فقهی شهید اول است که از او حدیث نقل کرده است. وی بسیاری از آثار خود را در شرح و تکمیل آرای و نظرات فقهی شهید اول، به رشته تحریر درآورده است، مثل: کتاب «القواعد و الفوائد» که آن را به نحو خوبی ترتیب و دسته بندی کرده و اسم آن را «نضد القواعد» گذاشته است. او مجموعه پرسشهای خود را از شهید اول در «المسائل المقدادیة گردآوری نمود.^۲

نام برخی از شاگردان فاضل مقداد به شرح ذیل است:

۱. شیخ شمس الدین محمد بن شجاع قطّان انصاری حلّی، معروف به ابن قطّان و مؤلف کتاب معالم الدین فی فقه آل یاسین
۲. رضی الدین عبدالملک بن شمس الدین اسحاق بن عبدالملک بن محمد بن محمد بن فتحان حافظ قمی
۳. شیخ زین الدین علی بن حسن بن علاه
۴. شیخ حسن بن راشد حلّی^۳

۶-۲-۶- آثار و تألیفات

فاضل مقداد در سایه نبوغ و علوم سرشار خود، کتابهای فراوانی را به رشته تحریر درآورد، که از زمان خویش تاکنون، جزو ذخیره‌های علمی جهان اسلام به شمار می‌رود.

^۱ _ آل محبوبه، جعفر الشیخ باقر، پیشین، ج ۳، ص ۳۸۰

^۲ _ موسوی خوانساری، *روضات الجنات*، ج ۷، صص ۱۵ و ۱۷۱؛ فاضل مقداد، پیشین، ج ۱، مقدمه ص ۶.

^۳ _ فاضل مقداد، *کنز العرفان*، ج ۱، صص ۸-۹ مقدمه.

وی پژوهشگر، ژرف اندیش، نویسنده، ادیب، نظریه پرداز نوآور و دارای ذوقی لطیف و ذهنی تیز بین بود. از این رو، تألیف‌های وی در نهایت نیکویی بیان، اتقان و استحکام معنا می‌باشد. او در تألیفات خود، از آخرین دستاوردهای تحقیقاتی و پژوهش خود، که شامل روشهای نوین علمی، به ویژه در رشته‌های فقه و تفسیر می‌باشد، استفاده کرده است. آثار ارزشمند او جزو منابع معتبر و مهم فقهی، قرآنی، ادبی و روایی است و مورد استفاده عالمان و فقیهان است.^۱

علامه مجلسی (ره)، در «بحار الأنوار» دو کتاب «کنز العرفان فی فقه القرآن» و «ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین» فاضل مقداد را از جمله منابع خود در تألیف و تدوین بحار الأنوار، شمرده و آنها را از کتابهای کلامی بسیار نافع، به ویژه در بحث امامت می‌داند.^۲ شیخ حر عاملی کتاب «ارشاد الطالبین» را یکی از منابع کتاب «اثبات الهداة» معرفی کرده است.^۳

نویسنده روضات الجنات در مورد کتاب «اللوامع الالهية» فاضل مقداد، می‌گوید: این کتاب از بهترین کتابهایی است که در فن کلام، از جهت نظم ظاهری و استحکام باطنی، نوشته شده است. کتاب «التنقیح الرائع» وی نیز از متین‌ترین کتابهای فقه استدلالی، دارای بیان شیوا و مشتمل بر اطلاعات مفید و ارزنده است.^۴

مجموعه آثاری که از وی برجای مانده است، عبارتند از:

۱. آداب الحج

^۱ _ فاضل مقداد، پیشین، ص ۱۰ مقدمه.

^۲ _ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۱۶۹.

^۳ _ فاضل مقداد، ارشاد الطالبین، ص ۲۵ مقدمه.

^۴ _ موسوی خوانساری، روضات الجنات، ج ۷، ص ۱۷۲.

۲. الأربعون حديثاً
۳. الأدعية الثلاثون
۴. إرشاد الطالبين إلى نهج المسترشدين
۵. الاعتماد في شرح رسالة واجب الاعتقاد
۶. الأنوار الجلالية في شرح الفصول النصيرية
۷. تجويد البراعة في شرح تجريد البلاغة
۸. تفسير المغمضات القرآن
۹. التنقيح الرائع من مختصر الشرائع
۱۰. جامع الفوائد في تلخيص القواعد
۱۱. رسالة في وجوب مراعاة العدالة في من يأخذ حجة النيابة
۱۲. شرح الالفية للشهيد
۱۳. شرح سى فصل خواجه نصير در علم نجوم و تقويم
۱۴. شرح مبادئ الاصول للعلامه
۱۵. الفتاوى المتفرقه
۱۶. كنزالعرفان في فقه القرآن
۱۷. اللوامع الالهية في المباحث الكلامية
۱۸. المسائل المقدادية
۱۹. النافع يوم الدين في شرح باب حادى عشر
۲۰. نضد القواعد في شرح القواعد
۲۱. التحفة الناجية في التقربات الالهية^۱

^۱ _ موسوى خوانسارى، *روضات الجنات*، ج ۷، ص ۱۷۱.

این عالم فرزانه بر بلندای قله معارف دینی قرار گرفته است و فقیهان و دیگر اندیشمندان دین در برابر اندیشه‌های نوگرایانه او سر تعظیم و تکریم فرود آورده‌اند. بهترین دلیل بر این مدعا، تألیف‌ها و تصنیف‌های ارزشمند این دانشمند گرانمایه است که پر از پژوهش‌های دقیق و نوآوری‌های فراوان است. وی جامع علوم عقلی و نقلی و در رشته‌های مختلف علوم، مثل: کلام، فقه، تفسیر، اصول، حدیث، معانی و بیان، اثرهای جاودانی از خود به یادگار گذاشته است.

فاضل مقداد پژوهش‌های فراوان در علم کلام انجام داد. وی از جمله کسانی است که ارکان این علم را استوار و در تهذیب و تنقیح آن از افکار نادرست، کوشش‌های بسیاری نمود. او برای علم کلام، که علم جهان بینی است، ارزش فوق العاده‌ای قائل بود. وی بیش از پژوهش در مسائل فرعی به پژوهش در مسائل کلامی و تألیف کتاب در آن زمینه‌ها می‌پردازد. وی در ابتدای کتاب «الانوار الجلالیه» به این مطلب چنین تصریح می‌کند: از آن جا که علم کلام در بین دانش‌ها، از نظر دلیل و برهان مطمئن‌تر و از نظر بیان، روشن‌تر و از نظر موضوع، شریف‌تر و از نظر اصول و فروع، کامل‌تر است، تقدم آن بر سایر دانش‌ها، لازم و ضروری است. همچنین در مقدمه کتاب فقهی «نضد القواعد» بعد از آن که علم کلام را، از موهبت‌های بزرگ خداوندی می‌شمارد، می‌گوید: «بعد از آن که خداوند توفیق نوشتن کتاب «اللوامع الالهیه فی مباحث الکلامیه» را به من داد، لازم دیدم که باید به دنبال آن، به نوشتن کتاب در مورد مسائل فقهی و فروع دین که یکی از دو موهبت بزرگ خداوند است، بپردازم.»^۱

فاضل مقداد در زمینه علم کلام، اثرهای متعددی دارد که شرح حال نویسان و دانشمندان علوم مختلف آنها را توصیف کرده و یا منبع کتابهای خود قرار داده‌اند.^۲

^۱ _ فاضل مقداد، *نضد القواعد*، ص ۴.

^۲ _ موسوی خوانساری، *روضات الجنات*، ج ۷، ص ۱۷۲.

فصل دوم: طلاق

طلاق / ۱

طلاق / ۲

بقره / ۲۲۸

طلاق / ۴

احزاب / ۴۹

بقره / ۲۲۹

بقره / ۲۳۰

بقره / ۲۳۱

بقره / ۲۳۲

آیه اول: طلاق / ۱

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا»

۱- ترجمه:

«ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، با در نظر گرفتن عدّه آنان را طلاق دهید. (یعنی زمانی که از عادت ماهانه پاک شده و با همسرشان نزدیکی نکرده باشند) و حساب عدّه را نگه دارید و از خدایی که پروردگار شماست، بپرهیزید، نه شما آنها را از خانه‌هایشان بیرون کنید و نه آنها خود بیرون روند، مگر آنکه کار زشت آشکاری انجام دهند و این حدود خداست و هر کس از حدود خداوند تجاوز کند، به خویشتن ستم کرده است. تو نمی‌دانی، شاید خداوند بعد از این وضع تازه‌ای فراهم آورد»^۱.

۲- مفردات:

^۱ _ ترجمه آیتی که در این پایان نامه ذکر خواهد شد، از کتاب *تفسیر نمونه* تألیف آیت الله ناصر مکارم شیرازی می‌باشد.

- ۲-۱- **طلّتم:** فعل ماضی باب تفعیل، جمع مذکر مخاطب، از ریشه «طلق» به معنی «طلاق» دادید». اصل طلاق به معنی رهایی از عهد است.^۱ و در اصطلاح شرع به معنای گسستن پیوند زناشویی بکار می‌رود.^۲
- ۲-۲- **العِدَّة:** در اصل به معنای شماره و تعداد^۳ است. و نیز اسم جمع به معنی ایام^۴ ذکر شده است. و در اصطلاح شرع، خودداری کردن زن از ازدواج است، تا مدتی که شرع آن را تعیین نموده بگذرد.^۵
- ۳-۲- **أحصوا:** فعل امر، جمع مذکر مخاطب به معنای «بشمارید».^۶ اصل حصا سنگ ریزه است. چون غالباً شمارش با سنگ ریزه انجام می‌شده است.^۱ و مراد از أحصوا العِدَّة در آیه به معنای شمارش و حساب دقیق ایام عده است.^۲

^۱ _ مشکینی، میرزا علی، *مصطلحات الفقه*، ص ۳۵۶؛ سعدی ابوحیب، *القاموس الفقہی لغة و اصطلاحاً*، ص ۲۳۰؛ محمود، عبدالرحمن، *معجم المصطلحات و الألفاظ الفقہیة*، ج ۲، ص ۴۲۹؛ ابن فارس، احمد، *معجم مقاییس اللغة*، ج ۳، ص ۴۲۰؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات الفاظ قرآن*، ص ۴۸۸.

^۲ _ مشکینی، میرزا علی، همان؛ عاملی، یاسین عیسی، *الاصطلاحات الفقہیة فی الرسائل العملیة*، ص ۱۳۱؛ صاحب الجواهر محمدحسن بن باقر، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، ج ۳۲، ص ۲؛ شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی، *الروضۃ البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، ج ۶، ص ۹؛ مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، *تاج العروس من جواهر القاموس*، ج ۱۳، ص ۳۰۱.

^۳ _ ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، ج ۶، ص ۲۸۱؛ رازینی، علی، *مفردات قرآن*، ص ۱۸۱؛ راغب اصفهانی، همان، ص ۵۱۸.

^۴ _ عمید زنجانی، عباسعلی، *آیات الاحکام*، ص ۳۰.

^۵ _ طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۲۵، ص ۹۱؛ رازینی، علی، همان؛ راغب اصفهانی، همان؛ ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۹، ص ۲۶۱؛ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۰، ص ۳۰.

^۶ _ رازینی، علی، پیشین، ص ۷۱؛ راغب اصفهانی، همان، ص ۱۹۵.

۴-۲ - **فاحشة:** گفتار یا کرداری که زشتی‌اش بسیار است.^۳ در اکثر موارد به معنی زنا بکار می‌رود.^۴ و مراد از «فاحشة مبینة» در آیه زنا دادن و یا هر کار ناپسندی است که موجب آزار اهل خانه می‌شود. و موجب اخراج زن مطلقه از خانه می‌شود.^۵

۳- شأن نزول:

۳-۱- **احکام القرآن:** جصاص روایتی از نبی مکرم اسلام (ص) را که نافع درباره ابن عمر روایت کرده است، می‌آورد که آیه درباره عمل او نازل شده است. زیرا که او زنش را در حالت حیض طلاق داد. و عمر این موضوع را برای پیامبر اکرم (ص) بیان کرد. پس پیامبر فرمودند: به او مراجعه کن و نگهش دار تا اینکه پاک شود و سپس حیض دیگری شود و آنگاه که پاک شد، قبل از اینکه با او مجامعت کنی، اگر خواستی از او جدا شو وگرنه او را

^۱ - شعرانی، میرزا ابوالحسن، *دایرة المعارف لغات قرآن مجید*، ج ۱، ص ۱۷۹؛ مرتضی زبیدی، پیشین، ج ۱۹، ص ۳۲۷.

^۲ - طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۹، ص ۵۲۵؛ جرجانی، سید امیر ابوالفتح حسینی، *تفسیر شاهمی*، ج ۲، ص ۴۱۷؛ عمید زنجانی، *آیات الاحکام*، ص ۳۰؛ مدیر شانه چی، *آیات الاحکام*، ص ۲۶۴.

^۳ - محمود، عبدالرحمن، پیشین، ج ۳، ۲۹؛ شعرانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۹؛ غریب محمد، *فرهنگ لغات قرآن*، ج ۲، ص ۲۲۳؛ فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، ج ۳، ص ۹۶؛ ابن اثیر، مبارک بن محمد، *النهاية فی غریب الحدیث و الاثر*، ج ۳، ص ۴۱۵.

^۴ - ابن منظور، پیشین، ج ۶، ص ۳۲۵؛ عمید زنجانی، پیشین، ص ۳۰؛ جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح تاج اللغة و الصحاح العربية*، ج ۳، ص ۱۰۱۴؛ ابن اثیر، مبارک بن محمد، همان؛ قرشی، سید علی اکبر، *قاموس قرآن*، ج ۳، ص ۱۸۲.

^۵ - طباطبایی، پیشین، ج ۱۹، ص ۵۲۵؛ عمید زنجانی، پیشین، ج ۲، ص ۴۱.

نگه دار. چرا که این عده‌ای است که خداوند متعال برای طلاق زنان دستور داده است.^۱ این روایت را نیز ابن جریر از ابوالزبیر و نیز وکیع از سفیان از محمد بن عبدالرحمن از ابوطلحه از سالم درباره ابن عمر نقل کرده‌اند.^۲

۳-۲- کنزالعرفان: فاضل مقداد بیان می‌کند که دو کتاب معتبر نزد اهل سنت، یکی صحیح بخاری و دیگری صحیح مسلم، سبب نزول آیه اول سوره طلاق را، داستان ابن عمر ذکر کرده‌اند.^۳

در روایت صحیح مسلم اشاره شده است که در طلاق «طهر» شرط است. و در روایت صحیح بخاری اشاره به این می‌کند که در این طهر نباید با زن جماع نماید. و علمای عامه در اینکه طلاق حائض حرام، ولی صحیح است، به این دو روایت احتجاج کرده‌اند، به این فراز در روایت دوم که «مرة فلیراجعها» و در روایت اول «أمر أن یراجعها»، زیرا «مراجعها» دلالت بر وقوع طلاق دارد.^۴

اشکال این استدلال آن است که: همچنان که احتمال دارد، امر به «مراجعها» بر وقوع طلاق باشد. همان‌گونه احتمال دارد، مراد از «مراجعها»، تمسک به مقتضای عقد و بقای زوجیت باشد. چون هر کسی که زن خود را به‌طور باطل طلاق دهد و گمان نماید که این طلاق، صحیح است و از زوجه خود دوری گزیند. می‌توان به او گفت: «به زنت رجوع

^۱ _ مقاتل بن سلیمان، بلخی، *تفسیر مقاتل*، ج ۴، ص ۳۶۳؛ ابن عربی، محمد بن عبدالله، *احکام القرآن*، ج ۴، ص ۱۸۲۴؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو دمشقی، *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۸، ص ۱۶۶؛ مظهري، محمد ثناء الله، *التفسیر المظهري*، ج ۹، ص ۳۱۸؛ کاشانی، ملافتح الله، *منهج الصادقین فی إلزام المخالفین*، ج ۹، ص ۳۰۹.

^۲ _ جصاص، *احکام القرآن*، ج ۵، ص ۳۴۶.

^۳ _ فاضل مقداد، *کنزالعرفان*، ج ۲، ص ۲۵۲.

^۴ _ همان.

کن». پس مراد از «مراجعه»، معنای لغوی آن است، نه معنای اصطلاحی، به معنای رجوع بعد از طلاق.^۱

۴- تفسیر و اهم نکات:

۴-۱- تفسیر و نکات عبارت: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ»

۴-۱-۱- نظر جصاص: جصاص در مورد خطاب پیامبر اکرم (ص) در ابتدای آیه، چند وجه را محتمل می‌داند؛

(۱) اکتفاء به اینکه مخاطبین می‌دانند، آنچه بر پیامبر اکرم (ص) خطاب می‌شود، برای آنهاست. و مأمور و موظف به عمل به آن هستند. مگر چیزهایی که خصوصاً برای پیامبر اکرم باشد که ذکر آن در تخصیص می‌آید. و نیز اینکه بخاطر فرموده خداوند «إِذَا طَلَّقْتُمْ... فطلقوهن» خطاب از پیامبر (ص) به جماعت برمی‌گردد.

(۲) جبائی قائل است که یک (قل لأمتک) را در تقدیر بگیریم.

(۳) علی القاعده و طبق رسم معمول وقتی رئیس یک قوم مورد خطاب واقع شود. اتباع او نیز داخل در خطابند. جصاص این نظر را قبول دارد.^۲

۴-۱-۲- نظر زمخشری: زمخشری در کشف می‌گوید: خطاب خاص است و مراد عام. و خطاب پیغمبر اکرم (ص) یعنی خطاب همه امت.^۳

^۱ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۵۲.

^۲ _ جصاص، احکام القرآن، ج ۵، ص ۳۴۶.

^۳ _ زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۵۵۲.

۴-۱-۳- نظر ابن کثیر: ابن کثیر می‌گوید بخاطر شرافت و تکریم رسول الله (ص) خداوند ابتدا ایشان را و به تبع ایشان امت اسلام را خطاب فرموده است.^۱

۴-۱-۴- نظر ابن ابی حاتم: او در کتاب تفسیرش مخاطب را خود رسول الله (ص) می‌داند. وی علت خطاب آیه را اینگونه بیان می‌کند که پیغمبر اکرم (ص) حفصه را طلاق داد. به او گفته شد: او زنی از زنان بهشتی توست. سپس این آیه نازل شد.^۲

اما صاحب تفسیر الحدیث این نظر را رد می‌کند. به این دلیل که روایت مذکور در هیچ یک از کتب حدیثی صحیحیه نیامده است.^۳

۴-۱-۵- نظر فاضل مقداد: فاضل مقداد نظر جبائی را تأیید می‌کند و می‌گوید که این بهترین وجه است. طبق این تقدیر، خود پیامبر (ص) نیز از این حکم خارج نیست.^۴

۴-۱-۶- نظر فاضل کاظمی: صاحب مسالک نیز در مسالک الافهام نظر جبائی را وجیه می‌داند.^۵

۴-۱-۷- نظر شیخ طوسی: شیخ الطائفه در تبیان ادعای اجماع امت کرده است بر اینکه حکم پیامبر اکرم (ص) و امت در طلاق یکی است.^۶

^۱ - ابن کثیر، پیشین، ج ۸، ص ۱۶۵.

^۲ - ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۰، ص ۳۳۵۹.

^۳ - دروزه، محمد عزت، التفسیر الحدیث، ج ۸، ص ۳۳۴.

^۴ - فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۵۲.

^۵ - کاظمی، فاضل جواد بن سعید، مسالک الافهام إلی آیات الاحکام، ج ۴، ص ۲.

^۶ - طوسی، التبیان، ج ۱۰، ص ۲۹.

۴-۱-۸- گرچه آیه در بیان احکام طلاق، خطاب به پیغمبر (ص) است، اما احکام، مربوط به آن حضرت و امت اسلامی است. علت اینکه خداوند پیامبر (ص) را خطاب قرار داده این است که او رهبر و قدوه مسلمین است، و در این گونه موارد پیشوا را مخاطب قرار می‌دهند، و تکلیف همگان را بیان می‌کنند. و در اینجا نیز چنین است. بنابراین وجوه دیگری را که برخی مفسران گفته‌اند، از قبیل اینکه، برای تعظیم آمده و یا اینکه چیزی را در تقدیر بگیریم، همگی خلاف ظاهر است.^۱

۴-۲- تفسیر و نکات عبارت: «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ»

۴-۲-۱- احکام القرآن: جصاص می‌گوید پیامبر اکرم (ص) مراد و مقصود از این بخش آیه شریفه را تبیین کردند و آن این است که وقت طلاق صحیحی که امر به آن شده است این است که در پاکی غیر موافقه باشد. و یا اگر زن حامله می‌باشد، تا زمانی است که حملش آشکار شود. و از سوی دیگر بیان فرمودند که سنت در این است که بین دو طلاق با حیض فاصله بیافتد.^۲

این مطلب بر ۲ معنی دلالت می‌کند: یکی شرط بودن تفریق و جدایی در پاکی‌ها. و ابطال قول مذهب مالک و اوزاعی و حسن بن صالح و لیث که قائلند قرار دادن طلاق در سه پاکی مختلف از سنت نیست.

و دوم اینکه انجام هر طلاق باید در یک پاکی صورت پذیرد. زیرا فرموده خداوند در «لعدتهن» چنین اقتضایی دارد. نه انجام سه طلاق در یک پاکی. مانند فرموده خداوند در

^۱ _ طباطبایی، سید محمد حسین، پیشین، ج ۱۹، ص ۳۱۲؛ سائیس، محمد علی، تفسیر آیات الاحکام، ج

۲، ص ۵۵۵؛ ابن عربی، پیشین، ج ۴، ص ۱۸۲۴؛ طوسی، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۸.

^۲ _ جصاص، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۷.

لدلوک الشمس که اقتضای این را دارد که هر نماز در وقت خودش ادا شود نه اینکه همه نمازها را در یک وقت بجا آورد. و نظر اصحاب ما این است که طلاق سنت بر دو وجه است؛ یکی از جهت وقت، بگونه ای که در پاکی ای که مجامعت نداشته است. و دیگر از جهت عدد بگونه ای که در یک پاکی بیشتر از یک طلاق نشود.

حال آنکه وقت نیز مشروط است برای کسی که بر او عده لازم می‌باشد. وگرنه زنی که بر او عده لازم نیست، (طلاق بائن)، طلاق دادن او در حیض جایز است. بخاطر عموم آیه «الاجناح علیکم إن طلقتم النساء مالم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة» پس جایز است طلاق دادن چنین زنی در همه حال چه در طهر و چه در حیض.^۱

۴-۲-۲- کنزالعرفان: فاضل مقداد معتقد است که مراد خداوند از این بخش از آیه این است که اگر خواستید همسران را طلاق دهید، با رعایت عده، آن‌ها را طلاق دهید، زیرا «لام» برای بیان وقت است.^۲ این قسمت از آیه دلالت دارد بر اینکه: اجرای صیغه طلاق باید در زمان پاکی زن از حیض باشد، زیرا مراد از «اقراء» (که زمان عده است) به «طهر و پاکی زن» است.^۳

این فتوای فقهای شیعه و شافعی است. اما فرق فتوای ما با شافعی در این است که: به اعتقاد شیعه اگر برخلاف این انجام دهد، طلاق واقع نمی‌شود، ولی به عقیده شافعی و بقیه فقهای عامه، اگرچه این فرد فعل حرام انجام داده است، ولی طلاق صحیح است.^۴

^۱ _ جصاص، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۷.

^۲ _ سبحانی، الاعتصام بالکتاب و السنة، ص ۱۸۹.

^۳ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۵۰.

^۴ _ طوسی، الخلاف، ج ۲، ص ۲۲۶؛ مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، ج ۷، ص ۳۴۷.

۴-۲-۴- نظر مشهور امامیه: فقهای شیعه قائلند که بلاخلاف، طلاق در طهر واقع می‌شود. و جایز دانستن آن در حیض، بدعت و معصیت است.^۱

اما برخلاف نظر فقهای امامیه، ابو حنیفه قائل است که مراد از «إقراء» حیض است و چنان که زمخشری در کشاف آورده، تقدیر کلام چنین است: «لمستقبل عدتهنّ و قبل عدتهنّ».^۲

به هر حال، این عموم در دو صورت تخصیص زده شده است؛ یکی زنی که شوهرش بر وی دخول نکرده و دیگری، زنی که شوهرش نزد وی نیست، به گونه‌ای که می‌داند زنش از طهری به یک طهر دیگر منتقل شده است و یا در طهری از نزد زنش خارج شده که در آن طهر نزدیکی نکرده بود. در این صورت، طلاق بدون تحریم صحیح است، که علمای ما بر این امر اجماع داشته و اخبار نیز بر آن دلالت می‌کند.^۳

۴-۳- تفسیر و نکات عبارت: «وَأَحْضُوا الْعِدَّةَ»

^۱ ابن ادریس حلی، محمد بن احمد، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، ج ۲، ص ۶۶۶؛ علم الهدی، علی بن حسین موسوی، *الانتصار فی انفرادات الإمامیه*، ص ۳۰۶؛ بحرانی، حسین بن محمد، *أنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع*، ج ۱۰، قسم ۱، ص ۲۶۳؛ فخر المحققین حلی، محمد بن حسن، *ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد*، ج ۳، ص ۳۳۹؛ مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، ج ۱۰۱، ص ۱۴۸؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۸، ص ۲۶؛ صاحب الجواهر، *جواهر الکلام*، ج ۳۰، ص ۲۳؛ محقق کرکی، علی بن حسین عاملی، *رسائل المحقق الکرکی*، ج ۳، ص ۱۴۶؛ مجلسی، محمدتقی، *روضه المتقین*، ج ۹، ص ۸.

^۲ زمخشری، *الكشاف*، ج ۴، ص ۵۵۲.

^۳ فاضل مقداد، *کنز العرفان*، ج ۲، ص ۲۵۱.

۴-۳-۱- احکام القرآن: جصاص بیان می‌کند خداوند متعال امر فرموده درباره مقدار عده‌ای که تعیین فرموده است، باید محاسبه شود. آنجا که در آن آیه شریفه می‌فرماید: «زنانی که طلاق داده شده‌اند باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن و پاک شدن انتظار بکشند»^۱ و این یعنی عده نگه داشتن. و همچنین آنجا که فرمود «و زنانی که از عادت ماهانه مایوسند» تا آنجا که می‌فرماید «و آنانی که حیض نمی‌بینند و زنان باردار، تا زمانی که بار خود را بر زمین بگذارند»^۲، عده آنان است. تمام این عده‌هایی که ذکر شد برحسب اختلاف احوال ذکر شده از زنان شمرده می‌شود که باید رعایت شود. و شمارش آنها به یکی از سه طریق زیر است؛ خواه در طلاق رجعی امساک و رجوع کند یا قصد جدایی و فراق کند. دوم اینکه مراعات حال زن بعد از طلاق را بنماید. چرا که این طلاق موجب انتقال عده بر زن می‌باشد. سوم اینکه در طلاق برای جدایی، شاهد بگیرد.^۳

۴-۳-۲- کنزالعرفان: برداشت فاضل مقداد از عبارت این است که «زمان عده را ضبط نموده و مقدار آن را به یاد بسپارید و آن را تا سه طهر کامل کنید». و برخی گفته‌اند مراد این است که «اوقات عده را بشمارید، تا با رعایت عده، طلاق دهید».^۴

بنابر معنای اول فایده امر به «شمارش عده» این است که: حقوق نکاح به عده تعلق می‌گیرد که این حقوق یا متعلق به «زوجه» است، مثل نفقه و سکنی یا متعلق به «زوج» است، مثل جواز رجوع در زمان عده و به این دلیل می‌تواند زن را از ازدواج منع نماید،

^۱ _ سوره مبارکه بقره، آیه ۲۲۸.

^۲ _ سوره مبارکه طلاق، آیه ۴.

^۳ _ جصاص، احکام القرآن، ج ۵، ص ۳۴۸.

^۴ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۵۱.

همچنین مثل الحاق نسب که زوجه فرزند به دنیا آورد که الحاق آن در زمان عدّه به زوج ممکن باشد و نیز حرمت خواستگاری دیگری از وی به صراحت نه با کنایه و اشاره.^۱

بنابر قول دوّم فایده «شمارش عدّه» علم به زمان حیض و طهر است و اگر خون وجود داشته باشد، با ضبط عدّه، وقت حیض معلوم می‌شود و طلاق در آن واقع نمی‌شود و نیز وقت استحاضه مشخص می‌گردد که طلاق در آن صحیح است و فواید دیگری نیز که به آن مترتب است. و خداوند متعال در شمارش عدّه امر به پرهیزگاری، فرموده است، به طوری که در آن زمان از اوامرش مخالفت نشود. احتمال هم دارد که امر به تقوی، به ما بعد خود یعنی: «لا تخرجوهنّ» تعلق گرفته باشد.^۲

۴-۴- تفسیر و نکات عبارت: «لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ»

۴-۴-۱- احکام القرآن: جصاص این مطلب را دلیلی می‌داند بر وجوب سکنی برای زن مطلقه مادامی که در عدّه طلاق شوهرش می‌باشد. زیرا که خانه‌هایی که خداوند از خارج شدن و بیرون کردن همسران طلاق داده شده از آنها نهی کرده، همان خانه‌هایی هستند که زنان قبل از طلاق در آنجا ساکن بودند، بنابراین امر به نگهداری‌شان در خانه‌هایشان کرده است.

جصاص ادعا می‌کند که در میان اهل علم، در اینکه بر مرد در طلاق رجعی، اسکان و نفقه همسر مطلقه‌اش واجب است، مخالفی نیافته است.^۳

^۱ _ فاضل مقداد، همان.

^۲ _ همان.

^۳ _ جصاص، همان، ج ۵، ص ۳۴۹.

۴-۴-۲- نظر ابن کثیر: ابن کثیر در تفسیرش بیان کرده که احمد بن حنبل و برخی از سلف قائل به عدم وجوب نفقه و سکنی در زن معتده شده‌اند، خواه مطلقه رجعی باشد و عده‌اش را در خانه شوهرش سپری کند یا اینکه دور از شوهرش و جدا باشد. و خواه زنی باشد که همسرش فوت کرده است و عده وفات نگه می‌دارد. دلیل آن‌ها روایتی است که زهری از عبیدالله بن عبدالله درباره فاطمه دختر قیس روایت کرده است.^۱

اما نظر خود ابن کثیر مطابق نظر جصاص می‌باشد.^۲

۴-۴-۳- نظر قاضی بیضاوی: بیضاوی می‌گوید اگر زوجین بر انتقال زن به خانه‌ای دیگر اتفاق کنند این کار جایز است. اما از جمع بین دو نهی اخراج و خروج بر می‌آید که زن مطلقه رجعی حق سکونت دارد و لازمه آن همان منزل هنگام جدایی است.^۳

۴-۴-۴- نظر فخر رازی: فخر الدین رازی می‌گوید که اگر خانه‌ای که در آن زوجه را طلاق داده، عاریه‌ای بوده و بازگردانده شده است بر عهده زوج است که خانه‌ای دیگر تهیه کند چه از طریق خریدن چه اجاره کردن و یا از هر طریق دیگر و بر زن نیز حرام است که از خانه خارج شود چه شب باشد و چه روز، مگر برای ضرورت آشکار^۴

۴-۴-۵- کنز العرفان: بنابر نظر فاضل مقداد وقتی خداوند سبحان «عده» را ذکر فرمود، برخی احکام آن را بیان فرمود: اولاً بیرون کردن زن طلاق داده شده از خانه‌ای که او در آن خانه طلاق داده شده است، جایز نیست. و ثانیاً زن نیز حق ندارد از آن خانه خارج شود.

^۱ _ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۱۶۷.

^۲ _ همان، ج ۸، ص ۱۶۶.

^۳ _ بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التاویل، ج ۵، ص ۲۲۰.

^۴ _ فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۳۰، ص ۵۶۰.

اگرچه زوج او را اخراج نکند. فاضل مقداد همانند سایر علما این احکام را فقط در طلاق «رجعی» می‌داند نه در «بائن»^۱. زیرا در طلاق بائن هم خارج شدن و هم بیرون کردن زوج جایز است.^۲

۴-۵- تفسیر و نکات عبارت: «إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ»

۴-۵-۱- احکام القرآن: جصاص اختلاف نظرات در این باره را ذکر می‌کند: ابن عمر می‌گوید خروج زن از خانه فاحشه است. ابن عباس می‌گوید دشنام دادن و بدگویی زن نسبت به اقوام و اهالی مرد فاحشه است و موجب اخراج می‌گردد.^۳ ضحاک می‌گوید سرکشی و عصیان زن نسبت به شوهر فاحشه است. و اخراج زن را جایز می‌کند. حسن و زید بن أسلم می‌گویند، زن در صورت ارتکاب زنا، برای اجرای حد خارج می‌شود. قتاده می‌گوید زن تنها در صورت نشوز اخراج می‌شود.^۴

ابوبکر جصاص در تقدیر گرفتن تمام این معانی را جایز می‌داند. او چنین بین این تقدیرها را جمع می‌کند: خروج زن از خانه فاحشه است. و اگر زنا مرتکب شد برای اجرای حد اخراج می‌شود. و اگر توهین و دشنام دهد نیز اخراج می‌شود.^۵

۴-۵-۲- انوار التنزیل: اما قاضی بیضاوی نظری مشابه نظر فاضل مقداد دارد و می‌گوید اگر استثنا را از نهی اول بگیریم معنی آن این است که نشوز زن از تمایلات جنسی شوهر و

^۱ - فخرالمحققین حلی، *إيضاح الفوائد*، ج ۳، ص ۳۶۷؛ ابن عربی، *احکام القرآن*، ج ۴، ص ۱۸۲۹.

^۲ - فاضل مقداد، *کنز العرفان*، ج ۲، ص ۲۵۱.

^۳ - بغدادی، علاء الدین علی بن محمد، *لباب التاویل فی معانی التنزیل*، ج ۴، ص ۳۰۶.

^۴ - فخرالدین رازی، *مفاتیح الغیب*، ج ۳۰، ص ۵۶۰؛ ابن کثیر، *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۸، ص ۱۶۶.

^۵ - جصاص، *احکام القرآن*، ج ۵، ص ۳۴۹.

نیز زنا دادن فاحشه است که در صورت ارتکاب زنا برای اقامه حد بیرون برده می‌شود. اما اگر استثنا را از نهی دوم بگیریم برای مبالغه در نهی است و دلالت آن چنین است که خروج زن فاحشه است.^۱

۴-۵-۳- کنز‌العرفان: بنابر نظر فاضل مقداد خداوند سبحان از این دو حکم مطلقه رجعی، یک صورت را خارج کرده که آن صورت، «انجام فاحشه توسط آن زنان» است که برخی گفته‌اند: مراد از آن «زنا» است که برای اجرای حد بیرون برده می‌شود.^۲

از امام رضا (ع) نقل شده است که مراد از فاحشه «سوء خلق و بد رفتاری آن زن نسبت به بستگان شوهر می‌باشد».^۳

از ابن عباس دو روایت نقل شده است که یکی همان قول این امام بزرگوار است و دیگری این است که: هر معصیتی، فاحشه است. بنابراین احتمال دارد استثناء از عبارت اول «لا تخرجوهن» باشد، و احتمال دارد که استثناء از عبارت دوم یعنی «لا یخرجن» باشد که برای مبالغه در نهی است، یعنی خروج زن از خانه، کار زشتی است و اگر روایتی در این زمینه وجود نداشت این احتمال قوی‌تر بود.^۴

۴-۶- تفسیر و نکات عبارت: «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»

^۱ _ بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۵، ص ۲۲۰.

^۲ _ فاضل مقداد، کنز‌العرفان، ج ۲، ص ۲۵۲.

^۳ _ کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۶، ص ۹۷؛ فیض کاشانی، ملا محسن، التفسیر الصافی، ج ۵، ص ۱۸۷.

^۴ _ فاضل مقداد، کنز‌العرفان، ج ۲، ص ۲۵۲.

۴-۶-۱- احکام القرآن: به عقیده جصاص این بخش از آیه شریفه دال بر این است که اگر کسی بر غیر سنت همسرش را طلاق داد، طلاقش واقع می‌شود. در حالی که بخاطر تعدی از حدود خداوند به خودش ظلم کرده است. اما اینگونه توجیه می‌کند که اگر طلاقش واقع نمی‌شد او ظالم به نفس خودش نبود و اینگونه است که گویی او طلاق را همراه به ظلم به خودش اراده کرده است. و ضرری به صحت طلاق وارد نمی‌کند.^۱

۴-۶-۲- مسالک الافهام: فاضل جواد در بیان ظلم به نفس می‌گوید، با هر معصیت هرچند به ظاهر کوچک باشد نفس مورد عقاب و سخط و غضب خداوند قرار می‌گیرد. و مقتضای آیه این است که بر فاعل معصیت به صورت مطلق ظالم اطلاق شود. ممکن است ظلم به گناه کبیره تخصیص بخورد. ولی این تخصیص را محل نظر و اشکال می‌داند. دلیل او هم این است که ظلم مقوله‌ای مشکک است یعنی بر فاعل حداقل معصیت نیز ظالم به نفس صدق می‌کند و به فاعل حد اعلی آن که کفر باشد نیز صدق می‌کند و آنچه مابین آن است. و مراد از این آیه تاکید بر ترک امور نهی شده و انجام امور واجب، خصوصاً احکامی که در باب طلاق ذکر شد می‌باشد.^۲

۴-۶-۳- زبده البیان: مقدس اردبیلی نیز نظرات فاضل کاظمی را بیان می‌کند.^۳

۴-۶-۴- کنزالعرفان: فاضل مقداد مخصوص بحث طلاق ندانسته و مانند صاحب مسالک این ظلم به نفس را مربوط به انجام تمام واجبات و ترک تمام محرمات می‌داند. زیرا خداوند تعالی بیان نمود که احکام مذکور، اموری است محدود و معین که انجام آنها واجب

^۱ - جصاص، احکام القرآن، ج ۵، ص ۳۴۹.

^۲ - کاظمی، پیشین، ج ۴، ص ۳۳.

^۳ - مقدس اردبیلی، زبده البیان، ص ۵۸۴.

است و مخالفت با آن احکام، مستحقّ ذمّ و عقاب است، و اینکه فرمود: «فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»^۱ یعنی ملزوم ذمّ و عقاب می‌باشد.

۴-۷-۷- تفسیر و نکات عبارت: «لَعَلَّ اللَّهَ يَحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا»

۴-۷-۷-۱- احکام القرآن: جصاص می‌گوید وضع جدید همان ایجاد پشیمانی در زوج هست. و شاید از طلاق پشیمان شود.^۲

۴-۷-۷-۲- کنزالعرفان: فاضل مقداد در تفسیر این بخش از آیه می‌گوید یعنی شاید خداوند بعد از طلاق امری را به وجود آورد که همان رغبت زوج، به همسر طلاق داده شده‌اش می‌باشد و از قصد اولیه خود که مفارقت از همسر بود، برگردد. و این به منزله تعلیل بر عدم جواز اخراج و خروج از منزل است و نیز دلالت می‌کند بر اینکه مراد از «طلاق» در آیه طلاق رجعی است، نه طلاق بائن.^۳

۴-۷-۷-۳- زبدة البیان: مقدس اردبیلی قائل است بعد از طلاق، خداوند رغبتی ایجاد می‌کند بگونه‌ای که از طرفین رفع اکراه نماید. و همچنین اشاره است برای اینکه نشان دهد خروج از حدود خداوند زشتی می‌آورد و صاحبش را اذیت می‌کند. و موجب ندامت در دنیا و آخرت می‌شود و خسران در دو دنیا را در پی دارد و این امری آشکار است.^۴

^۱ _ فاضل مقداد، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۲.

^۲ _ جصاص، پیشین، ج ۵، ص ۳۵۰.

^۳ _ فاضل مقداد، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۳.

^۴ _ مقدس اردبیلی، همان.

۵- مقایسه و جمع بندی:

در مورد خطاب ابتدای آیه هم فاضل مقداد و هم جصاص قائلند که مخاطب آیه عموم مسلمین هستند، نه فقط شخص رسول اکرم (ص). در مورد طلاق هم هر دو بزرگوار مانند تمام فقها قائل به عدم صحت طلاق در زمان حیض و نیز در طهری که در آن مجامعت صورت گرفته، می‌باشند. در مورد مدت زمان عده در طلاق رجعی نیز هر دو بزرگوار اتفاق نظر دارند که عده زنان باردار وضع حمل آنان است و زنان مطلقه غیر باردار به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن و پاک شدن، عده نگه می‌دارند. درباره خروج زنان مطلقه رجعی و اخراج آنان از منزل شوهر نیز اتفاق دارند بر اینکه چه خروج و چه اخراج جایز نیست، مگر در صورت عمل ناپسند آشکاری که این عدم جواز را بردارد. قدر متیقن این فحشا، زنا و کمترین مرتبه آن، توهین به خانواده مرد و بد زبانی و ایذاء آنان است.

اما اولین اختلاف دیدگاه فاضل مقداد و جصاص در این آیه شریفه در آنجایی است که جصاص معتقد است: اگر کسی برخلاف سنت همسرش را طلاق داد، طلاقش صحیح است، اگر چه با این کار به خودش ظلم کرده است. در حالی که فاضل مقداد مطابق فقه امامیه معتقد است که انجام واجبات باید طبق دستورات الهی انجام پذیرد و در غیر این صورت علاوه بر ظلم به نفس سخط و غضب الهی را متوجه خود نموده و عملش باطل است. که در مورد اخیر نظر مقداد نیکو است.

۵-۱- روش شناسی: جصاص در تفسیر آیه از روایات و ظواهر الفاظ و دلالت‌های مفهومی استفاده کرده است. همچنین در بعضی موارد نظر خود را بصورت ما حصل اشتراکات اقوال سایرین بیان می‌کند.

فاضل مقداد هم از روایات و ظاهر آیه و نیز دلالت‌های مفهومی در تفسیرش بهره جسته است. او همچنین احتمالات گوناگون را بیان می‌کند، سپس مختار خود را بیان می‌کند.

آیه دوم: طلاق / ۲

«فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوَعِّظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»

۱- ترجمه:

«و چون عدّه آنها به سر آمد، آنها را به طرز شایسته‌ای نگه دارید یا به طرز شایسته‌ای از آنان جدا شوید و دو مرد عادل از خودتان را گواه بگیرید و شهادت را برای خدا برپا دارید. این چیزی است که مؤمنان به خدا و روز قیامت به آن اندرز داده می‌شوند هر کس که تقوی الهی را پیشه سازد خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند».

۲- مفردات:

۱-۲- **فارقوهن:** از مصدر فراق گرفته شده است. به معنی جدایی و ترک کردن.^۱

۲-۲- **أشهدوا:** فعل امر جمع مذکر، به معنای «شاهد بگیرید». «شاهد» به معنای (۱)

حاضر^۲. (۲) دلیل^۱. (۳) کسی که از چیزی که دیده است خبر می‌دهد^۲.

^۱ _ سعدی، ابوحیب، *القاموس الفقهی*، ص ۲۸۴؛ راغب اصفهانی، *مفردات*، ص ۶۳۳؛ قرشی، سید علی اکبر، *قاموس قرآن*، ج ۵، ص ۱۶۸؛ طوسی، *التبیان*، ج ۱۰، ص ۳۲؛ حسینی شیرازی، سید محمد، *تبیین القرآن*، ص ۵۷۲؛ سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله، *إرشاد الأذهان إلى تفسیر القرآن*، ص ۵۶۴.

^۲ _ سعدی، ابوحیب، همان، ص ۲۰۲؛ محمود، عبدالرحمن، *معجم المصطلحات*، ج ۲، ص ۳۱۵؛ راغب اصفهانی، همان، ص ۴۶۵.

۳- تفسیر و اهم نکات:

۳-۱- تفسیر و نکات عبارت: « فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ »

۳-۱-۱- احکام القرآن: جصاص در تفسیر این آیه شریفه می‌گوید: مراد خداوند از بلوغ اجل، نزدیکی اتمام عده است. یعنی زمانی که اواخر دوران عده است نه خود اتمام عده. چرا که بعد از اتمام زمان عده رجوع معنا ندارد. جصاص در ادامه می‌گوید که خداوند متعال طلاق زنی را که با او مجامعت شده است را ذکر نکرد مگر با ذکر رجوع. چرا که می‌فرماید ممکن است بعد از آن وضع تازه‌تری پدید آید.^۳ جصاص در ادامه اشاره می‌کند که خداوند می‌فرماید که با خوبی همسرانتان را نگه دارید و اگر می‌خواهید جدا شوید به نیکی رفتار کنید. سپس امر می‌فرماید که برای رجوع یا فراق در هر صورت شاهد بگیرید.^۴

از عمران بن حصین و طاووس و ابراهیم و ابی‌قلابه روایت شده است که هرگاه زوج رجوع کرد ولی شاهد نگرفت رجوع صحیح است. و بعد از آن می‌تواند شاهد بگیرد. جصاص در تأیید روایتی که ذکر شد اشاره می‌کند به این که خداوند متعال برای مرد امساک یا جدایی را قرار داد، آنگاه پشت سرش در همان آیه می‌فرماید شاهد بگیرید که معلوم می‌شود اگر مرد رجوع کرد و بعداً شاهد گرفت جایز است.^۵

۱ _ سعدی، ابوحیب، همان.

۲ _ راغب اصفهانی، همان؛ محمود، عبدالرحمن، همان.

۳ _ سوره مبارکه طلاق، آیه ۱

۴ _ جصاص، احکام القرآن، ج ۵، ص ۳۴۹.

۵ _ همان.

دلیل اینکه خداوند اِشهاد را بعد از فراق یا رجوع ذکر کرد این است که شاهد گرفتن شرط در صحت فراق و یا رجوع نیست. بنابراین اگر جدایی یا رجوع برای مرد حق باشد، جایز است بدون شاهد گرفتن این کار را انجام دهد. و این به رضایت دیگری نیاز ندارد.^۱

بنابر نظر جصاص، خداوند دستور داد برای ادامه زندگی و یا جدایی، شاهد بگیرید تا در جامعه برای زن و مرد، نفی اتهام باشد. زیرا اگر مردم بدانند که طلاق گرفته ولی ندانند که رجوع کرده‌اند، ممکن است باعث تهمت شود و همچنین ندانند که زن و مردی از هم جدا شدند و دوری و جدایی‌شان را باور نکنند. او ادعا می‌کند که هیچ مخالفی در صحت وقوع رجوع بدون شاهد گرفتن در میان اهل علم نیست، به جز روایتی که از عطاء روایت شده است: «نکاح و طلاق و رجوع فقط با شهود صحیح است.» اما جصاص این روایت را حمل بر این می‌کند که اگر امر به اِشهاد شده به این دلیل است که احتیاط شود از انکار نه این که رجوع بدون شهود صحیح نباشد.^۲

۳-۱-۲- **نظر ابن عربی:** او در کتاب احکام القرآن می‌نویسد که امر به اِشهاد برای رجوع است. و شهود باید دو مرد باشند. زیرا علمای عامه تصریح دارند بر اینکه زن در امور غیر مالی نمی‌تواند شهادت دهد.^۳

۳-۱-۳- **نظر شافعی:** طبق نظر فقهای شافعی امر به اِشهاد به رجوع تعلق گرفته است. یعنی برای رجوع شهادت عدلین مطلوب است و قائل‌اند که این شهادت مستحب است. اما از خود شافعی وجوب آن نقل شده است.^۴

^۱ _ همان.

^۲ _ همان، ج ۵، ص ۳۵۰.

^۳ _ ابن عربی، احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۸۳۶.

^۴ _ همان، ج ۴، ص ۱۸۳۵.

۳-۱-۴- کنزالعرفان: فاضل مقداد نیز همانند اکثر فقها مراد از «أجل» را در اینجا عدّه می‌داند و مراد از رسیدن عدّه، نزدیک شدن و در شرف انقضاء قرار گرفتن عدّه می‌باشد، نه به معنای تمام شدن کامل عدّه، و الاً زوج بعد از اتمام عدّه حقّ رجوع ندارد. فاضل مقداد قول فقهای امامیه را بیان می‌کند که قائل هستند، شهادت به طلاق برمی‌گردد. و امر به آن وجوبی است که از امامان معصوم (علیهم السّلام) نیز چنین روایت شده است. همچنین از آنجایی که کلام در طلاق است، این قرینه‌ای است که دلالت می‌کند، شهادت راجع به طلاق باشد.^۱

۳-۱-۴-۱- بر نظریه فاضل مقداد سه اشکال وارد شده که خود فاضل آنان را یک به یک بیان می‌کند و به هریک پاسخی درخور می‌دهد.

اشکال اول: اشکال شده که شهادت عدلین، قید برای امساک است که مراد از آن رجوع می‌باشد زیرا امساک أقرب از طلاق است.^۲

پاسخ به اشکال اول: فاضل مقداد این گونه جواب می‌دهد که اگر اقریبیت، مرجح باشد، باید این قید به «فارقوهن» برگردد، زیرا «فارقوهن» از «امسکوهن» نزدیک‌تر است.^۳

اشکال دوم: باز هم اشکال شده که مراد از «فراق» در اینجا رجوع است و ترک شیء، نیاز به شاهد گرفتن ندارد، زیرا بعد از طلاق، اصل، «عدم رجوع» است، بنابراین إشهاد نمی‌تواند به فراق برگردد.^۴

^۱ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۵۳.

^۲ _ همان.

^۳ _ همان.

^۴ _ همان.

پاسخ به اشکال دوم: در پاسخ، فاضل مقداد می‌فرماید: قرینه‌ای را که شما ذکر نمودید، عین مراد ماست، چون این خروج از بحث مرجحیت قرب، و بازگشت به قرینه است. و وقتی اعتبار به قرینه باشد، فقط در «طلاق» حاصل است، چون طلاق شدیداً به «إشهاد» نیازمند است، چرا که ممکن است یکی از زوجین با ورثه دیگری نزاع پیدا کند. و هیچ بعدی ندارد که این قید به «طلاق» برگردد، اگرچه وجود قرینه و فاصله شدن کلام اجنبی بین طلاق و اشهاد آن را بعید به نظر می‌رساند، چرا که قصد یکی است و طلاق و امساک و فراق به هم مربوط می‌باشند. فاضل مقداد برای بهتر معلوم شدن دلیلش مثالی مطرح می‌کند و می‌گوید که نظیر آن، این مسئله است که شخصی به وکیلش بگوید: «از فلانی فلان کالا را بخر و به فلان شخص نیز فلان کالا را بفروش و ثمن را قبض کن و آن را به بایع بده و خود کالا را به فلانی هدیه نما و بر آن دو مرد عادل را شاهد بگیر» که در اینجا نیز شهادت فقط بر مواردی که نیاز به شهادت دارند، رجوع می‌کنند. با این حال ممکن است «إشهاد» به هر دو نیز برگردد.^۱

اشکال سوم: آخرین اشکالی که مطرح است این که فاضل مقداد در جواب اشکال قبلی گفته بود اشهاد ممکن است هم به طلاق و هم به رجوع برگردد باتوجه به این مطلب گفته می‌شود «لازمه بازگشت به هر دو این است که رجعت و طلاق در وجوب و استحباب اشهاد مساوی باشند، در حالی که شما قائل به آن نیستید و در طلاق آن را واجب و در رجعت مستحبّ می‌دانید».^۲

پاسخ به اشکال سوم: فاضل مقداد به این اشکال این گونه پاسخ می‌دهد: نهایت امر این است که آیه از آیات مجملی می‌گردد که امامان معصوم (علیهم السّلام) آن را با تفصیل،

^۱ _ همان، ج ۲، ص ۲۵۴.

^۲ _ همان.

احکامش را تبیین نموده‌اند که به این صورت که اِشهاد، رجحان مطلق دارد. اما در طلاق، همراه با قید عدم جواز ترک و در رجعت با قید جواز ترک می‌باشد.^۱

۳-۱-۵- **نظر علامه حلی:** علامه حلی در تبصره می‌نویسد عدالت با آن که صفت نفسانی و باطنی است، اما آن را به ظاهر اعمال می‌توان شناخت. مثل سخا و بخل، عقل و سفاهت، خوش خوئی و بد خلقی. اما شهادت فاسق پذیرفته نیست، چون خداوند در شهادت عدالت را شرط کرد. کسی که عادت او بر تقوی باشد، اگر یک بار آلوده شود و توبه کند، از عدالت بیرون نیست.

در مقابل عادل فاسق قرار دارد. فاسق کسی است که مرتکب معصیت خدا بشود و برای آبروی خودش ارزش قائل نباشد و اعمالی از او بینیم که نشانه وقاحت باشد و از رسوایی پروایی نداشته باشد. یا رفتارش بر سفاهت، دلالت کند. مانند اینکه لباس نامناسب بپوشد و برهنه میان مردم ظاهر شود و در معاملات بی ارزش چانه بزند و با مردم رذل خوش طبعی و شوخی کند و در جایی که آبرویش بریزد رفت و آمد کند.^۲

۳-۱-۶- **نظر فخرالمحققین:** فرزند علامه در بیان تشخیص عدالت شهود می‌گوید: آیا مراد عدالت در ظاهر است، یا در نفس الامر؟ می‌گوییم تکلیف ما همان اکتفاء به عدالت در ظاهر است. و اگر عدالت نفس الامری مراد باشد، تکلیف ما لا یطاق پیش می‌آید. زیرا علم به عدالت و حقیقت معنوی نزد بشر ممکن نیست. و همین قدر که در ظاهر بدانیم فلان شخص اهل کبائر نیست و اصراری بر صغائر ندارد و یا اهل تقوی باشد کافی است.^۳

^۱ _ همان.

^۲ _ علامه حلی، تبصره، ص ۱۸۳.

^۳ _ فخرالمحققین حلی، ایضاح، ج ۳، ص ۳۱۴.

۳-۱-۷- نظر سید مرتضی: ایشان بیان می‌کند که خداوند دستور به اِشهاد داده است. و ظاهر امر در عرف شرع اقتضای وجوب دارد. و نباید آن را حمل بر استحباب کرد. و فقهای امامیه بر این مسئله اجماع دارند.^۱

می‌شود این امر به اِشهاد را بر طلاق بگیریم، زیرا ابتدا فرموده است: «وإذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن... و أشهدوا». یا اینکه ممکن است برای رجوع باشد. و اما اینکه امر شهود برای فراق نیست، چون فراق چیزی جز ترک رجوع نیست. بنابراین امر به طلاق بر می‌گردد. زیرا امر به اِشهاد در ادامه بیان مسئله طلاق است. و دلیل اینکه به رجوع بر نمی‌گردد این است که کسی قائل به وجوب آن در رجوع نیست و نزد همه مستحب است.^۲

۳-۱-۸- تفسیر طبری: طبری در تفسیرش نظر حضرت علی (ع) و ابن عباس و سدی را، اِشهاد بر طلاق و رجوع ذکر می‌کند. از سعید بن مسیب نقل می‌کند که گفته است: نظر صاحبان خرد چنین است که مراد از شهادت در آیه، شهادت برای وصیت است. و اختلاف آنان در معنی «أَشْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ» است. از ابن عباس نقل می‌کند که مراد آیه را اهل اسلام می‌داند. برخی گفته‌اند مراد اهل ملت شما هستند. و ابن مسیب «ذوا عدل» را مسلمانان می‌داند.^۳

۳-۱-۹- نظر مشهور عامه: قرطبی می‌گوید، بزرگان اهل سنت از جمله، ابوحنیفه و مالک و حتی شافعی در قول آخرش و احمد بن حنبل، قائل‌اند: همانطور که رجوع به قبول خاصی نیاز ندارد، پس به اِشهاد هم نیاز ندارد. او اظهار می‌دارد که اکثر علما و مفسران اهل سنت، شهادت بر رجوع را مستحب می‌دانند. و فائده شاهد گرفتن برای رجوع این است که

^۱ _ علم الهدی، علی بن حسین موسوی، *الانتصار فی انفرادات الإمامیة*، ص ۱۲۸.

^۲ _ همان، ص ۲۹۹.

^۳ _ طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۷، ص ۶۵.

اگر یکی از زوجین بمیرد، و دیگری ادعای زوجیت کند، قولش ثابت می‌شود. و ارث می‌برد.^۱

۳-۲- تفسیر و نکات عبارت: «وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ»

۳-۲-۱- احکام القرآن: جصاص می‌گوید خداوند در این فراز از آیه امر به اقامه شهادت نزد حکام فرموده برای حقوق هر چیزی. بخاطر اینکه اینجا شهادت اسم جنس و کلی است. اگرچه این امر مبنی بر دو شاهد عادل گرفتن بعد از رجوع ذکر شده است. اما ذکر آن بعد از این موضوع خاص، مانع استعمال لفظ بر عمومش نمی‌شود. جصاص در ادامه اضافه می‌کند که این مطلب بر دو معنی تنظیم شده است. یکی از آنها امر به اقامه شهادت و دیگری اینکه شهادت دادن و اقامه شهادت از حقوق خداوند تبارک و تعالی است^۲

۳-۲-۲- کنز العرفان: فاضل مقداد می‌گوید خداوند بعد از بیان دستور اشهاد در این آیه تاکید می‌فرماید که اقامه شهادت باید فقط به خاطر خداوند باشد، نه از روی رغبت یا ترس از چیزی. و خدا فرموده است: کسی از این امر سود می‌برد، که به خدا و روز قیامت ایمان دارد.^۳

۳-۲-۳- بروجردی حدیثی در این رابطه از امام باقر^۴ (ع) از قول رسول اکرم (ص) نقل می‌کند، که پیامبر (ص) فرمودند: «کسی که بتواند شهادت دهد ولی شهادتش را کتمان کند،

^۱ - قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۹، ص ۱۵۴.

^۲ - جصاص، پیشین، ج ۵، ص ۳۵۱.

^۳ - فاضل مقداد، همان.

^۴ - طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۷۶؛ کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۸۰؛ منسوب به امام علی بن موسی الرضا (ع)، فقه الرضا، ص ۳۰۷.

و بخاطر آن خون مسلمانی هدر شود، یا مال مسلمانی زایل شود، خداوند او را در روز قیامت با صورتی مخدوش و ظلمت در چهره محشور می‌نماید که همه خلایق او را با اسم و نسبش بشناسند و دیدگان را متوجه خود می‌کند. و کسی که شهادتی برای رضای خدا در جهت احقاق حق مسلمانی بدهد، خداوند او را با نور بسیار در چهره محشور می‌نماید که همه خلایق او را با اسم و نسبش می‌شناسند. و همه نظرها به سوی او خیره می‌شوند.^۱

۴- مقایسه و جمع بندی:

پس از بررسی نظرات فقهی علماء اهل تسنن و شیعه به نظر نگارنده، قول صحیح این است که مراد خداوند از امر به اِشهاد، وجوبی و برای طلاق می‌باشد. زیرا رجوع بدون شاهد هم صحیح است. و شاهد باید دو مرد عادل مسلمان باشند. و این شهادت دادن، از حقوق خداوند است. پس باید برای رضای خدا شهادت دهند.

۵-۱- روش شناسی: جصاص در تفسیرش به عمومات آیه تمسک جسته است و فاضل مقداد از روایات معصومین (ع) و قول مشهور شیعه، بهره برده است.

آیه سوم: بقره / ۲۲۸

«وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيَنَّ بِالْمَعْرُوفِ، وَلِلرِّجَالِ عَلَيَنَّ دَرَجَةٌ، وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

^۱ _ بروجردی، سید حسین طباطبایی، جامع احادیث الشیعه، ج ۳۰، ص ۳۱۲.

۱- ترجمه:

«زنان مطلقه باید به مدت سه مرتبه پاک شدن از عادت ماهانه انتظار بکشند (یعنی عده نگه دارند) و اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارند، برای آنان حلال نیست که آنچه را که خدا در رحم‌هایشان آفریده است، کتمان کنند. و همسرانشان برای بازگرداندن آنها در این مدت (از دیگران) سزاوارترند، در صورتی که خواهان اصلاح باشند و برای زنان همانند وظایفی که بر دوش مردان است، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده است، و مردان بر آنان برتری دارند و خداوند توانا و حکیم است.»

۲- مفردات:

۲-۱- **المطلقات**: اسم مفعول، جمع مؤنث سالم، باب تفعیل از ریشه «طلق» به معنای «رها شدگان».^۱ اصل معنای طلاق «آزاد شدن از قید و بند» است.^۲ و مراد از آن در اصطلاح شرع، زنانی هستند که از قید زوجیت رها می‌شوند. و به خاطر کثرت استعمال، حقیقت در همین معنا گشته است.^۳

۲-۲- **یتربصن**: فعل مضارع به معنای انتظار کشیدن و شوهر نکردن است.^۴ و مراد از آن در آیه، نگه داشتن عده برای زنان مطلقه و خودداری ایشان از هر نوع زناشویی در طول مدت عده و رعایت احکام خاص عده می‌باشد.^۱

^۱ صاحب بن عباد، کافی الکفاة، المحيط فی اللغة، ج ۹، ص ۲۵۷.

^۲ مشکینی، میرزا علی، مصطلحات الفقه، ص ۳۵۶.

^۳ طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۴۶.

^۴ مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۹، ص ۲۷۸؛ ۲۲؛ قرشی،

قاموس قرآن، ج ۳، ص ۴۷؛ قمی، عباس، الدر النظیم فی لغات القرآن العظیم، ص ۱۰۸؛ قریب، محمد،

فرهنگ لغات قرآن، ج ۱، ص ۴۵۵؛ محلی، جلال الدین، سیوطی، جلال الدین، تفسیر الجلالین، ص ۳۹؛

۲-۳- قروء: جمع «قراء» به معنی ۱) جمع شدن^۲ زمان معلوم عادت همیشگی^۳. و مراد از آن در شرع هم پاکی^۴ و هم آلودگی به حیض، ذکر شده است.^۵

۲-۴- بعولة: جمع بعل به معنای ۱) شوهران^۶. ۲) بُت^۷. ۳) صاحب^۸. و مراد از آن در آیه، شوهرانی است که طلاق داده‌اند.^۹

۳- شأن نزول:

مغنیه، تفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۳۴۰؛ فنوجی، سید محمد صدیق، نیل المرام من تفسیر آیات الاحکام، ص ۷۸.

۱- عمید زنجانی، آیات الاحکام، ص ۳۰۷؛ محقق داماد، سید مصطفی، بررسی فقهی حقوق خانواده - نکاح و انحلال آن، ص ۴۴۷.

۲- سعدی، ابوحیب، القاموس، ۲۹۷؛ زمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۸۴.

۳- زمخشری، همان؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۱۳۲.

۴- مرتضی زبیدی، همان، ج ۱، ص ۲۱۹؛ شعرانی، دایرة المعارف لغات، ج ۲، ص ۲۹۳؛ عمید زنجانی، همان؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۴؛ راغب اصفهانی، مفردات، ص ۶۳۶؛ بلاغی نجفی، محمد جواد، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۰۳؛ ابن منظور، همان.

۵- طبرسی، همان؛ رازینی، علی، مفردات قرآن، ص ۲۲۰؛ قمی، عباس، همان، ص ۲۳۴؛ راغب اصفهانی، همان؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، همان؛ مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، همان؛ بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التاویل، ج ۱، ص ۱۲.

۶- طبرسی، همان؛ احمد بن فارس، معجم مقانیس، ج ۱، ص ۲۶۴؛ ابن منظور، همان، ج ۱۱، ص ۵۸.

۷- احمد بن فارس، همان.

۸- حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، ج ۱، ص ۵۶۸؛ زمخشری، همان، ج ۱، ص ۱۰۷؛ ابن منظور، همان.

۹- حجازی، محمد محمود، التفسیر الواضح، ج ۱، ص ۱۴۲؛ طوسی، الخلاف، ج ۴، ص ۵۰۰؛ ابن

ادریس حلی، محمد بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، ص ۶۶۸.

سیوطی خبری از اسماء دختر یزید بن سکن انصاری نقل می‌کند که در ابتدا برای زنان مطلقه عده‌ای نبود، پس خداوند برای آنان عده تعیین کرد و از مقاتل خبری می‌آورد که اسماعیل بن عبد الله غفاری همسر خود را که نام او «قبیلة» بود طلاق داد و بعد از آن که دانست او حامله است، رجوع کرد. هنگام وضع حمل، همسر و فرزندش هر دو فوت شدند. آن‌گاه این آیه نازل شد.^۱

۴- تفسیر و اهم نکات:

۴-۱- تفسیر و بیان عبارت: «وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ»

۴-۱-۱- بیان دیدگاه‌های اهل سنت: خداوند عده زنان طلاق داده شده را سه حیض قرار داد. سپس بوسیله آیه دیگری عده بعضی از زنان را تغییر داد. مانند زنانی که مدخوله نباشند، زنان یائسه و زنان صغیره ای که حیض نمی‌بینند. و این آیه تنها درباره عده زنان مدخوله ای که حیض می‌بینند، بیان شده است.^۲

درباره معنا و مراد کلمه «قرء» در آیه اختلاف نظر وجود دارد؛

۴-۱-۱-۱- عمر و عبدالله بن مسعود و ابن عباس و ابوموسی قائلند که مراد از قرء حیض است. و گفته‌اند مادامی که زوجه غسل حیض سوم را انجام نداده، زوج حق اش نسبت به دیگران برای زندگی و ازدواج با زوجه‌اش بیشتر است.^۳

^۱ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر الماثور، ج ۱، ص ۲۷۴؛ اسلامی، محمد جعفر، شأن

نزول آیات، ص ۸۷.

^۲ جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۷۲؛ بیضاوی، همان، ج ۱، ص ۱۴۱.

^۳ جصاص، همان، ج ۲، ص ۵۶.

۴-۱-۱-۲- قول ابن عمر و زید بن ثابت و عایشه که قرء را، طهر می‌دانند. و قائلند که اگر زن در حیض سوم داخل شد، دیگر راهی برای رجوع مرد باقی نمی‌ماند. این نظر مالک و شافعی و نیز مشهور امامیه است، که قرء را طهر می‌دانند. بگونه ای که بعد از دیدن حیض سوم رجوع باطل و طلاق بائن می‌گردد.^۱

۴-۱-۱-۳- جصاص که خود حنفی مذهب است، در دفاع از قول ابوحنیفه مبنی بر حیض دانستن «قرء»، به توضیح معنای این کلمه طبق نظر لغت شناسان می‌پردازد. بنابر نظریه اهل لغت در اصل، «قرء» دو حقیقت معنایی دارد. یکی به معنای اسم زمان حدوث که اگر این معنا را بگیریم، حقیقت «قرء» حدوث در وقت است. یعنی چیزی که در زمان اتفاق می‌افتد. پس بنابراین حیض اولی است. چرا که حیض امری حادث است و حقیقت طهر غیر از عدم حیض، چیز بیشتری نیست. و امری نیست که حادث گردد. پس به عقیده جصاص باید حیض باشد که اولی به اسم قرء است.^۲

اما اگر معنای دوم که جمع و تألیف است بگیریم، باز هم حیض اولی است. جصاص توضیح می‌دهد خون در بدن زن جمع می‌گردد و در حال حیض از بدنش خارج می‌گردد. و به این معنا هم حیض اولی است. جصاص استعمال لفظ قرء، برای حیض را حقیقت و استعمال آن را برای طهر مجازی می‌داند.^۳

۴-۱-۱-۴- اگر کسی اشکال کند که این خون در ایام طهر و پاکی جمع می‌گردد و سپس در زمان حیض جاری می‌شود. جصاص به او چنین جواب می‌دهد که بر فرض که چنین قولی صحیح باشد و دلیل و راجح بر قول ما باشد، می‌گوئیم که قرء بر دم و خون تعلق

^۱ _ جصاص، همان، ج ۲، ص ۵۵.

^۲ _ همان، ج ۲، ص ۵۷.

^۳ _ همان.

می‌گیرد، و در زمان طهر که خونی نیست و دیده نمی‌شود. و ما چه می‌دانیم که در زمان طهر، خون در رحم زن جمع شده است. الا اینکه در زمان حیض با جاری شدن خون، مطلع می‌گردیم. چرا که قرء اسمی است که به آن حکم تعلق می‌گیرد. در حالی که قبل از جاری شدن خون حکمی بر آن نیست. بنابر ادعای جصاص این قول خالی از هرگونه دلیل و ردی بر آن می‌باشد. و موید آن هم ظاهر کلام خداست.^۱ «ويعلم ما فی الارحام»^۲.

۴-۱-۱-۶- محمد بن بکر بصری از عایشه روایت کرده است که از رسول خدا (ص) شنید: «طلاق الأمة تطليقتان و عدتها حیضتان»^۳ و طبق این روایت معلوم است که مراد از قرء حیض است. جصاص قول مخالفینش را که اصرار دارند قرء را طهر بدانند، برخلاف فرموده پیامبر می‌داند.^۴

اما فاضل مقداد در کنز العرفان سند این روایتی که ابوحنیفه و اتباعش از جمله جصاص به آن استناد کرده‌اند را ضعیف و نامعتبر می‌داند.^۵

۴-۱-۲- بیان دیدگاه‌های امامیه: مشهور فقهای امامیه عدّه زنی را که ایام حیض او مرتّب است، سه مرتبه پاکی می‌دانند. اما برخی از فقها قائلند که این حکم عمومیت ندارد و فقط در مورد زنی است که همسرش بر وی دخول کرده باشد،^۶ زیرا زنی که بر وی دخول

^۱ _ همان.

^۲ - سوره مبارکه لقمان آیه ۳۴.

^۳ _ طوسی، الاستبصار، ج ۳، صفحه ۳۳۵، حدیث ۱۱۹۳؛ ابو داود، سلیمان بن اشعث، سنن أبی داود، ج ۱، ص ۵۰۶.

^۴ _ جصاص، همان.

^۵ _ فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۵۷.

^۶ _ مفید، محمد بن نعمان، احکام النساء، ص ۴۳؛ فیض کاشانی، ملا محسن، الأصفی فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۰۸.

نشده است، طبق نظر شیعه عدّه ندارد و نیز زن یائسه و بچّه صغیره که در حین طلاق به سنّ بلوغ نرسیده است هم لازم نیست عدّه نگه دارند.^۱

نظر فاضل مقداد در مورد قرء این است که «قرء» مشترک بین حیض و طهر است^۲، چون به هر دو اطلاق می‌شود اما «در اطلاق بر حیض»، به دلیل قول نبی مکرم اسلام (ص) فرمود: «دعی الصلّاة ایام أفرانک»^۳ و اطلاق بر طهر، به دلیل قول «أعشی» است که در شعر آورده است.^۴ به همین دلیل (مشترک بودن بین طهر و حیض) اختلاف شده است در اینکه آیا مراد از آن در اینجا، «حیض» است یا «طهر»؟

نظر فقهای عامه بیان شد. اما فقهای شیعه و شافعی مذهب به دلایل ذیل قائلند که مراد «طهر»^۵ است؛

(۱) آیه «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ» که قبلاً گفته شد طلاق در «ایام حیض» واقع نمی‌شود، پس طبعاً ایام طهر است.

^۱ _ طیب، سید عبدالحسین، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۲، ص ۴۵۵.

^۲ _ صاحب الجواهر، *جواهر الکلام*، ج ۲۲، ص ۲۱۹.

^۳ _ خطاب آن حضرت به فاطمه دختر ابی جیش می‌باشد که در مشکاة المصابیح و وسائل الشیعة ذکر گردیده است و معنای کلام این است که «در ایام حیض، نماز را ترک کن».

^۴ _ در شعر أعشی آمده است:

«و فی کلّ عام أنت جاشم غزوة تشدّ لإقصاها عزیزم عزائکا

مورثة مالا و فی الحی رفعة لما ضاع فیها، من قروء نسائکا»

^۵ _ مفید، محمد، همان؛ سبحانی، *الاعتصام بالکتاب و السنة*، ص ۲۲۷؛ طوسی، *تهذیب*، ج ۸، ص ۱۱۶؛

همو، *الخلاف*، ج ۵، ص ۵۶؛ علامه حلی، *قواعد*، ج ۳، ص ۱۴۰؛ خمینی، *روح الله، تحریر الوسيلة*، ج ۲،

ص ۳۳۵؛ شهید ثانی، *روضه البهية*، ج ۶، ص ۴۹.

۲) داستان فرزند عمر، که قبلاً ذکر شد، دلالت بر این دارد که مراد «طهر» است.

۳) در آیه آمده است: «ثلاثة قروء» و إلحاق «تاء» تأنیث بر عدد دلالت دارد که مراد از

معدود، مذکر است و این «طهر» است که مذکر می‌باشد، ولی «حیض» مؤنث است.^۱

۴) روایت زراره از امام باقر (ع)^۲.

با توجه به ادله‌ای که ذکر شد معلوم می‌شود که مراد از قرء در اینجا طهر است.^۳

۴-۲- تفسیر و نکات عبارت: «وَلَا يَحِلُّ لهنَّ أَنْ يَكُنَّ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ

إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»

۴-۲-۱- احکام القرآن: جصاص این حکم را فقط برای وجود و یا عدم وجود حمل در

رحم زن می‌داند، غیر از حیض. چرا که حیض به زمانی اطلاق می‌شود که خون جاری

می‌شود و حیض حکمی است که متعلق به خون خارجی است و مادامی که خون در رحم

است، برایش حکمی و اعتباری نیست. بنابراین مادامی که خون در رحم زن است به آن

حیض گفته نمی‌شود. جصاص ادعا می‌کند که این کلامش مقتضای دلالت آیه است.^۴

اینکه خداوند نهی فرموده است که زنان کتمان نکنند، آنچه در رحم‌هایشان است،

جزو شروط نهی نیست. بلکه از شروط قلبی و ایمانی است و فقط از جهت تاکید می‌باشد.

^۱ _ فخرالمحققین حلی، ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۳۳۹.

^۲ _ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۲، ص ۲۰۴.

^۳ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، صص ۲۵۵ - ۲۵۷.

^۴ _ جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۶۵.

پس بر آنان است که چیزی را کتمان نکنند. و کسی که به روز جزا ایمان دارد و کسی که ایمان ندارد در این نهی یکسانند.^۱

۴-۲-۲- کنز‌العرفان: فاضل مقداد همانند مشهور فقهای امامیه، ملاک معتبر در طهر و حیض زن را قول خود او می‌داند. زیرا خداوند سبحان فرموده است: «وَلَا يَحِلُّ لهنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ...» و اگر قول وی معتبر نباشد، نباید کتمان آن حرام باشد. مشهور فقهای شیعه نیز چنین نظری دارند.^۲

برخی از جمله عکرمه و زهری و نخعی گفته‌اند مراد از «ما خلق...»، «حیض» می‌باشد.^۳ و برخی دیگر از جمله ابن عباس و قتاده و عمر و جصاص همانطور که بیان شد، قائلند، مراد از آن، «حمل» است.^۴ و گروه سوّمی از جمله ابن عمر و مجاهد و ضحاک و ابن زید و قاضی بیضاوی می‌گویند: مراد هر دوی آنهاست.^۵ اما به عقیده فاضل مقداد و دیگران از جمله ابن عربی^۶، قول صحیح، قول سوّم است، چون اوّلاً لفظ «ما خلق...» عامّ

^۱ همان.

^۲ فاضل مقداد، پیشین، ج ۲، صص ۲۵۵-۲۵۷. انصاری، مرتضی بن محمد امین، الاجتهاد و التقليد، ص ۲۸۸؛ بحرانی، انوار اللوامع، ج ۱، ص ۱۲۶؛ علامه حلّی، تذکرة، ج ۱، ص ۲۶۸؛ بحرانی، حدائق، ج ۳، ص ۲۶۱.

^۳ بلاغی نجفی، آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۰۴؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۷۶؛ اندلسی، ابوحیان محمد بن یوسف، البحر المحيط فی التفسیر، ج ۲، ص ۴۵۶.

^۴ جصاص، همان؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۱، ص ۱۹۹.

^۵ سیوطی، همان؛ اندلسی، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۶؛ ابن عجبیه، احمد بن محمد، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۱، ص ۲۵۶؛ بیضاوی، أنوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۴۱؛

^۶ ابن عربی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۸۶.

است و ثانیاً امام صادق (ع) فرموده است: خداوند سه چیز را به زنان واگذار کرده است؛ «حیض و طهر و حمل»^۱. فاضل مقداد در بیان علت اینکه «کتمان» بر آنان جایز نیست، می‌گوید: چون در صورت کتمان، حقّ زوج ضایع می‌گردد.^۲

۴-۳- تفسیر و نکات عبارت: «وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا»

۴-۳-۱- احکام القرآن: جصاص درباره این بخش از آیه می‌گوید: این حقی که در این آیه شریفه برای زوج ذکر شده، متضمن این است که سه‌گانه حیض تکمیل نشده باشد که در این صورت زوجیت از بین نمی‌رود و دلالت بر باقی بودن زوجیت دارد. برای همین است که بعد از طلاق لفظ «بعل» هنوز بر زوج اطلاق می‌شود. پس بنابراین توارث و سایر احکام زوجیت مادامی که در عده باشد، باقی است. و مدلول کلام این است که حق رجوع برای مرد باقی است. تا زمانی که زن در عده باشد. چون خداوند فرمود: (فی ذلک) یعنی در آنچه که ذکر شد از قروء ثلاث که دلالت می‌کند بر اینکه بنای رجوع بر اصلاح نهاده شده است. و اگر قرار بر اصلاح نباشد خداوند فرموده است: «ولاتمسکوهن ضراراً لتعتدوا»^۳.

شافعی در مورد «إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا» می‌گوید: منظور خداوند این است که زوجین آنچه با طلاق فاسد کردند، با بازگشت به زندگی مشترک دوباره اصلاح کنند.^۴

^۱ - قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۴؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۲۶؛ صاحب الجواهر، جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۱۹۱.

^۲ - فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۲، صص ۲۵۵ - ۲۵۷.

^۳ - جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۶۷.

^۴ - شافعی، ابن ادريس محمد، احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۲۹.

۴-۳-۱-۱- اشکال: عده‌ای اشکال کرده‌اند که معنی این فرموده خداوند، «أحق بردهن فی ذلک» همراه با بقای زوجیت چیست؟ یعنی وقتی زوج تمام شرایط و احکام زوجیت بر او صدق می‌کند، این «أحق بردهن» بودن نسبت به سایرین چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

جواب: ابوبکر جصاص به این اشکال اینگونه پاسخ می‌دهد: بخاطر وجود یک سبب که به زوال نکاح هنگام انقضاء عده تعلق دارد و اجازه زوال نکاح را می‌دهد، که به آن «رد» گفته می‌شود. و به معنی «مانع از زوال زوجیت تا انقضاء عده» می‌باشد.^۱

مانند آنجا که خداوند فرمود: «فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»^۲، مرد ممسک و نگه دارنده زن است. یعنی زن در این حالت در قبضه اختیار مرد است. برای اینکه همسر اوست. و این است مراد و هدف رجعت که موجب بقاء زوجیت است. چرا که بعد از حیض سوم دیگر رجوع معنا ندارد. و نکاح زایل می‌شود.

جصاص ادعا می‌کند که هیچ اختلافی در بین اهل علم نیست که اگر مرد به قصد اذیت و اضرار زن و طولانی شدن عده رجوع کند، این رجوع صحیح است. چرا که داخل در عموم آیه می‌باشد. و از این موارد که داخل در عموم قرار می‌گیرد در قرآن زیاد است. مانند آنجا که می‌فرماید: «و وصَّینا الإنسان بوالدیه حُسْنًا»^۳ که شامل هم پدر و مادر مسلمان و هم پدر و مادر کافر می‌شود.^۴

^۱ طبری کیهراسی، ابوالحسن علی بن محمد، احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۶۲.

^۲ سوره مبارکه بقره، آیه ۲۳۱.

^۳ سوره مبارکه عنکبوت، آیه ۸.

^۴ جصاص، همان.

۴-۳-۳- کنز‌العرفان: بنابر نظر فاضل مقداد تا وقتی که زن در عدّه است، زوج شایسته‌تر از دیگران است که به وی رجوع کند، زیرا فرموده است: «وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرُدِّهِنَّ». اما فاضل مقداد می‌گوید این در صورتی است که طلاق رجعی باشد. دلیل این امر، آیه‌ای است که بعد از این آیه آمده است و در آن ضمیر اخصّ از مرجع خود می‌باشد، که مرجع ضمیر «المطلقات» و از صیغه‌های عموم است. و این امر که ضمیر از مرجع خود اخصّ باشد، هیچ مانعی ندارد، همچنان که اگر مرجع تکرار شود و اسم دوّم اخصّ از اسم اوّل باشد، مانعی ندارد. اما در اینکه «عام» نیز با آن تخصیص می‌خورد یا نه، اختلاف شده است که تحقیق آن در اصول آمده است.^۱

فاضل مقداد درباره جمله «إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا» معتقد است که اراده اصلاح، شرط صحّت رجوع نیست، بلکه برای تشویق زوج است، تا اراده اصلاح داشته باشد و بر آنان ضرر وارد نکند.^۲

۴-۳-۴- زبده‌البيان: مقدس اردبیلی در زبده‌البيان همین نظر را دارد. او قائل است که رجوع با اضرار نیز صحیح است. اما جایز نیست مرد اگر بخواهد رجوع کند، چنین قصدی داشته باشد.^۳

۴-۴- تفسیر و نکات عبارت: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ، وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»

^۱ فاضل مقداد، کنز‌العرفان، ج ۲، ص ۲۵۸

^۲ همان؛ سبزواری، نجفی، محمد بن حبیب الله، إرشاد الأذهان إلی تفسیر القرآن، ص ۴۱.

^۳ مقدس اردبیلی، زبده‌البيان، ص ۵۹۲.

۴-۴-۱- احکام القرآن: «خداوند متعال در این آیه اخبار کرده است که برای هریک از زوجین نسبت به دیگری حقی است. و نیز همانا حقی که شوهر بر گردن زن دارد، بگونه ای است که زن چنین حقی را بر گردن شوهر ندارد. و بسی حق مرد بالاتر و مهم‌تر است. (چرا که خداوند فرمود؛ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهَا دَرَجَةٌ)»^۱.

اما در این آیه خداوند حق هریک از زوجین را بر دیگری به تفصیل بیان نمی‌فرماید. بلکه در جاهای دیگر بیان فرموده^۲، که می‌توان به حقوق ذیل برای زنان اشاره کرد؛ نیک رفتار کردن با زنان چه در زندگی و چه هنگام جدایی، نفقه دادن، دریافت مهریه و این که هیچ چیزی را از زن که به او بخشیده، هنگام فراق و جدایی نستاند. از جمله دیگر حقوقی که خداوند برای زن قائل شده، اظهار میل نکردن شوهر به سایر زنان در نزد همسر خویش است.^۳

از جمله حقوقی که برای مرد ذکر شده این است که زن حافظ ناموس، مال، خانه و آب (منی) مرد باشد. همچنین اطاعت زن از شوهر که اطاعت اش، همان در اختیار گذاشتن خودش برای اوست. و نیز ترک سرپیچی از امیال شوهرش می‌باشد.^۴

جصاص در ادامه اضافه می‌کند که در باب حقوق زوجین اخباری از رسول خدا (ص) رسیده است که در راستای حقوقی است که قرآن بر آن دلالت می‌کند و بعضی نیز بیشتر از آن است.^۵

^۱ - جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۶۸.

^۲ - سوره مبارکه نساء، آیات ۱۹ و ۲۰ و ۳۴ و ۱۲۹؛ سوره مبارکه بقره، آیات ۲۲۹ و ۲۳۲ و ۲۳۳؛

^۳ - جصاص، همان.

^۴ - همان.

^۵ - همان.

۴-۲- کنز‌العرفان: فاضل مقداد نیز در کنز‌العرفان، حقوقی را برای هر کدام از زوجین، ذکر می‌کند. مستند قول او فرموده خداوند: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَ» است. که مماثله را در «اصل وجوب» می‌داند، نه در جنس حقوق. وی حقوق زن را مهریه و نفقه و اسکان و لباس و ضرر نزدن به او برشمرده است. و حقوق مرد بر زن اطاعت زن از او و خسته نشدن از خواسته‌های مرد است و همچنین از حقوق مرد این است که زن شخص دیگری را بر فراش مرد داخل نکند و آب مرد را حفظ کند و در مقام چاره جوئی در تضييع حق او نباشد.^۱ همچنین روایات رسیده از ائمه اطهار (ع) مانند روایت معروف امام باقر (ع) درباره حق مرد بر همسرش.^۲

فاضل مقداد از ذکر کلمه «حق» در آیه استفاده می‌کند که بر زن، بعد از رجوع مرد بر وی واجب است که از او اطاعت کند و فرمان برداری نماید. و همین سبب ذکر آن در اینجا است.^۳

۵- مقایسه و جمع بندی:

از مقایسه نظرات فقهای عامه و امامیه، خصوصاً جصاص و فاضل مقداد، به این نکته می‌رسیم که در محاسبه زمان «قرء»، قول امامیه و فاضل مقداد در طهر دانستن آن صحیح است. زیرا روایات فراوان اهل بیت (ع) دال بر آن است.

همچنین زنان نباید هنگام طلاق به هر دلیلی آنچه در رحم‌هایشان هست پنهان کنند. که مطابق صحیح‌ترین تفسیر اعم از حیض و حمل است که مطابق قول فاضل مقداد است.

^۱ _ فاضل مقداد، کنز‌العرفان، ج ۲، ص ۲۵۹.

^۲ _ ابوحنیفه مغربی، نعمان بن محمد تمیمی، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۶، حدیث ۷۹۸.

^۳ _ فاضل مقداد، کنز‌العرفان، ج ۲، ص ۲۵۹.

در بحث رجوع شوهر، خداوند اراده اصلاح را برای عدم قصد اضرار در رجوع فرموده است. که باز هم نظر فاضل صحیح‌تر است که اراده اصلاح را شرط نمی‌داند، بلکه صرفاً توصیه جهت نیک زیستن است.

۱-۵- روش شناسی: جصاص علاوه بر روایات و عمومات آیه، از دلالت مطابقی و دلالت التزامی در تفسیر این آیه بهره جسته است. و فاضل مقداد در تفسیر این آیه از روایات وارده در این باب و قول مشهور استفاده کرده است.

آیه چهارم: طلاق / ۴

«وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ، وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا»

۱- ترجمه:

«و از زنان، آنان که از عادت ماهانه مأیوسند، اگر در وضع آنها (از نظر بارداری) شک کنید، عده آنان سه ماه است و همچنین آنان که اصلاً عادت ماهانه ندارند، و عده زنان باردار این است که بار خود را بر زمین بگذارند (وضع حمل نمایند) و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند کار را بر او آسان می‌سازد.»

۲- مفردات

۲-۱- **المحيض**: اسم زمان، مکان یا مصدر است. ریشه آن حیض است که برای آن دو معنی ذکر شده است؛ (۱) خون خارج شده از رحم در وقت مخصوص و به وصف مخصوص.^۱ (۲) اجتماع خون در مکانی خاص (رحم).^۲

۲-۲- **ارتبم**: اصل آن ریب در لغت به معنای (۱) شک و تهمت.^۳ (۲) ترس از افتادن به گناه.^۴ می‌باشد.

۲-۳- **اولات**: جمع مؤنث سالم به معنی صاحبان. مذکر آن اولو است؛ مفرد ندارد. اما ذات در غیر لفظ خود برای مفردش بکار می‌رود.^۵

۲-۴- **الاحمال**: جمع مکسر حمل است. و معنای آن «بار» است که در اشیاء گوناگون و مصادر مختلف بکار می‌رود. به بار سنگینی که در ظاهر دیده می‌شود مانند کوله‌ای که بر پشت است. حمل گویند با کسر «ح». و به باری که در باطن است، حمل گفته می‌شود. به فتح «ح». مانند طفل در بطن مادر، ثمر درختان، آب در ابرها.^۶

^۱ - راغب اصفهانی، *مفردات*، ص ۲۶۵؛ مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، ج ۲ ص ۳۲۹؛ قرشی، *قاموس قرآن*، ج ۲، ص ۲۰۷؛ مشکینی، *مصطلحات الفقه*، ص ۲۲۲؛ ابو حیب، سعدی، *القاموس الفقهی*، ص ۱۰۷؛ محمود عبدالرحمن، *معجم المصطلحات*، ج ۱، ص ۶۰۴؛ طوسی، *التبیان*، ج ۲، ص ۲۲۰.

^۲ - ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۷، ص ۱۴۲؛ مشکینی، همان، ص ۲۲۳؛ محمود عبدالرحمن، همان.

^۳ - محمود، عبدالرحمن، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۳؛ سعدی، ابو حیب، پیشین، ص ۱۵۷؛ قرشی، همان، ج ۳، ص ۱۵۱؛ حمیری، *شمس العلوم*، ج ۴، ص ۲۷۱۲.

^۴ - عاملی، یاسین عیسی، *الاصطلاحات الفقهیة*، ص ۱۰۰.

^۵ - قرشی، همان، ج ۱، ص ۱۴۴.

^۶ - راغب اصفهانی، همان، ص ۲۵۷.

۲-۵- یضعن: از ریشه «وضع» به معنای گذاشتن یا قرار دادن.^۱ و در اصطلاح آیه به معنای بار بر زمین گذاشتن زن باردار (زائیدن) است.^۲

۳- شأن نزول:

روایت شده که وقتی آیه سابق درباره عده زنانی که دارای حیض و طهر بودند، نازل شد، برخی گفتند: پس عده زنانی که حائض نمی‌شوند، چیست؟ که این آیه نازل شد.^۳

مقاتل می‌گوید: هنگامی که آیه ۲۲۸ سوره بقره نازل شد. خالد بن نعمان بن قیس انصاری گفت: ای رسول خدا! (ص) عده زنانی که هنوز عادت زنانگی ندیده‌اند و عده کسانی که از عادت ماهانه ناامید هستند و همچنین زنان باردار چه مدتی است؟ پس آیه نازل شد.^۴

همچنین ابو اسحاق مقری از محمد بن عبدالله بن حمدون و او از مکی بن عبدان و او از ابو زهر و او از أسباط بن محمد از مطرف از ابو عثمان عمرو بن سالم برای ما روایتی نقل کرد و گفت: عمرو بن سالم گوید: هنگامی که آیه مربوط به عده زنان مطلقه در سوره بقره نازل شد، ابی ابن کعب گفت: ای نبی خدا (ص)! زنان اهل مدینه گویند: عده‌ای از

^۱ _ الیاس، انطون، قاموس العصری، ص ۸۰۰، ترجمه: طبابایی، مصطفی.

^۲ _ قرشی، همان، ج ۱، ص ۱۴۴؛ مرتضی زبیدی، تاج العروس، ج ۱۴، ص ۱۶۹؛ ابن منظور، همان، ج ۵، ص ۹۵؛ راغب اصفهانی، همان، ص ۲۵۸.

^۳ _ فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۵۹؛ ابن عربی، احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۸۳۷؛ سمرقندی، نصر بن محمد، بحر العلوم، ج ۳، ص ۴۶۲.

^۴ _ واحدی، علی بن احمد، اسباب نزول القرآن، ص ۴۵۸.

زنان باقی مانده‌اند که نام آنها برده نشده است. پیغمبر فرمود: ایشان چه کسانی هستند؟
گفت: زنان کم سن و سال و پیر زنان و زنان آبستن. سپس این آیه نازل شد.^۱

۴- تفسیر و اهم نکات:

۴-۱- تفسیر و نکات عبارت: « وَ اللَّائِي يَيْسُنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ

أَرْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ »

۴-۱-۱- احکام القرآن: جصاص با آوردن مثالی این مطلب را این گونه بیان می‌کند؛ همانطور که خداوند فرمود اگر آب پاک نیافتید، پس تیمم کنید. و می‌دانیم که اصل آب است. و تیمم بدل است. در اینجا نیز می‌دانیم که اصل حیض است. و خداوند برای زنانی که حیض نمی‌بینند، سه ماه را واجب فرمود که بدل از حیض است.^۲

جصاص این آیه را ناسخ آیه « وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ... » می‌داند. که به صورت عام و کلی زنان مطلقه باید «سه ماه» یا «سه قراء» عده نگه دارند. که ابتدا توسط آیه دیگری زنان غیر مدخوله از رعایت عده استثناء شده‌اند. و در این آیه سه گروه دیگر از زنان از سه قراء عده نگه داشتن استثناء می‌شوند. گروه اول پیر زنانی که حیض نمی‌بینند. گروه دوم دختران باکره‌ای که حیض نمی‌شوند که عده هردوی آنها سه ماه است. اما گروه سوم زنان باردار هستند که هنوز وضع حمل نکرده‌اند. و عده آنها همان وضع حمل و آشکار شدن حمل آنها می‌باشد.^۳

^۱ اسلامی، محمد جعفر، شان نزول آیات، ص ۵۵۰؛ واحدی، علی بن احمد، همان؛

^۲ جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۵۹.

^۳ همان، ج ۲، ص ۷۱.

جصاص همچنین دلالت این آیه را بر صحیح بودن حکم طلاق دختر صغیره ای که حیض نمی‌بیند، می‌داند. و از آنجایی که طلاق واقع نمی‌شود، مگر بعد از نکاح صحیح، لذا این آیه کریمه جواز ازدواج با دختر صغیره را تضمین می‌کند.^۱

۴-۱-۲- تفسیر قمی: خداوند بطور کلی فرمود: عده زنان باردار وضع حمل آنان می‌باشد، ممکن است تمام ۹ ماه را شامل شود، و ممکن است همان روز طلاق، عده‌اش تمام شود. بطوری که ساعاتی بعد از جدایی وضع حمل نماید. و بعد از پاک شدن می‌تواند ازدواج کند.^۲

۴-۱-۳- الکشاف: زمخشری حکم عده زنان کبیره یاثسه و زنان صغیره ای که عادت ماهانه ندارند، را سه ماه بیان می‌کند. و می‌گوید: اگر شک کردید که مقدار سن یاثسگی چه مقدار است؟ مقدار تعیین شده، شصت سال و یا پنجاه و پنج سال می‌باشد.

زمخشری در جمله «وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ» خبرش را محذوف می‌داند. و قائل است که جمله مربوط به زنان صغیره است که حیض نمی‌بینند. و عده آنان نیز سه ماه است.^۳

۴-۱-۴- کنزالعرفان: فاضل مقداد در تفسیر عبارت «إِنْ أَرْتَبْتُمْ» می‌گوید: در اینکه شک در چه چیزی واقع می‌شود، میان علما اختلاف شده است. گروهی گفته‌اند: در انقطاع حیض آنها، که به خاطر بزرگی سن آنها قطع گردیده یا به خاطر عارضه‌ای که حاصل شده است. عده‌ای دیگر گفته‌اند: شک در حکم آنهاست به طوری که ندانید حکم آنها چیست.^۴

^۱ همان.

^۲ قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۷۴.

^۳ زمخشری، الکشاف، ج ۴، ص ۵۵۷.

^۴ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۵۹.

۴-۱-۴-۱- قول مشهور شیعه: قول مختار فاضل مقداد قول اول است که موافق رأی اکثر فقهای اصحاب امامیه می باشد، که قائلند زن یائسه عده ندارد. دلیل آنها روایتی است که جماعتی از جمله عبد الرحمن بن حجّاج از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «سه گروه هستند که می توانند بدون نگهداشتن عده ازدواج نمایند. (۱) زنی که نه خودش حیض می شود و نه مثل او (هم سنّ وی) حیض می شود. عبد الرحمن می گوید: گفتم: حدّ و اندازه آن چقدر است؟ فرمود: وقتی کمتر از نه سال داشته باشد. (۲) زنی که به او دخول نشده باشد و (۳) زنی که مایوس از حیض شده است و امثال او نیز حیض نمی شوند. عبد الرحمن می گوید گفتم: حدّ آن چیست؟ فرمود: زمانی که پنجاه سال داشته باشد.^۱

فاضل مقداد می گوید: حق این است که عده بر این دو گروه، واجب نیست، زیرا هدف و حکمت در مشروع بودن عده، علم به استبراء رحم زن است که در این دو گروه، این امر منتفی است.^۲

۴-۱-۵- نظر سیّد مرتضی: سید مرتضی قائل به قول اکثر مفسران است. او قائل به این نکته است که همانا شک، در «وجوب عده» است، نه در سن. و مراد از «اللاّی لَمْ یَحِضَنَّ» زنانی است که به سنّ حیض نرسیده اند، که عده آنها سه ماه است و خبر در جمله حذف شده است، به این دلیل که ما قبل بر آن دلالت می کند.^۳

سید مرتضی برای اثبات قول خود به دو دلیل تمسک نموده است؛

^۱ _ کلینی، الکافی ج ۶، ص ۸۵؛ طوسی، الاستبصار، ج ۳، ص ۳۳۷، حدیث ۱۲۰۲؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۲، صص ۱۷۸ و ۱۸۳.

^۲ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۶۰.

^۳ _ علم الهدی، الانتصار، ص ۳۳۵.

اول: «سبب نزول» است و آن این است که ابی بن کعب عرض کرد: یا رسول الله! عده گروهی از زنان یعنی غیر بالغین، بزرگسالان و زنان حامله، در قرآن ذکر نشده است که بعد این آیه نازل شد.^۱

دوم: اگر مراد سخن اصحاب بود، که گفته‌اند: شک در ارتفاع حیض است، باید می‌فرمود: «إن ارتبتم»، زیرا «مرجع» در حیض «خود زنان» می‌باشند.^۲

۴-۱-۵-۱- رد استدلال سید مرتضی: فاضل مقداد در جواب هر دو استدلال سید مرتضی این گونه بیان می‌کند که اگر مراد چنان باشد که ایشان قائل است، باید بفرماید: «إن جهلتم» نه «إن ارتبتم» زیرا سبب نزول چنان که خودشان فرموده‌اند، مقتضای آن را دارد، چون ابی در عده آنان شک نداشت، بلکه کاملاً جاهل بود.^۳

و جواب استدلال دوم این است که مذكر آوردن ضمیر به این دلیل است که خطاب متوجه مردان بود، چرا که فرمود: «وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ». ثانیاً زنان در فهمیدن احکامشان به علماء و مردانشان رجوع می‌کنند، پس خطاب متوجه «علماء و مردان» است، نه متوجه نساء، چون زنان حکم را از آنان اخذ می‌کنند.^۴

۴-۱-۶- مسالک الأفهام: صاحب مسالک قائل به نظر مشهور امامیه است. زنان یائسه و صغیره که حیض نمی‌بینند، عده ندارند. اگر چه مدخوله باشند.^۵

^۱ _ همان، ص ۳۳۶.

^۲ _ همان.

^۳ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۶۱.

^۴ _ همان.

^۵ _ کاظمی، مسالک الافهام، ج ۴، ص ۵۴.

۴-۲- تفسیر و نکات عبارت: «وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ»

۴-۲-۱- احکام القرآن: جصاص بیان می‌کند که فقهاء متقدم و نیز فقهای متأخر در اینکه عده زن مطلقه باردار مدت زمان بارداری اوست. و انقضاء عده‌اش وضع حمل اوست، اتفاق دارند.

اما فقهاء سلف در عده زن بارداری که شوهر او فوت کرده است، اختلاف کرده‌اند؛ عمر، ابن مسعود، ابن عمر، ابومسعود بدری و ابوهریره عده زن بارداری که شوهرش مرده را، همان حملش می‌دانند. و قائلند که هرگاه وضع حمل کرد، ازدواج کردن برای او حلال می‌شود. جصاص می‌گوید این قول را فحول فقها پذیرفته‌اند.^۱ اما ابراهیم از علقمه از ابن مسعود روایت کرده که گفت: آیه «وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» بعد از آیه‌ای که در باب عده زن شوهر مرده است، نازل شد.^۲

جصاص قول ابن مسعود را متضمن دو مطلب می‌داند؛ اول اینکه زمان نزول آیه را مشخص می‌کند. و اینکه بعد از ذکر تعداد ماه‌هایی است که زنی که شوهر او فوت کرده، باید عده نگه دارد. دوم اینکه آیه به خودی خود برای افاده حکم عموم بر آن کافی است. پس واجب است که حمل را در جمیع عدد، چه عده طلاق و چه عده وفات، معتبر بدانیم. و حکم را تنها بر مطلقات قرار ندهیم. زیرا که تخصیص عام بدون دلیل پیش می‌آید. در حالیکه زن شوهر مرده داخل در آیه می‌باشد.^۳

^۱ _ جصاص، احکام القرآن، ج ۵ ص ۳۵۴.

^۲ _ همان.

^۳ _ همان، ج ۵، ص ۳۵۵.

مشهور فقهای شیعه قائلند: عده این زن، بیشترین زمان از این دو مدت است.^۱ و این قول امام علی (علیه السلام) و ابن عباس می‌باشد. اما فقهای اربعه و اوزاعی قائل به قول اول می‌باشند و دلیل آنها عموم آیه است.^۲

فاضل مقداد نظر خود را با دو دلیل چنین بیان می‌کند که؛

اولاً: چنین زنی داخل در عموم «وَالَّذِينَ يَتَوَقَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا» قرار دارد. بنابراین داخل در هر دو عموم است و وجهی برای جمع بین آن دو نیست، مگر قائل به ابعاد الأجلین و طریق احتیاط شویم.

ثانیاً: آیه «وضع» مختصّ زنانی است که طلاق داده شده‌اند. حتی اگر قبول کنیم عامّ است، با اجماع فقهای امامیه تخصیص خورده است، چرا که معصوم (ع) داخل آنها می‌باشد.^۳

۴-۲-۳-۱- استدلال فقهای اهل سنت در مقابل استدلال فاضل مقداد:

اولاً: عموم آیه وضع بالذات است و عموم «ازواجاً» بالعرض می‌باشند و به این دلیل است که تابع یک عام که «الذین» است، می‌باشد. بنابراین حفظ عموم اول که (ذاتی است) اولی می‌باشد.

و ثانیاً: برخلاف آیه «ازواجاً» حکم معلّل شده به وضع حمل، که موجب پاکی رحم از منی میت است و زن به خاطر آن، عده را نگه می‌دارد.

^۱ علامه حلی، *المختلف*، ج ۷، ص ۴۹۹؛ علم الهدی، *الإتصار*، ص ۳۳۸.

^۲ فاضل مقداد، *کنز العرفان*، ج ۲، ص ۲۶۱.

^۳ همان.

و ثالثاً: آیه «وضع» متأخر از آیه «ازواجاً» نازل شده است، پس اگر آن را مقدم کنیم (در حکم)، تخصیص می‌شود، اما اگر آیه «ازواجاً» مقدم شود، بنای عام بر خاص می‌شود. و اولی بنابر اجماع علما راجح‌تر است.^۱

۴-۲-۳-۲- جواب فاضل مقداد به استدلال عامه: در جواب بر هر سه دلیل عامه فاضل مقداد چنین می‌گوید: در دلیل اول نزد اصولیین فرقی بین این دو عموم وجود ندارد. جواب از دلیل دوم نیز این است: دلیلی که ذکر می‌کنید، طبق قول ما نیز حاصل است با اینکه ما قبول نداریم که وضع حمل، علت باشد. و اما در جواب از دلیل سوم می‌گوید: هم تخصیص و هم بنای بر عام، هر دو دلیل می‌باشند و فرقی بین آنها نیست.

فاضل مقداد قائل است که زن مطلقه بعد از وضع حمل، بلافاصله از شوهرش جدا و بائن می‌شود، و لو وضع حمل یک لحظه بعد از طلاق انجام گرفته باشد.^۲

۴-۲-۴- المهدّب: قاضی ابن براج در وضع حمل، «کامل بودن حمل» را شرط نمی‌داند، بنابراین حتی اگر علقه‌ای نیز بیرون آید، عده تمام می‌شود. اگر دو فرزند در رحم زن باشد و یکی از آنان متولد شود، عده تمام می‌شود. ولی نمی‌تواند ازدواج کند تا دیگری هم به دنیا بیاید، مگر اینکه کسی که می‌خواهد با وی، ازدواج کند، همان خود شوهرش بوده باشد که با عقد جدید بخواهد دوباره با او ازدواج کند.^۳

۴-۳- تفسیر و نکات عبارت: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا»

۴-۳-۱- احکام القرآن: جصاص در این باره نظری را ارائه نداده است.

۱_ همان.

۲_ همان.

۳_ ابن براج، قاضی عبدالعزیز، المهدّب، ج ۲، ص ۳۱۶.

۴-۳-۲- **کنزالعرفان:** فاضل مقداد این فراز از آیه شریفه را بصورت کلی تفسیر می‌کند. و خصوص این مسئله مورد بحث نمی‌داند. یعنی هر زن و مردی که در احکام الهی، تقوی، پیشه کند، کارها برایش آسان می‌شود.^۱

۴-۳-۳- **کشاف:** زمخشری تقوای الهی را گره گشای مشکلات و آسان کننده امور زندگی انسان می‌داند. و تعریفش از تقوای عملی این است که احکام الهی را بشناسد. و حافظ حقوق واجبی باشد که بر گردن اوست. مانند اسکان و نفقه زن باردار، ترک اذیت همسر، دادن اجر زنان شیرده و غیر آن که به منزله کفاره گناهان او و دارای اجر عظیم است.^۲

۵- مقایسه و جمع بندی:

پس از بررسی اقوال اهل سنت و فقهای شیعه در این آیه، صحیح‌ترین نظر درباره عده زنان یائسه و صغیره همان قول مشهور امامیه می‌باشد، که عده شامل این دو گروه نمی‌شود. و عده زن مطلقه باردار طبق اجماع فقهای عامه و شیعه، همان وضع حمل اوست. اما زن بارداری که شوهرش فوت کرده بنا بر نظر معصومین (ع) دورترین زمان از دو اجل (متوفی و حامل) می‌باشد.

۵-۱- **روش شناسی:** فاضل مقداد و جصاص در تفسیر بخشی از آیه شریفه به روایات استناد کرده‌اند. و همچنین در تفسیر جمله‌ای که به بیان عده زنان باردار می‌پردازد، به عموم آیه شریفه تمسک جسته‌اند.

^۱ همان.

^۲ زمخشری، همان، ج ۴، ص ۵۵۷.

آیه پنجم: احزاب / ۴۹

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ
فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسِرَّ حُوهُنَّ سِرًّا حَاجِمِيًّا»

۱- ترجمه:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که با زنان با ایمان، ازدواج کردید و قبل از همبستی شدن آنها را طلاق دادید، عده‌ای برای شما بر آنها نیست که بخواهید حساب آن را نگاه دارید، آن‌ها را با هدیه مناسبی بهره‌مند سازید و به طرز شایسته‌ای رهایشان کنید.»

۲- مفردات:

۱-۲- نکاح: سه معنی برای آن ذکر شده؛ (۱) بلوغ.^۱ (۲) وطی.^۲ (۳) عقد.^۳

۲-۲- تمسوهن: گرفته شده از «مس» به معنای (۱) درک چیزی به وسیله حسن لامسه.^۴ (۲)

لمس کردن با دست.^۵ (۳) کنایه از جماع.^۱

^۱ _ سعدی، ابوحیب، القاموس الفقهی، ص ۳۶۰.

^۲ _ مشکینی، مصطلحات الفقه، ص ۵۴۶؛ سعدی، همان؛ قرشی، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۱۰۷؛ مرتضی،

زبیدی، تاج العروس، ج ۴، ص ۲۴۰؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۶۲۶؛ فاضل مقداد، کنز

العرفان، ج ۲، ص ۲۶۲؛ محمود، عبدالرحمن، معجم المصطلحات، ج ۳، ص ۴۳۹.

^۳ _ سعدی، ابوحیب، همان؛ مشکینی، همان؛ قرشی، همان؛ مرتضی زبیدی، همان؛ ابن منظور، همان؛

محمود، عبدالرحمن، همان.

^۴ _ راغب اصفهانی، مفردات، ص ۷۶۷.

^۵ _ ابن منظور، همان، ج ۶، ص ۲۱۸؛ قرشی، همان، ج ۶، ص ۲۵۷.

۲-۳- متعوهن: فعل امر از ریشه «متع» به معنای نفع و بهره^۲. و مراد از آن در آیه بهره مند ساختن زنان غیر مدخوله است، هنگام جدایی^۳.

۲-۴- سرّوهن: فعل امر از ریشه «سرح» به معنای (۱) سهولت و راحتی^۴. (۲) فرستادن^۵. و مراد از آن در آیه، رها ساختن مطلقات از قید نکاح، به طرز شایسته است^۶.

۳- قرائت:

حمزه و کسائی «تماسوهن» با ألف از باب مفاعله قرائت کرده‌اند. و دیگران همگی، «تمسوهن» قرائت کرده‌اند^۷.

۴- تفسیر و اهم نکات

-
- ^۱ _ راغب اصفهانی، همان؛ حمیری، *شمس العلوم*، ج ۹، ص ۶۱۹۹؛ مرتضی زبیدی، همان، ج ۸، ص ۴۷۵؛ قرشی، همان؛ محمود، عبدالرحمن، پیشین، ج ۳، ص ۲۸۱.
- ^۲ _ جوهری، *الصحاح*، ج ۳، ص ۱۲۸۲؛ ابن فارس، *معجم مقائیس*، ج ۵، ص ۲۹۴؛ راغب اصفهانی، همان، ص ۷۵۷.
- ^۳ _ حمیری، همان، ج ۹، ص ۶۲۱۵؛ ابن منظور، همان، ج ۸، ص ۳۳۰.
- ^۴ _ صاحب بن عباد، *المحیط*، ج ۳، ص ۱۹۷؛ جوهری، همان، ج ۱، ص ۳۶۹؛ ابن فارس، همان، ص ۴۵۵؛ حمیری، همان، ج ۴، ص ۲۶۷۶.
- ^۵ _ محمود، عبدالرحمن، همان، ج ۲، ص ۲۵۹؛ فراهیدی، همان، ج ۳، ص ۱۳۸؛ ابن منظور، همان، ج ۲، ص ۴۷۹؛ مرتضی زبیدی، همان، ج ۴، ص ۸۴.
- ^۶ _ فضل الله، سید محمد حسین، *تفسیر من وحی القرآن*، ج ۱۸، ص ۳۳۰؛ راغب اصفهانی، همان، ص ۴۰۶؛ قرشی، همان، ج ۳، ص ۲۵۱.
- ^۷ _ سمرقندی، نصر بن محمد، *بحر العلوم*، ج ۳، ص ۶۷؛ طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۸، ص ۵۷۰؛ شبیر، سید عبدالله، *جوهر الثمین فی تفسیر کتاب المبین*، ج ۵، ص ۱۵۳.

۴-۱- تفسیر و نکات عبارت: «طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ»

۴-۱-۱- احکام القرآن: جصاص می‌گوید که خداوند متعال در این آیه شریفه، وجوب عده و نیز شایستگی و استحقاق دریافت تمام مهریه را معلق و وابسته به مس نمودن زن توسط شوهرش می‌داند. که این مس همان وطی می‌باشد. البته که واضح و معلوم است، مراد از مس، لمس توسط دست نیست.

جصاص می‌گوید که مراد از خلوت، همان جماع است. و این نکته را نیز بیان می‌کند که نفی عده متعلق است به نفی جماع و خلوت.^۱

۴-۱-۲- مسالک الافهام: خداوند مؤمنین را خطاب قرار داده تا به آنان بفرماید، شان مؤمن این است که با زن مؤمنه ازدواج نماید. و نیز حرمت نکاح با کافران را بیان فرموده است. کاظمی مراد از «تمسوهن» را جماع بیان می‌کند که از ظاهر لفظ مسیس متبادر است.^۲

۴-۱-۳- نظر مشهور: اکثر فقها و مفسران شیعه و اهل سنت، قائلند که خداوند در خطاب به مؤمنین در ابتدای آیه شریفه، قصد دارد حکم زنانی را بیان بفرماید که قبل از اینکه با آنها وطی و جماع شود، طلاق داده شده‌اند.^۳

^۱ - جصاص، ابوبکر احمد بن علی، احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۵۰.

^۲ - کاظمی، مسالک الافهام، ج ۴، ص ۶۷.

^۳ - طباطبائی، المیزان، ج ۱۶، ص ۳۳۴؛ قنوجی، نیل المرام، ص ۱۷۷؛ کیه‌راسی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۶۳؛ ملاحویش، عبدالقادر آل‌غازی، بیان المعانی، ج ۱، ص ۳۴؛ حسینی شیرازی، سید محمد، تبیین القرآن، ص ۴۳۶؛ سائیس، تفسیر آیات الاحکام، ص ۶۳۳؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۱۹۵؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۳۸۹؛ شبر، تفسیر القرآن الکریم، ص ۴۰۲؛ مقاتل، همان، ج ۳، ص ۵۰۰؛ طبری، جامع البیان، ج ۲۲، ص ۱۴.

۴-۱-۴- کنز العرفان: طبق بیان فاضل مقداد در «مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ»، یعنی طلاقى که قبل از وطى باشد و يا بعد از خلوتى که خالى از جماع باشد، که به منزله جماع در ثبوت عدّه و استقرار تمام مهر نیست، برخلاف نظر ابى حنیفه که مجرد خلوت با زن را حتّى اگر جماعى هم صورت نگرفته باشد، موجب عدّه و استقرار تمام مهر می‌داند.^۱

۳-۲- تفسیر و نکات عبارت: «فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا»

۳-۲-۱- احکام القرآن: بنا بر نظر جصاص زنى که ازدواج کرد و برای او مهریه‌ای تعیین نشد و تبیین نگردید، نه عدّه بر او واجب است و نه مهریه برایش لازم می‌گردد.^۲

قتاده از سعید بن مسیب نقل کرده که او این قول را منسوخ دانسته. چرا که خداوند در آیه «فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ»^۳ این قول را نسخ فرموده است. یعنی هرچه برای زن در مهریه تعیین شده باید به او داده شود. اگر غیر مدخوله باشد.^۴

طبری نیز در کتاب تفسیرش نظر ابن مسیب را بیان می‌کند.^۵

۴-۲-۲- نظر قرطبی: او قولی را از داود نقل می‌کند، با توجه به حکم عدم مسّ در آیه، اگر کسی در عدّه همسر مطلقه‌اش به او رجوع کند، اما دخول نکند، و سپس طلاقش دهد، نیازی به عدّه جدید ندارد. و نیازی هم نیست که عدّه طلاق قبلی را کامل کند.^۶ عطاء و گروهی از فقها از جمله شافعی گفته است، ادامه عدّه مربوط به طلاق قبلی، محاسبه

^۱ _ فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۶۲.

^۲ _ جصاص، احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۵۰.

^۳ _ سوره مبارکه بقره، آیه ۲۳۷.

^۴ _ همان.

^۵ _ طبری، همان، ج ۲۲، ص ۱۵.

^۶ _ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۲۰۴.

می‌شود. زیرا فراق جدید بدون مسّ بوده است. پس عده ندارد.^۱ اما مالک معتقد است که، عده قبلی رها می‌شود، و باید عده جدید از روزی که دوباره جدا شد لحاظ شود. و این نظر کثیری از علماء است.^۲ از جمله در بین فقهای امامیه، طبق نقل فخرالمحققین، شیخ طوسی و علامه حلّی و همچنین ابن براج قائل به آن هستند.^۳

۴-۲-۳- نظر صاحب جواهر: نجفی می‌گوید زن غیر مدخوله عده طلاق ندارد، مگر زن غیر مدخوله ای که همسرش فوت کند. در اینصورت عده وفات بر او واجب می‌شود.^۴

۴-۲-۵- کنزالعرفان: فاضل مقداد می‌گوید: در اینجا تنبیه بر این است که عده حقّ زوج است، زیرا فقط در آن مدت حقّ رجوع برای زوج است، نه بعد از آن و زن اگرچه حقّ نفقه و اسکان دارد، اما حقّ مرد اقوی است، زیرا منع ازدواج با غیر زوج، به خاطر زوج است، نه زوجه.^۵

۴-۳- تفسیر و نکات عبارت: «فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا»

۴-۳-۱- احکام القرآن: جصاص می‌گوید: اگر مردی برای زنی که او را طلاقش داده، مهر تعیین نکرده باشد، واجب است که به عنوان هدیه چیزی به او بدهد. چنانکه خداوند می‌فرماید: «أَوْ تَفَرِّضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّعُوهُنَّ». و اما اگر مراد زن مدخوله باشد، در اینجا مستحب است که به زن چیزی هدیه کند اما واجب نیست.^۶

^۱ همان.

^۲ همان.

^۳ فخرالمحققین، *إيضاح الفوائد*، ج ۳، ص ۳۶۳.

^۴ صاحب الجواهر، *جواهر الكلام*، ج ۳۲، ص ۲۱۱.

^۵ فاضل مقداد، *کنز العرفان*، ج ۲، ص ۲۶۲.

^۶ جصاص، *احکام القرآن*، ج ۳، ص ۱۵۰.

ابوبکر رازی در مورد «سرحوهن» بعد از طلاقى که قبل از انجام واقعه باشد بعد از ذکر نظراتى که دیگران قائل به آن هستند مانند اینکه گفته شده مراد از آن اخراج زن از خانه شوهر مى‌باشد و یا گفته شده زن از قید همسرى و زناشویى رها مى‌شود، قائل است که اظهار این است که این تسریح ذکر شده در آیه شریفه طلاق نیست. و بیان این است که دیگر راهی و مسیری برای ادامه زناشویى با این شوهر ندارد. و مرد، زن را از دست خویش رها مى‌سازد.^۱

۴-۳-۲- **الخلاف:** شیخ طوسی در کتاب خلاف نظرات علماء را در مورد اینکه زن غیر مدخوله عده و مهر ندارد، اما هدیه و متعه دارد، بیان می‌کند، از جمله نظر امامیه و ابوحنیفه و شافعی و اوزاعی و حماد بن ابی سلیمان که هدیه را واجب می‌دانند. شیخ طوسی می‌گوید ظاهر آیه دلالت بر وجوب می‌کند. اما مالک قائل است نه مهر دارد و نه متعه. و لیث و ابن ابی لیلی متعه را مستحب می‌دانند.^۲

۴-۳-۳- **نظر شیخ مفید:** ایشان درباره هدیه‌ای که به زن غیر مدخوله بعد از طلاق تعلق می‌گیرد، می‌فرماید: بستگی به حال و توانایی مالی مرد دارد. اگر توانمند باشد، او را به لباسی که سه دینار به بالا باشد، بهره مند سازد. اگر متوسط بود، برایش لباسی به ارزش یک دینار بخرد و مانند آن. و اگر مستمند بود، درهمی به او بدهد یا انگشتی به همان ارزش به او هدیه دهد.

شیخ مفید (ره) می‌فرماید اگر مرد همان ابتدای عقد تمام مهریه را به زن داده باشد، و در صورت عدم دخول طلاقش بدهد، زن باید نصف مهر را برگرداند. و اگر مهریه از چیزهایی بود که قابل بازگشت نیست. مثلاً آموزش یک جزء قرآن یا یک سوره مهریه کرده

^۱ _ همان.

^۲ _ طوسی، **الخلاف**، ج ۴، ص ۳۷۴.

باشد. در صورت تعلیم آن قبل از دخول، در هنگام طلاق زن باید نصف اجرت المثل را به مرد برگرداند.^۱

۴-۳-۴- **زبده البیان:** مقدس اردبیلی، دادن هدیه و متعه را در صورت تعیین نکردن مهریه واجب می‌داند. و در صورت معین بودن مهریه، آن را مستحب می‌داند. اما قولی که آیه را منسوخ می‌دانست را رد می‌کند. ایشان حکم آیه را بخاطر عموم آن ثابت می‌داند.^۲

۴-۳-۵- **کنز العرفان:** درباره «دادن هدیه» که با کلمه «فمتعوهن» به آن امر شده است، نظر فاضل مقداد این است که این امر یا مستحب است، چون هدیه واجب نزد اکثر فقها فقط برای زنی است که برای او مهر تعیین شده است، یا اینکه مراد از آن «نصف مهر» است، و یا امر مقید به «عدم تعیین مهر» می‌باشد.

فاضل مقداد ادعای اجماع مفسران در مقصود از کلمه «سراج» دارد. بنابر اجماع مفسرین مراد از «سراج» در اینجا «طلاق» نیست، بلکه منظور «اخراج از منزل» است. دلیل آن، عدم وجوب عدّه در این فرض می‌باشد، بنابراین «اسکان» نیز واجب نیست. این آیه در «عدم وجوب عدّه» بر زنی که بر وی دخول نشده است، صراحت دارد.^۳

۵- مقایسه و جمع بندی:

هم فاضل مقداد و هم جصاص اتفاق نظر دارند بر اینکه زن غیر مدخوله عدّه ندارد. و مراد از مسّ که در آیه آمده فقط جماع و خلوتی است که موجب جمع بین آن دو باشد.

^۱ مفید، احکام النساء، صص ۴۶ و ۴۷.

^۲ مقدس اردبیلی، زبده البیان، ص ۵۹۷.

^۳ فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۶۲.

در مورد هدیه دادن که خداوند با لفظ «متعوهن» به آن اشاره فرموده، نظر جصاص این است: برای زن غیر مدخوله ای که مهر برای او تعیین نشده، واجب است که شوهرش به او چیزی هدیه نماید. اما نظر فاضل مقداد مقابل جصاص است، بگونه ای که قائل است: زنی که برایش مهر تعیین شده باید هدیه بگیرد و برای زن غیر مدخوله نصف آنچه تعیین شده باید پرداخت شود. و قول حق همین است

در مورد تسریحی که در پایان آیه بدان اشاره شده هر دو بزرگوار قائلند که مراد از آن طلاق نیست. هرچند فاضل مقداد می‌گوید که مراد از تسریح اخراج زن از خانه شوهر است. اما جصاص می‌گوید مراد از تسریح عدم وجود راهی برای زن برای ادامه زندگی با شوهرش است که نظر فاضل مقداد با توجه به باین بودن طلاق زن غیر مدخوله و عدم وجوب نفقه و اسکان، به صواب نزدیک‌تر است.

۵-۱- روش شناسی: جصاص از عمومات آیه و ظواهر الفاظ قرآن برای تفسیر خود استفاده کرده است. و فاضل مقداد با توجه به قول مشهور و عموم آیه و تفسیر لغات به تفسیر این آیه پرداخته است.

آیه ششم: بقره / ۲۲۹

«الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ، أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ»

۱- ترجمه:

«طلاق (طلاق) که رجوع در آن جایز است) دو مرتبه است (و در هر مرتبه) باید به‌طور شایسته همسر خود را نگه دارد، یا با نیکی او را رها سازد».

۲- مفردات:

۲-۱- مَرَّتَان: مثنای «مرّه» از ماده مرور^۱، به معنای؛ یک بار (دفعه) و دوبار است.^۲

۲-۲- إِمْسَاك: به معنای (۱) نگه داری کردن.^۳ (۲) خودداری کردن از آنچه شارع حرام کرده است.^۴ بخل^۵. و مراد از آن در آیه، رجوع شوهر با نیت خیر است.^۶

۲-۳- تَسْرِیح: مصدر باب تفعیل از ریشه «سرح» به معنای رها کردن.^۷ و مراد از آن در آیه آیه رها کردن زن، به نیکی است، تا عده‌اش به پایان رسد و جدایی حاصل گردد.^۸

۳- شأن نزول:

هشام بن عروه از پدرش و او از عائشه نقل کرده است، که زنی نزد او آمد و از شوهرش شکایت نمود. که برای ضرر زدن به او پیوسته طلاقش می‌دهد. و باز رجوع می‌کند. و این طلاق مطابق رسمی بود که در زمان جاهلیت داشتند، که زنهای خود را طلاق می‌دادند. و قبل از تمام شدن مدت و زمان عده، رجوع می‌کردند. و این طلاق و رجوع‌ها حدی نداشت. و ممکن بود این کار به هزار مرتبه هم برسد.

^۱ طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۳۲۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۵۷۷.

^۲ راغب اصفهانی، مفردات، ص ۳۲؛ قرشی، قاموس قرآن، ج ۶، ص ۲۵۰؛ فرهنگ لغات قرآن، ج ۲، ص ۴۶۰؛ قمی، الدر النظیم، ص ۲۵۵.

^۳ سعدی، ابوحیب، همان؛ محمود، عبدالرحمن، معجم المصطلحات، ج ۱، ص ۲۹۳؛ ابن فارس، معجم مقائیس اللغة، ج ۳، ص ۴۸.

^۴ عاملی، الاصطلاحات الفقهیة، ص ۲۴؛ محمود، عبدالرحمن، همان، ج ۱، ص ۲۹۴.

^۵ سعدی، ابوحیب، پیشین، ص ۳۳۸؛ طوسی، التبیان، ج ۲، ص ۲۴۳؛ طبرسی، همان؛ صاحب بن عباد،

المحیط فی اللغة، ج ۱۰، ص ۷۴؛ جوهری، الصحاح تاج اللغة، ج ۴، ص ۱۶۰۸.

^۶ طوسی، همان؛ طبرسی، همان.

^۷ حمیری، شمس العلوم، ج ۵، ص ۳۰۶۵؛ ابن اثیر، النهاية، ج ۴، ص ۱۹۹؛ قمی، همان، ص ۱۳۰.

^۸ ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۴۷۹؛ طبرسی، همان؛ فیومی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۵۳۹؛

مرتضی زبیدی، تاج العروس، ج ۴، ص ۸۴؛ قرشی، همان، ج ۳، ص ۲۵۰.

عایشه شکایت این زن را به محضر مبارک رسول اکرم (ص) عرضه داشت. در این وقت آیه فوق نازل گردید و طلاق در سه عدد محدود گشت که دو طلاق در جمله «الطلاق مرتان» و یک طلاق در جمله «فإن طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره» بیان شده است.^۱

۴- تفسیر و اهم نکات:

۴-۱- تفسیر و نکات عبارت: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ»

۴-۱-۱- احکام القرآن: جصاص در توضیح عبارت می‌گوید که خداوند در آیات قبلی فرموده بود، مردها به همسرانشان بعد از طلاق در زمان عده برای رجوع سزاوارترند. و نیز فرموده بود که رجوع در ایام پاکی باشد. سپس در این آیه، آیات قبلی خود را نسخ کرد و فرمود: «طلاق ۲ بار است» تا مرد دیگر نتواند هربار و هر قدر که خواست زنش را طلاق دهد و رجوع کند. آنگاه خداوند حد طلاق را سه مرتبه قرار داد. بگونه ای که دو بار آن مرد حق رجوع دارد، مادامی که طلاق سوم را نداده است.^۲

۴-۱-۲- نظر شافعی: از شافعی نقل کرده‌اند که او سه طلاق در یک مجلس را برخلاف نظر مشهور عامه و امامیه، جایز می‌داند. و اگر کسی چنین کرد، طلاق بائن می‌گردد.^۳

۱- واحدی، اسباب نزول، ص ۸۱؛ طبرسی، همان؛ اسلامی، شان نزول آیات، ص ۸۹؛ ابن عربی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۸۹؛ سائیس، تفسیر آیات الاحکام، ص ۱۵۳؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۶۰؛ نیشابوری، نظام الدین، حسن بن محمد، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۱، ص ۶۲۹.

۲- جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۷۳.

۳- نیشابوری، همان، ج ۱، ص ۶۲۹؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۳، ص ۱۳۲.

۴-۱-۳- کنزالعرفان: فاضل مقداد نظر فقهای شافعی را بیان می‌کند که قائلند: «طلاق رجعی» دو بار است، زیرا از حضرت رسول اکرم (ص) سؤال شد سوّمی کجاست؟ فرمود: «او تسریح یا حسان».^۱

فاضل مقداد وجه مشترک بین شیعه و فقهای حنفی را این نکته می‌داند که می‌گویند مراد از «طلاق شرعی»، طلاق بعد از یک طلاق دیگر است که جدا از هم انجام گیرند،^۲ مثل «ثم ارجع البصر کرّتين»^۳ یعنی: «یک بار پس از بار اول». و به همین دلیل گفته‌اند که جمع بین دو طلاق، یا سه طلاق، بدعت می‌باشد.^۴

فاضل مقداد می‌گوید اصحاب ما علاوه بر اخباری که از اهل بیت عصمت (علیهم السّلام) رسیده است، به حدیثی که «ابن عمر» از پیامبر نقل کرده است، احتجاج نموده‌اند. «ابن عمر» نقل کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «سنت این است که زمان طهر فرا رسد و همسرت را در هر طهری، یک بار طلاق دهی».^۵ همچنین استدلال کرده‌اند به این آیه، یعنی «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» به این صورت که آیه اخبار نیست و آلا کذب لازم می‌آید، بلکه معنای آن «امر» است. یعنی طلاق باید دو مرتبه باشد.^۶

فاضل مقداد بیان می‌کند که اصحاب امامیه بعد از حکم کردن به اینکه سه طلاق یا دو طلاق اگر به یک باره انجام گیرند، حرام و بدعت است، اختلاف کرده‌اند در اینکه آیا با

^۱ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۶۵؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۸.

^۲ _ بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۴۲.

^۳ _ سوره مبارکه ملک، آیه ۵.

^۴ _ فاضل مقداد، همان؛ مقدس اردبیلی، زبدة البیان، ص ۶۰۰؛ کاظمی، مسالک الافهام، ج ۴، ص ۷۴؛ حقی، بروسوی اسماعیل، تفسیر روح البیان، ج ۱، ص ۳۵۶؛ نیشابوری، همان، ج ۱، ص ۶۳۰؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۱، ص ۵۳۰.

^۵ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۷۵؛ طبری، جامع البیان، ج ۲، ص ۲۷۷.

^۶ _ ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ج ۳، ص ۲۷۲.

إنشاء طلاق، یک بار طلاق انجام می‌شود؟ یعنی «أنت طالق» اثر کرده و ضمیمه و تفسیر لغو می‌گردد، یا اصلاً چیزی واقع نمی‌شود.^۱

جماعتی از جمله سید مرتضی قائل به قول اوّل شده‌اند که حقّ نیز همین است. به این خاطر که قصد کل، قصد تمام اجزای آن می‌باشد. در نتیجه یک طلاق، قصد شده و از اهلش و در محلّ خود صادر گشته است، بنابراین واقع می‌شود که این مطلوب است.^۲ دلیل دیگر اینکه وقتی صیغه طلاق از زوج صادر می‌شود، پیوسته موجب بطلان آن نمی‌گردد، بلکه آن را تأیید می‌کند، یا اینکه لغو می‌باشد. روایاتی از اهل بیت (علیهم السّلام) نیز در این مورد وارد شده است.^۳

در صحیحه جمیل بن درّاج از امام باقر یا امام صادق (علیهما السّلام) آمده است: که سؤال شد درباره کسی که در حال طهر در مجلس واحد، سه بار طلاق داد. حضرت فرمود: «فقط یک بار محسوب می‌شود.»^۴

جماعتی دیگر قائل به قول دوّم شده‌اند.^۵ دلیل آنها نهی از کلّ صیغه (طلاق) است که موجب فساد است. اما فاضل مقداد به آنان چنین جواب می‌دهد که نهی از تمام صیغه، نهی از تمام اجزاء و افراد نیست.^۶

۴-۲- تفسیر و نکات عبارت: «فَامْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ، أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ»

^۱ _ فاضل مقداد، همان، ج ۲، ص ۲۷۶.

^۲ _ کاظمی، مسالک الافهام، ج ۴، ص ۷۵؛ علم الهدی، الانتصار، ص ۳۰۸.

^۳ _ فاضل مقداد، همان.

^۴ _ کلینی، الکافی، ج ۶، صص ۷۰ - ۷۱.

^۵ _ جرجانی، تفسیر شاهی، ج ۲، ص ۴۶۱؛ مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، ج ۲، ص ۱۷۰.

^۶ _ فاضل مقداد، همان، ج ۲، ص ۲۷۷.

۴-۲-۱- احکام القرآن: جصاص مراد از «فامساک بمعروف» را رجوع به وسیله نزدیکی و موافقه می‌داند. چرا که بقای زوجیت با جماع و توابع آن مثل بوسه و لمس از روی شهوت است. دلیل جصاص برای این جمله‌اش این است که: کسانی که جماع با آنها حرام ابدی است، نمی‌توان با آنها ازدواج کرد. و این دلیلی است بر اینکه مراد از امساک بر نکاح، همان نزدیکی و لمس و نگاه به شرمگاه زن و بوسه‌ای از روی شهوت می‌باشد و هرگاه کسی چنین کرد به معروف عمل کرده است.^۱

این امساک طبق دستور خداوند باید به صورت نیکو و زیبا باشد و هرگز به قصد ضرر رساندن و اذیت زن نباشد. اما اگر زمانی به غیر معروف و به صورتی که آزار و اذیت زن در آن لحاظ شود، هرچند گناهکار است اما رجوعش صحیح است. بدلت این فرموده خداوند «ولاتمسکوهن ضراراً لتعتدوا و من یفعل ذلک فقد ظلم نفسه» که اگر رجوعش صحیح نبود، اینگونه نمی‌فرمود که به خودش ظلم کرده است.^۲

درباره تسریح به احسان گفته شده است که دو وجه دارد؛ یک وجه این است که مراد از آن رهایی نیکو در طلاق سوم است. موید آن روایت نبی مکرم اسلام (ص) است. وجه دیگر این که از جماعت گذشتگان از جمله سدّی و ضحاک قائلند که زن رها می‌شود، تا اینکه عده‌اش به پایان رسد. و جصاص این تأویل را صحیح‌تر می‌داند. در صورتی که روایت پیامبر اکرم (ص) را ثابت ندانیم. و مراد از تسریح ترک رجعت است.^۳

^۱ _ جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۸۷.

^۲ _ همان.

^۳ _ همان.

۴-۲-۲- کنزالعرفان: فاضل مقداد در معنای «إمساك بمعروف» سه احتمال را ذکر می‌کند؛ یعنی یا بطور نیک، کنایه بر قصد برگرداندن زن به نکاح، یا با رجوع اگر عدّه باقی باشد، یا با عقد دوباره، اگر عدّه تمام شده است.^۱

در معنای «تسریح به احسان» نیز اختلاف شده است. برخی گفته‌اند، طلاق سوّم است، زیرا در حدیثی که از پیامبر (ص) ذکر شد چنین آمده است. «سدّی» و «ضحاک» گفته‌اند: مراد، «ترک زن معتدّه» است تا زمانی که با انقضای عدّه، از شوهر جدا گردد. این قول از امام باقر و امام صادق (علیهما السّلام) نیز نقل گردیده است و قول صحیح نیز می‌باشد؛ زیرا «طلاق» طبق عقیده شیعه با کنایه تحقّق نمی‌یابد، بلکه باید به آن تصریح گردد.^۲

۵- مقایسه و جمع بندی:

طبق صحیح‌ترین نظر مراد از «طلاق شرعی»، طلاق بعد از یک طلاق دیگر است که باید جدا از هم انجام گیرند. هم جصاص و هم فاضل مقداد قائل به آن هستند. جصاص و فاضل مقداد إمساك را رجوع بدون قصد اضرار می‌دانند. هرچند در رجوع نیت شرط نیست. در مورد تسریح هم قائلند زن رها می‌شود تا عدّه‌اش به سر رسد.

۶-۱- روش شناسی: جصاص برای استنباط حکم شرعی از روایات رسیده از رسول اکرم (ص) و استفاده کرده است. فاضل مقداد نیز در تفسیر و استنباط حکم از این آیه به روایات رسیده از معصومین علیهم السلام و ظواهر الفاظ و دلالت اقتضائی، تمسک کرده است. و همچنین با مقایسه آرا و احتمالات در مسئله قول مختار را بر می‌گزیند.

^۱ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۷۷.

^۲ _ همان.

«فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»

۱- ترجمه:

«اگر بعد از طلاق و رجوع، بار دیگر او را طلاق دهد، از آن به بعد زن بر او حلال نخواهد بود، مگر اینکه زن، همسر دیگری انتخاب کند. اگر (همسر دوّم) او را طلاق گوید، گناهی ندارد که بازگشت کند، در صورتی که امید داشته باشند که بتوانند حدود را محترم شمرند. این‌ها حدود الهی است که خدا آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می‌نماید.»

۲- مفردات:

۱-۲- جناح: به معنی گناه^۱ آمده است.

۲-۲- يتراجعا: فعل مضارع منصوب باب تفاعل، مثنای غایب، از ریشه «رجع» به معنای بازگشت^۲. و مراد از آن در آیه رجوع زوجین سابق به یکدیگر برای شروع نکاح مجدد است.^۳ و این رجوع غیر از رجوع در عده است، که در دو طلاق اول بود^۱.

^۱ _ مرتضی زبیدی، همان، ج ۴، ص ۳۱؛ حمیری، همان، ج ۲، ص ۱۱۸۶؛ ابن منظور، همان، ج ۲، ص ۴۳۰؛ قرشی، همان، ج ۲، ص ۵۶.

^۲ _ سعدی، ابوحیب، القاموس الفقهی، ص ۱۴۴؛ جوهری، الصحاح، ج ۳، ص ۱۲۱؛ راغب اصفهانی، مفردات، ص ۲۹۹؛ قریب، محمد، تبیین اللغات، ج ۱، ص ۴۵۸؛ مرتضی زبیدی، تاج العروس، ج ۱۱، ص ۱۵۱.

^۳ _ عاملی، تفسیر عاملی، ج ۱، ص ۴۴۸؛ ابوالفتح رازی، روض الجنان، ج ۳، ص ۲۷۸.

۳-۲- ظن: به معنی ۱) گمان نزدیک به یقین^۲. ۲) علم و یقین^۳. ۳) طرف راجح از دو طرف تردید در ذهن^۴.

۳-شان نزول:

زهری از عروه و او از عایشه نقل می‌کند که گفت: زن «رفاعة بن وهب قرظی» نزد رسول اکرم (ص) آمد و عرضه داشت: من همسر رفاعة (پسر عموی خود) بودم. او مرا سه بار طلاق داد و عده طلاق من گذشت. پس از آن با عبدالرحمن بن زبیر ازدواج کردم و او پیش از آنکه با من آمیزش کند، مرا طلاق داد. آیا می‌شود به پسر عموی خود برگردم؟ پیغمبر اکرم (ص) تبسم نموده و فرمودند: در نظر داری که به رفاعة برگردی؟ نه جایز نیست. «حتی یدوق عسیتک و تذوقی عسیته» مگر اینکه با شوهری دیگر ازدواج کنی که با او آمیزش نمایی. در این صورت اگر طلاق داد، می‌توانی به نزد رفاعة برگردی.^۵

۴-تفسیر و اهم نکات:

۴-۱- تفسیر و نکات عبارت: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا

غَيْرَهُ»

-
- ۱_ طیب، عبدالحسین، *اطیب البیان*، ج ۲، ص ۴۶۳؛ طباطبایی، *المیزان*، ج ۲، ص ۳۵۵.
 - ۲_ صاحب بن عباد، *المحیط*، ج ۱۰، ص ۱۲؛ محمود، عبدالرحمن، *معجم المصطلحات*، ج ۲، ص ۴۵۱.
 - ۳_ صاحب بن عباد، همان؛ ابن فارس، *معجم مقائیس*، ج ۳، ص ۴۶۲؛ راغب، اصفهانی، همان، ص ۸۹۳.
 - ۴_ مشکینی، *مصطلحات الفقه*، ص ۱۶۱؛ علم الهدی، *رسائل الشریف المرتضی*، ج ۲، ص ۲۷۶.
 - ۵_ طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۲، ص ۵۸۰؛ مظهری، *التفسیر المظهری*، ج ۱، ص ۳۱۲؛ طنطاوی، سید محمد، *التفسیر الوسیط للقرآن الکریم*، ج ۱، ص ۵۱۸؛ شهید ثانی، *مسالك الافهام*، ج ۹، ص ۱۶۳؛ شهابی، *ادوار فقه*، ج ۱، ص ۴۲۲؛ فاضل مقداد، *کنزالعرفان*، ج ۲، ص ۲۷۹؛ سمرقندی، *بحرالعلوم*، ج ۱، ص ۱۵۱.

۴-۱-۱- احکام القرآن: جصاص می‌گوید اگر در آیه قبلی «تَسْرِیحُ بِإِحْسَانٍ» را طلاق سوم بگیریم، بعد از آن بین زوجین، بینونت و حرمت جاری می‌شود. تا اینکه زن با مرد دیگری ازدواج کند. و بعد از طلاق از شوهر دوم، شوهر اول می‌تواند دوباره برگردد. اما در این صورت که تسریح بإحسان را طلاق سوم بگیریم آن وقت «فَإِنْ طَلَّقَهَا» را که بعد از آن آمده، واجب است طلاق چهارم بگیریم. زیرا «ف» در «فَإِنْ طَلَّقَهَا» برای تعقیب آمده است. و اقتضای طلاقی جدید دارد.^۱

پس طبق عقیده حنفیه و امامیه، ثابت است که در فرموده خداوند «أَوْ تَسْرِیحُ بِإِحْسَانٍ» منظور ترک زن تا اتمام عده است. و مراد طلاق جداگانه نیست. و «فَإِنْ طَلَّقَهَا» طلاق سوم است. که مرد را از رجوع و از سرگیری نکاح با همسرش منع و تحریم می‌کند.

۴-۱-۲- کنزالعرفان: این آیه اشاره به طلاق سوم است، که امام صادق و امام باقر (علیهما السلام)، سدّی و ضحاک به آن قائل شده‌اند.^۲ مدلول آیه این است که اگر زوج بعد از دو طلاق اوّل و رجوع بعد از هر کدام، زن را برای بار سوم طلاق دهد، این زن بر او حرام می‌شود تا زمانی که زن با شخص دیگری ازدواج نماید. این حکم نزد فقهای شیعه در غیر طلاق عده تخصیص خورده است و در نزد آنها فقط بعد از طلاق نهم، زن بر مرد حرام ابدی می‌گردد.^۳

^۱ _ جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۸۸.

^۲ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۷۸.

^۳ _ همان.

۴-۱-۳- نظر مخالف: مجاهد گفته است این آیه در واقع تفسیر «أو تسریح بإحسان» می‌باشد. بنابراین نزد وی، تسریح همان طلاق سوم است. طبری نیز قائل به همین قول است.^۱

۴-۱-۴- محلّ و شرایط آن

۴-۱-۴-۱- بیان نظر جصاص: جصاص بیان می‌کند که کسی دیگر با زن ازدواج کند و برای زن واجب است که با شوهر دوم نزدیکی کند، تا شرایط حرمت و تحریمی که بخاطر طلاق‌های سه‌گانه شوهر اول بوجود آمده را برطرف کند. زیرا که مقصود از نکاح در حقیقت همان وطی و جماع است. پس از آن که زن با شخص دیگری ازدواج و مجامعت کرد، تحریم شوهر اول برداشته می‌شود. اما هنوز تحریم دوم پابرجاست و آن اینکه او هنوز، زن و همسر شوهر دوم است و باید از او طلاق بگیرد و عده‌اش هم تمام بشود، تا بتواند با شوهر اول مجدداً ازدواج کند.^۲ دلیل آن هم اخبار و روایات متعددی مانند داستان رفاعه از پیامبر مکرم اسلام (ص) است که در آنها فرموده‌اند: زن بر شوهر اولش حلال نمی‌شود تا اینکه شوهر دومی با آن زن جماع کند.^۳

۴-۱-۴-۲- بیان نظر فاضل مقداد: فاضل مقداد شروطی را که در زوج دوم (محلّ) باید رعایت شود، بیان می‌کند:

۱) محلّ باید آن زن را با یک عقد دائم به نکاح خود درآورده و با وی نزدیکی نماید. پس اگر با عقد موقت یا ملک یمین یا تحلیل او را وطی نماید، مفید اباحه برای زوج اول نخواهد بود.

^۱ - طبری، جامع البیان، ج ۲، ص ۲۹۰.

^۲ - جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۸۸.

^۳ - همان.

۲) مجرد عقد بدون آمیزش، کافی نیست. دلیل آن کلام منقول از پیامبر اکرم (ص) به همسر رفاعه، وقتی عبد الرحمن بن زبیر به عنوان محلل او را عقد کرده بود، می‌باشد. پس آیه، مطلق است و سنت شریف آن را مقید کرده است.

ممکن است در آیه نکاح را به «جماع» تفسیر کنیم و «عقد» از لفظ «زوج» استفاده گردد.

۳) زوج دوم در حالی که بالغ و مسلمان باشد، زن را وطی نماید. بنابراین اگر شخص نابالغ یا مرتد او را وطی کند، زن را بر شوهر اول حلال، نمی‌کند.

۴) وطی در قبل باشد^۱ که این امر از «ذوق عسیلته» استفاده می‌گردد. بله، انزال شرط نیست، زیرا مراد از «عسیلته» لذت است و آن بدون انزال نیز، حاصل می‌گردد^۲

۴-۱-۵- نظر ابن مسیب: سعید بن مسیب با عمل به اطلاق آیه، به مجرد «عقد» در محلل بسنده نموده است و جماع را شرط نمی‌داند. در حالی که طبق گفته فاضل مقداد، سنت آیه را تخصیص زده و نیز اجماع برخلاف آن منعقد شده است. جصاص نیز قول او را شاذ و بی اعتبار دانسته است.^۳

۴-۱-۶- اگر شوهر دوم زن را با عقد صحیح ولی به صورت حرام وطی نماید، مثل وطی در حال روزه یا وطی در حال حیض، در محلل اختلاف شده است. آیا تحلیل می‌نماید یا نه؟ فاضل مقداد قائل است از آنجایی که این نوع عمل، منهی عنه هست پس نمی‌تواند

^۱ - طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۸۱.

^۲ - فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۲، صص ۲۷۸ - ۲۷۹؛ راوندی، فقه القرآن، ج ۲، ص ۱۷۸.

^۳ - فاضل مقداد، همان، ج ۲، ص ۲۸۰؛ جصاص، همان، ج ۲، ص ۸۹؛ طبری کیهراسی، احکام القرآن،

ج ۱، ص ۱۷۵؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۲۷۵.

مأمور به بوده باشد. و از سوی دیگر وطی صدق می‌کند. پس با عقد صحیح است و اکثر اهل علم به آن قائل شده‌اند.^۱

ولی مالک قائل است که وطی در حال حیض، حلیت آور نیست، اگرچه عدّه و تمام مهر را واجب می‌گرداند.^۲

۴-۱-۷- نظر بیضاوی و زمخشری: قاضی بیضاوی در انوار التنزیل و زمخشری در کشف می‌گویند: اگر نکاح با شرط تحلیل انجام گیرد، به صورتی که شرط کند که با او ازدواج کرده، سپس او را طلاق دهد، تا اینکه بر شوهر اول حلال شود، اکثر فقها، قائل به فساد این عقد می‌باشند.^۳ ابوحنیفه آن را صحیح، ولی مکروه دانسته است و می‌گوید اگر شرط را بر زبان نیاورند و فقط در ذهن داشته باشند، کراهت ندارد. در حالی که رسول اکرم (ص) در صورت شرط بر طلاق، هم محلل و هم شوهر اول را لعن فرموده‌اند.^۴

۴-۲- تفسیر و نکات عبارت: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»

۴-۲-۱- احکام القرآن: طبق نظر جصاص در تفسیر این بخش از آیه شریفه، نص است بر اینکه ازدواج با شوهر اول برای زن مطلقه مباح می‌شود. و هیچ مخالفی در این حکم نیست. و سایر حوادث از قبیل مرگ و یا ارتداد به منزله طلاق است.^۵

^۱ _ فاضل مقداد، همان، ج ۲، ص ۲۸۰؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۳، ص ۱۴۸.

^۲ _ فاضل مقداد، همان.

^۳ _ بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۴۳؛ زمخشری، همان، ج ۱، ص ۲۷۶.

^۴ _ بیضاوی، همان؛ فاضل مقداد، همان، ج ۲، ص ۲۸۱؛ زمخشری، همان.

^۵ _ جصاص، همان، ج ۲، ص ۸۹.

۴-۲-۲- کنزالعرفان: فاضل مقداد قائل است در صورتی که شوهر دوم، زن را طلاق دهد، گناهی بر زن و شوهر اول نیست که با عقد جدید و مهریه، دوباره ازدواج کنند. از آنجایی که در آیه شریفه رجوع به زن و مرد باهم نسبت داده شده است، بنابراین مشروط به رضایت هر دو می‌باشد. در نتیجه یک عقد جدید است، چون در رجوع در عده، رضایت زوجه شرط نیست.^۱

«إِنْ ظَنَّا» یعنی اگر به عقیده آنها با قرائن حالیه، و آنچه که از اخلاق این دو ظاهر می‌شود، معلوم شود که آن دو، حدود الهی را در حقوق زوجیت انجام خواهند داد.^۲ ولی در صحّت عقد جدید شرط نیست. زیرا ممکن است طرفین از آن غافل بوده باشند. طبق نظر فاضل مقداد، معنای «ظن» نیز در اینجا «اعتقاد راجح» است نه به معنای علم. زیرا عواقب یک عمل، به جز خداوند، برای هیچ کس معلوم نیست.^۳

۵- مقایسه و جمع بندی:

طبق نظر فحول فقهای عامه و امامیه زنی که شوهرش او را سه مرتبه طلاق داده، دیگر نمی‌تواند با همسر اول ازدواج کند، تا اینکه شخص دیگری را به عنوان محلل به همسری دائم برگزیند و با او همبستر شود. آنگاه اگر همسر دوم نیز او را طلاق داد، می‌تواند پس از اتمام عده با همسر اول مجدداً ازدواج کند. اما طبق صحیح‌ترین نظر که شیعه بدان قائل است، نمی‌توان در ضمن عقد تحلیل را شرط کرد. و از جانب ائمه اطهار (ع) بطور جدی نهی شده است.

^۱ _ فاضل مقداد، همان، ج ۲، ص ۲۸۰.

^۲ _ راوندی، همان، ج ۲، ص ۱۷۹.

^۳ _ فاضل مقداد، همان؛ بیضاوی، همان؛ زمخشری، همان.

۵-۱- روش شناسی: هم جصاص و هم فاضل مقداد طبق ظواهر الفاظ، و از آنجایی که حکم در آیه بصورت کلی است، از روایات رسیده از معصومین (ع) برای تفسیر آیه شریفه استفاده کرده‌اند.

آیه هشتم: بقره / ۲۳۱

«وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَ حُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا أَوْ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ، فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»

۱- ترجمه:

«و هنگامی که زنان را طلاق دادید، و به آخرین روزهای عدّه رسیدند، یا به طرز صحیحی آنها را نگه دارید و یا به طور شایسته‌ای آنها را رها سازید. و هیچ گاه به خاطر زیان رساندن و تعدی کردن آنها را نگاه ندارید و هر کسی چنین کند، به خویشتن، ستم کرده است.»

۲- مفردات:

۲-۱- بلوغ: به معنای (۱) رسیدن! (۲) نزدیک شدن! (۳) در اصطلاح متشرعه عبارت است از رسیدن انسان به حد خاصی از قوت بدنی و سنّ، که تکلیف بر او واجب می‌شود و دارای قدرت تکثیر نسل می‌گردد.^۲

^۱ - جوهری، الصحاح، ج ۴، ص ۱۳۱۶؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۳۰۱؛ حمیری، شمس العلوم، ج ۱، ص ۶۲۴؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۴۱۹؛ فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۸۲.

۲-۲- اجل: پایان کار و انتهای مدت هر چیزی را گویند.^۳

۳-۲- ضرراً: مصدر دیگر باب مفاعله به معنای (۱) ضرر زدن. ۲) ضد نفع.^۴

۳- شأن نزول:

برای این آیه دو گونه شأن نزول نقل کرده‌اند؛ اول اینکه در جاهلیت، رسم بود بعضی از مردان، برای آن که زنشان را آزار بدهند، و نگذارند از خانه بیرون رفته و پی سرنوشتش برود، بارها او را طلاق می‌دادند. و وقتی که نزدیک بود عده‌اش تمام بشود به او رجوع می‌کردند. که این آیه در این رابطه نازل شد. دوم اینکه مردی از انصار به نام ثابت بن یسار، زنش را طلاق داد. وقتی که عده‌اش دو روز یا سه روز باقی مانده بود که تمام بشود، به او رجوع کرد. و این کار را به جهت زیان رساندن به او که نتواند از چنگش رهایی یابد، تکرار می‌کرد. که این آیه نازل گردید.^۶

^۱ - جوهری، همان؛ ابن فارس، همان؛ راغب اصفهانی، مفردات، ص ۱۴۴؛ حمیری، همان؛ ابن منظور، همان.

^۲ - مشکینی، مصطلحات الفقه، ص ۱۰۷؛ سعدی، ابوحیب، القاموس الفقهی، ص ۴۱؛ عاملی، الاصطلاحات الفقهیة، ص ۳۳.

^۳ - قرشی، قاموس قرآن، ج ۱، ص ۲۵؛ فاضل مقداد، همان؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۸۱؛ طوسی، التبیان، ج ۲، ص ۲۵۱.

^۴ - قرشی، همان، ج ۴، ص ۱۷۹؛ سعدی، ابوحیب، همان، ص ۲۲۳؛ راغب اصفهانی، همان، ص ۵۰۴.

^۵ - ابن اثیر، النهاية، ج ۳، ص ۸۱؛ ابن منظور، همان، ج ۴، ص ۴۸۲.

^۶ - بغدادی، علاء الدین علی بن محمد، لباب التاویل فی معانی التنزیل، ج ۱، ص ۱۶۴؛ قربانی لاهیجی، تفسیر جامع آیات الاحکام، ج ۱۰، ص ۹۳؛ نووی جاوی، محمد بن عمر، مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید، ج ۱، ص ۸۱؛ مراغی، تفسیر المراغی، ج ۲، ص ۱۷۸.

۴- تفسیر و اهم نکات:

۴-۱- تفسیر و نکات عبارت: «وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سِرِّ حُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»

۴-۱-۱- احکام القرآن: جصاص مراد از «فبلغن أجلهن» را زمان رسیدن و اشراف بر پایان رسیدن عده می‌داند، نه خود پایان عده. دلیل او هم این است که وقتی زمان عده فرا رسد، دیگر مجالی برای امساک یا تسریح نیست و زمان به پایان رسیده است. مراد از «امساک بمعروف» رجوع قبل از انقضای عده است. «أو سرحوهن بمعروف» معنای آن ترک زن است، تا اینکه عده‌اش به سر آید.^۱

جصاص در توضیح اینکه خداوند فرموده امساک و یا تسریح به معروف باشد می‌گوید: مراد این است که آنچه از حقوق زن واجب است، باید رعایت گردد. بگونه‌ای که قصد اذیت و ضرر زدن به او نباشد. مانند طولانی کردن عده، با رجوع. خداوند متعال در ادامه آیه نهی فرمود از این عمل به فرموده: و قصد اذیت و ضرر زنی که طلاقش می‌دهید نداشته باشید و اگر او را نگه می‌دارید و یا جدا می‌شوید تنها به صورت معروف جایز است. و از موارد معروف این است که او را در هنگام جدایی به چیزی بهره مند سازد.^۲

شخصی به این آیه احتجاج کرده است و می‌گوید طبق فرموده «امساک بمعروف أو تسریح بإحسان» جدایی کسی که ورشکسته شده است از همسرش واجب است، چرا که نمی‌تواند نفقه همسرش را بپردازد و بنابراین نمی‌تواند به صورت معروف از همسرش نگه داری کند و خداوند مخیر کرده است او را میان دو چیز که یا همسرش را به نیکی نگه دارد

^۱ - جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۹۷.

^۲ - جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۹۸.

و یا به نیکی از او جدا شود و ندادن انفاق معروف نیست. پس وقتی عاجز است از آن، حاکم بین او و همسرش به جدایی حکم می‌کند.^۱

جصاص این نظریه را نشان از جهل گوینده آن و احتجاجش به این آیه می‌داند. وی در توضیح فساد این نظریه بیان می‌کند، کسی که عاجز باشد از پرداخت نفقه بازهم می‌تواند به معروف عمل کند.^۲ زیرا در این شرایط خداوند انفاق و پرداخت نفقه را بر او تکلیف نکرده است. بنابر آیه هفتم سوره طلاق که می‌فرماید: «آنها که امکانات وسیعی دارند باید از امکانات وسیع خود انفاق کنند، و آنها که تنگدستند از آنچه که خدا به آنها داده انفاق نمایند، خداوند هیچکس را جز به مقدار توانایی که به او داده تکلیف نمی‌کند، خداوند به زودی بعد از سختیها آسانی قرار می‌دهد.^۳

پس غیر جائز است که بگوئیم شخص معسر و ورشکسته غیر ممسک به معروف است.^۴

۴-۱-۲- **کنزالعرفان:** فاضل مقداد نیز مانند مشهور مفسران مراد از بلوغ اجل را نزدیک شدن به انتهای عدّه زنان طلاق داده شده می‌داند. زیرا بعد از انقضای عدّه، رجوع جایز نیست.^۵

«فَأَمْسِكُوهُنَّ»؛ یعنی «آنها را به نکاح خودتان بازگردانید». «أَوْ سَرِّحُوهُنَّ» یعنی «آنها را در حکم عدّه باقی بگذارید» اما باید هر دو امر به شیوه صحیح و شایسته‌ای باشد. یعنی بر وجهی که در آن ضرر و مخالفتی با اوامر خداوند وجود نداشته باشد.^۱

^۱ _ همان.

^۲ _ ابن عربی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۰۰.

^۳ _ «مَنْ قَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيَنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا».

^۴ _ جصاص، همان.

^۵ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۸۲.

این حکم قبلاً ذکر شده بود، ولی اعاده آن به دلیل اهتمام به آن موضوع می‌باشد.

۴-۲- تفسیر و نکات عبارت: «وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ،

فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»

۴-۲-۱- احکام القرآن: از مروق و حسن و مجاهد و قتاده و ابراهیم روایت است که منظور از امساک به اضرار، طولانی کردن عده است، از طریق رجوع به زن هنگام انقضای زمان عده و سپس دوباره او را طلاق دادن، تا عده از نو شروع شود. این قضیه دوباره تکرار می‌شود بگونه‌ای که مرد نزدیک زمان پایان عده، به زن رجوع کند تا به او ضرر بزند.^۲ پس خداوند امر فرمود بر امساک به معروف و نهی از اضرار و اذیت کردن زن به وسیله طولانی شدن عده.

جصاص رجوع با قصد اضرار را صحیح می‌داند. اما هرکس به منظور ضرر زدن و آزار رساندن به زن رجوع کند، به خودش ستم کرده است. اما رجوعش صحیح است. و کسی که بدون قصد آزار رساندن رجوع کند، ظالم به نفس نیست و این حکم برای او ثابت نیست.^۳

۴-۲-۲- نظر غیر مشهور عامه: گفته شده است: مراد از «وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا» فشار

آوردن به همسر برای گرفتن تمام یا بخشی از اموال اوست تا به خلع راضی شود. زیرا این

^۱ همان.

^۲ جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۹۹؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۲۷۷؛ ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۷۷؛ ابن قتیبہ، عبدالله بن مسلم، غریب القرآن، ص ۸۰.

^۳ جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۹۹

آیه در ادامه بیان حکم خلع آمده است و لذا جایز نیست، که از راه رجوع متعدد و طولانی شدن عده، زن را وادار به کراهت کنیم تا بخواهد با بذل اموالش خود را نجات دهد.^۱

۴-۲-۳- نظر صاحب حدائق: بحرانی در حدائق بیان می‌کند که مراد از «وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضِرَاراً» رجوع در حالتی است که مرد هیچ رغبتی نسبت به همسرش ندارد. و با این کار به زن آزار می‌رساند.^۲

۴-۲-۴- کنزالعرفان: «وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضِرَاراً» یعنی با قصد اضرار به آنها رجوع نکنید. مثل کوتاهی کردن در نفقه یا مسکن یا طولانی کردن مدت نکاح با او، که آنها از این عمل شما ناخشنود می‌باشند. «لتعتدوا» یعنی «با طولانی نمودن عده و نگهداری آنان نزد خودتان، یا با اجبار به بخشیدن مهر، به آنها ظلم کنید». «لام» در این عبارت متعلق به «ضرار» می‌باشد، زیرا مراد، «تقیید آن» است. «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ» یعنی هرکس به همسرش اضرار کند، با واقع کردن خودش در گناه و استحقاق عقاب به خویشتن، ستم کرده است.^۳

۵- مقایسه و جمع بندی:

خداوند در این آیه می‌فرماید اگر رغبتی برای ادامه زندگی ندارید، همسرانتان را به سختی و اذیت نگه ندارید. طبق نظر جصاص و فاضل مقداد و نیز مشهور فقهای عامه و امامیه، مراد از امساک به ضرار همان رجوع و طلاق پی در پی برای طلانی شدن عده زن، و قادر نبودن بر ازدواج مجدد است. البته این حکم در آیه ۲۲۹ سوره بقره با تعیین دو بار حق طلاق و رجوع برای مرد، تغییر یافت. و در مرتبه سوم طلاق بائن می‌گردد. و در طلاق بائن، رجوع امکان پذیر نمی‌باشد.

^۱ _ بغدادی، لباب التاویل، ج ۱، ص ۱۶۴؛ فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، ج ۶، ص ۴۵۳.

^۲ _ بحرانی، الحدائق، ج ۲۵، ص ۳۵۶.

^۳ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۸۲.

۵-۱- روش شناسی: جصاص و فاضل مقداد در تفسیر این آیه شریفه از روایات و عمل به ظاهر آیه استفاده کرده‌اند.

آیه نهم: بقره / ۲۳۲

«وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُم بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»

۱- ترجمه:

«و هنگامی که زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رساندند، مانع آنها نشوید که با همسران (سابق) خویش ازدواج کنند، اگر در میان آنان به طرز پسندیده‌ای تراضی برقرار گردد، این دستوری است که تنها افرادی از شما که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن پند می‌گیرند. این امر برای رشد شما مؤثرتر است و برای شستن آلودگی‌ها، مفیدتر می‌باشد و خدا می‌داند ولی شما نمی‌دانید.»

۲- مفردات:

۲-۱- **عَضَلُ**: عضله در اصل گوشت محکم رگدار است.^۱ و در مجاز منع کردن، حبس کردن، سخت گرفتن و فشار آوردن در کاری را گویند.^۲

^۱ _ راغب اصفهانی، مفردات، ص ۱۴۴؛ قرشی، قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۳.

^۲ _ ابن فارس، معجم مقاییس، ج ۴، ص ۳۴۶؛ راغب اصفهانی، همان، ص ۳۳۲؛ حمیری، شمس العلوم، ج ۷، ص ۴۵۹۴؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۵۱؛ مرتضی زبیدی، تاج العروس، ج ۱۵، ص ۴۹۶؛ محمود، عبدالرحمن، معجم المصطلحات، ج ۲، ص ۵۱۰.

شافعی قائل است که سیاق این آیه و آیه قبلی دالّ بر این است که مراد از «بلوغ» در هر کدام، جدای از دیگری است.^۱

۳- شأن نزول:

این آیه درباره معقل بن یسار نازل شد که خواهرش (جملاء) را مانع می‌شد از اینکه به شوهر اولش «عاصم بن عدی» برگردد. زیرا عاصم او را طلاق داده و عده‌اش پایان یافته بود. ولی می‌خواست مجدداً او را به عقد خویش درآورده ولی معقل مانع می‌شد. از این جهت آیه کریمه در مورد معقل نازل شد. این عقیده از حسن، قتاده و جمعی دیگر است.^۲ سدّی گفته است که جابر بن عبدالله انصاری دختر عموی خودش را منع می‌کرد، که با کسی ازدواج نماید. لذا آیه فوق درباره او نازل شد.^۳

ولی این دو نقل بنابر مذهب ما (شیعه) درست نیست. زیرا به عقیده ما برای برادر و پسر عمو ولایتی نیست، تا اینکه منع آنها اثری داشته باشد. بهتر این است که گفته شود آیه درباره مردانی است که زنان خود را طلاق داده‌اند که ظاهر آیه نیز همین است و معنایش این است؛ هنگامی که نزدیک است عده زنان پایان یابد، به آنان رجوع نکنید تا مانع ازدواج آنها شوید. و از این راه به آنها آزار رسانید. زیرا آزار و اذیت جایز نیست. و ممکن است کلمه «عضل» را به معنای حائل شدن گرفته و گفته شود که بین زنان و ازدواج حائل و مانع

^۱ _ فاضل مقداد، *کنزالعرفان*، ج ۲، ص ۲۸۳؛ زمخشری، *الکشاف*، ج ۱، ص ۲۷۸.

^۲ _ بلاغی، *آلاء الرحمن*، ج ۱، ص ۲۰۸؛ واحدی، علی بن احمد، *اسباب نزول القرآن*، ص ۸۳؛ بیضاوی، *انوار التنزیل*، ج ۱، ص ۱۴۴؛ اندلسی، *البحر المحیط*، ج ۲، ص ۴۹۲؛ سائیس، *تفسیر آیات الاحکام*، ص ۱۶۱؛ ابن کثیر، *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۱، ص ۴۷۷؛ فخرالدین رازی، *مفاتیح الغیب*، ج ۶، ص ۴۵۵.

^۳ _ فاضل مقداد، همان؛ بلاغی نجفی، محمد جواد، همان؛ اندلسی، ابوحنیان محمد بن یوسف، همان؛

زمخشری، محمود، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۷.

نشوید. و آنها را به جبر و زور از ازدواج جلوگیری ننمائید. بنابراین منظور اجازه دادن نیست، که فقط درباره ولی باشد.^۱

۴- تفسیر و اهم نکات:

۴-۱- تفسیر و نکات عبارت: «فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا

بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»

۴-۱-۱- احکام القرآن: طبق برداشت جصاص از این آیه شریفه اگر خطاب آیه به شوهر باشد، دلالت می‌کند بر اینکه از جمله حقوق زن این است که اگر شوهرش میلی به او ندارد، او را طلاق دهد. و با طلاق ندادنش مانع او نشود تا با شخص دیگری ازدواج کند.^۲

جصاص همچنین دلالت این آیه را بر جواز نکاح دختر بدون اذن ولی می‌داند که بر دو وجه است؛ یکی اباحه عقد بدون اجازه ولی دختر و دوم نهی ولی دختر از ممانعت، هنگامی که زوجین بر ازدواج راضی گشته‌اند. ابوحنیفه و زفر قائل به این هستند.^۳

۴-۱-۱-۱- اشکال اول: بر نظر جصاص اشکالی وارد شده است. و آن اینکه؛ اگر ولی که مالک دختر و منع کردن او از ازدواج است، خود نیز نهی و منع شود، مانند بیگانه‌ای است که هیچ حق ولایتی برای او نیست.^۴

^۱ - طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۸۳.

^۲ - جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۶۸.

^۳ - همان، ج ۲، ص ۱۰۳.

^۴ - همان، ج ۲، ص ۱۰۰.

پاسخ اشکال اول:

«جصاص در جواب این ایراد می‌گوید که این مطلب غلط است. بخاطر اینکه نهی، منع می‌کند از اینکه حقی برای او باشد در آنچه که نهی شده. پس چگونه استدلال می‌کنید که ولیّ حق منع از دخترش را دارا بوده. بلکه ممکن است ولیّ حق منع در مسائل دیگر مانند خروج از منزل یا منع نوشتن داشته باشد. اما در این مورد به مقتضای آیه منع شده است. زیرا که در اغلب موارد، این گونه مسائل به عهده ولیّ است. به گونه‌ای که ممکن است از آن منع کند. وجه دیگری که جصاص در باب نهی ولیّ ذکر می‌کند این است که ولیّ نهی شده است از منع کردن دخترش وقتی که دختر با هم کفو خودش ازدواج می‌کند. و حقی در مخالفت و فشار بر دختر ندارد. نهی در اینجا مانند آن است که از ربا و عقود فاسد نهی شده باشد.»

جصاص اضافه می‌کند که حتی در صورت شکایت کردن ولیّ به نزد حاکم برای مخالفت با ازدواج دخترش، و حکم کردن به منع عقد توسط حاکم، این حاکم است که مرتکب ظلمی آشکار شده است، از آنچه ولیّ دختر، او را در محذور قرار داده است.^۱

پس حق ولیّ در فسخ، باطل است. و عقد باقی است. و هیچ کس حقی در فسخ عقد ندارد و عقد نافذ است.

۴-۱-۱-۲- اشکال دوم: اشکال دیگری در این رابطه مطرح شده است. خداوند سبحان ولیّ دختر را هنگامی که زوجین بر معروف بینشان راضی شده‌اند، نهی فرموده است. پس این مطلب دال بر این است که اگر بدون اذن ولیّ عقد نماید معروف نیست.^۲

^۱ _ همان.

^۲ _ همان.

پاسخ بر اشکال دوم:

جصاص به این اشکال چنین پاسخ می‌دهد که در نصوص جواز عقد دختر و نهی از ولیّ او بخاطر مانع شدن آمده است. لذا جایز نیست که معنی معروف این گونه باشد که عقد دختر جایز نیست. و نفی موجب آیه را به آن بگیریم.^۱

و ثابت است که معروف مشروط به تراضی زوجین است، نه ولیّ.

جصاص در نهایت می‌گوید که خداوند با «فلاتعضلوهنّ» کسانی که زنان خود را طلاق می‌دهند، منع می‌کند که با طولانی‌تر کردن زمان عده موجب اذیت و آزار آنان نشوند. البته جصاص این نهی را برای همه کسانی که اقتضای چنین خطابی را دارند، جایز می‌داند. مانند شوهران، اولیاء و نیز سایر مردم.^۲

در ادامه آیه می‌فرماید «ذلکم اذکی لکم و اطهر». جصاص می‌گوید مراد خداوند از این آیه این است که اگر مانع امر حلال نشوند برای آنان پاک‌تر و بهتر است. و گرنه در صورت مانع شدن ممکن است مرتکب محظور غیر اخلاقی و فساد شوند. چنان که در حدیث نبوی (ص) آمده است که فرمود: «اگر کسی برای خواستگاری آمد که از دین و اخلاقش راضی بودید، به او همسر دهید. که اگر چنین نکنید فتنه و فساد بزرگی در زمین برپا خواهد شد.»^۳

۴-۱-۲- کنزالعرفان: فاضل مقداد نظر فقهای شافعی را بیان می‌کند که به این آیه برای اثبات ولایت بر زن و عدم استقلال زن برای ازدواج، استدلال نموده‌اند، زیرا اگر زن در

^۱ _ همان.

^۲ _ همان، ج ۲، ص ۱۱۰.

^۳ _ همان، ج ۲، ص ۱۱۳.

ازدواج مستقل بود، منع سرپرست معنایی نداشت. فاضل مقداد می‌گوید مفسران معاصر نیز همین استدلال را کرده‌اند.^۱

۴-۱-۳- نظر راوندی: راوندی گفته است که روی خطاب با شوهران است، زیرا فرموده است: «وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ» و نزد شیعه، ولایتی بر زن بالغه رشیده، ثابت نشده است. دیگر اینکه نکاح در «آن ینکحن» به «خود زن» نسبت داده شده است. بنابراین معنای آیه، چنین است «آن‌ها را از رجوع به شوهرانشان وقتی که نزدیک اتمام عدّه آنهاست منع نکنید، آن هم نه به دلیل رغبت به آنها، بلکه برای ضرر زدن و منع آنها از ازدواج».^۲

۴-۱-۳-۱- اشکال فاضل مقداد بر نظر راوندی: فاضل مقداد این سخن را از چند جهت دارای ایراد می‌داند.

(۱) بنابر قول راوندی این معنا قبلاً نیز ذکر شده است و اعاده آن «تأکید» می‌باشد. در حالی که «تأسیس» بهتر از تأکید است.

(۲) معنای حقیقی «بلوغ الشیء» رسیدن کامل به شیء است و «اجل» نیز به معنای مدّت است. و تأویل «بلوغ» به نزدیک شدن، عدول از ظاهر، بدون وجود ضرورت است و اینکه ما در آیه قبل «بلوغ» را به معنای «مقاربه و نزدیکی» حمل کردیم، به خاطر دلیلی بود که در «امر به امساک» وجود داشت.

(۳) نکاح در حال عدّه باطل و خواستگاری در آن زمان نیز، حرام است، در حالی که بنابر قول راوندی لازم می‌آید که نکاح با خواستگاری در «زمان عدّه» واقع شود و حال آنکه جایز نیست نهی به منع از حرام یا باطل، تعلق گیرد.

^۱ _ فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۸۲.

^۲ _ راوندی، فقه القرآن، ج ۲، ص ۱۳۸.

۴) بنابر معنایی که ایشان برای «عضل» آورده است مستلزم در تقدیر گرفتن «مراجعه در عده» است که اصل عدم آن می‌باشد و ضرورتی نیز آن را اقتضا نمی‌کند.^۱

نامگذاری خواستگار در آیه به نام شوهر از باب «تسمیة الشی بما یؤول الیه» می‌باشد که به طریق مجاز، صورت می‌گیرد.^۲

۴-۱-۳-۲- راوندی بیان می‌کند، ممکن است «عضل» در آیه به معنای اجبار و جدایی انداختن بین آن زنان و ازدواج کردن گرفته شود، اما نه بر وجهی که به «ولایت» تعلق بگیرد، زیرا «عضل» یعنی: «حبس»، «منع» و «ضیق گرفتن» و قول صحیح نیز همین است.^۳

۴-۱-۳-۳- طبق برداشت راوندی از آیه، خطاب نه متوجه اولیاست و نه متوجه ازواج، زیرا کلام مطلق است. اما به نظر فاضل مقداد خطاب متوجه ازواج است. دلیل آن نیز «إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ» است، یعنی با خطاب مذکور مؤنون و عطف و نصیحت داده می‌شوند، چون آنها از آن و عطف نفع می‌برند نه غیر مؤمنین مثل «هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ». ذلکم یعنی عمل شما به مقتضای آنچه که ذکر شد. «أَزْکٰی لَکُمْ» یعنی «برای شما از زشتی گناهان» با منفعت‌تر و پاکیزه‌تر است.^۴

۴-۱-۴- نظر زمخشری: زمخشری در کشاف می‌گوید که ضمیر اول در خطاب به شوهران، و ضمیر دوم در نهی به اولیاء بر می‌گردد. از جهت اینکه هر کدامشان در مرحله‌ای

^۱ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۸۳.

^۲ _ همان.

^۳ _ راوندی، فقه القرآن، ج ۲، ص ۱۸۳.

^۴ _ فاضل مقداد، همان.

حق نهی و منع زن را بر عهده دارند. یعنی در این آیه خداوند هم شوهران و هم اولیاء را از منع در امر ازدواج نهی فرموده است.^۱

۴-۱-۵- **نظر فخر رازی:** فخرالدین رازی در کتاب تفسیرش می‌گوید که آیه قبل، خطاب به شوهران درباره چگونگی رفتارشان با زنان قبل از انقضای عده بود. و این آیه خطاب به شوهران، درباره چگونگی رفتارشان با زنان بعد از انقضای عده است. پس خطاب را به ازواج می‌گیریم بخاطر حسن ترتیب بیان آیات.

او قائل است که هر دو خطاب آیه متوجه ازواج است. زیرا خطاب ابتدایی شرط است، و خطاب دوم که نهی می‌باشد، جزاء شرط. اما اگر خطاب دوم را متوجه اولیاء بگیریم، بین شرط و جزای آن اصلاً مناسبتی برقرار نیست.^۲

۴-۱-۶- **زبدۃ البیان:** مقدس اردبیلی در زبدۃ البیان تأویل مفسران درباره خطاب آیه را نمی‌پذیرد. او قائل است اگر خطاب را به مردم بگیریم، به این معنی که هیچ کس نمی‌تواند زن را از ازدواج با هم کفوش، زمانی که طرفین راضی هستند، منع کند.^۳

۵- مقایسه و جمع بندی:

از مقایسه نظرات فقها و مفسران درباره خطاب آیه قول مقدس اردبیلی به نظر حقیر نیکوتر است. و قول جصاص مبنی بر عدم ولایت پدر بر ازدواج دخترش، مخالف سنت رسیده از معصومین (ع) است.

^۱ _ زمخشری، **الکشاف**، ج ۱، ص ۱۵۶.

^۲ _ فخرالدین رازی، **مفاتیح الغیب**، ج ۶، ص ۴۵۵.

^۳ _ مقدس اردبیلی، **زبدۃ البیان**، ص ۵۸۸.

به هر حال طبق نظر مقدس اردبیلی، هرکسی که زنان را از ازدواج با هم کفواش در صورت رضایت زوجین، منع می‌کند و تحت فشار قرار می‌دهد، طبق فرموده خداوند، نهی شده است.

۵-۱- روش شناسی: ابوبکر جصاص برای استنباط حکم فقهی از این آیه، از روایات و دلالت الفاظ آیه استفاده کرده است. همچنین فاضل مقداد از روایت معصومین (ع) و ظاهر آیه استفاده کرده است.

فصل سوم: خلع و مبارات

بقره / ۲۲۹

نساء / ۱۹

آیه اول: بقره / ۲۲۹

«وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

۱- ترجمه:

«و برای شما حلال نیست چیزی از آنچه به زنان داده‌اید بازپس گیرید، مگر اینکه دو همسر بترسند که حدود الهی را برپا ندارند. اگر بترسند که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی برای آنها نیست که زن فدیة و عوضی بپردازد و طلاق بگیرد. این‌ها حدود و مرزهای الهی است. از آن تجاوز نکنید و کسانی که از آن تجاوز کنند، پس آنان ستمگرانند.»

۲- مفردات:

۲-۱- تأخذوا: فعل مضارع منصوب، جمع مذکر مخاطب، از ریشه «أخذ» به معنای گرفتن و باز گرفتن. و مراد از آن در آیه به معنای باز پس گرفتن چیزی از مهر زنان است، که شوهران به همسران خود می‌پردازند.^۱

۲-۲- يخافا: فعل مضارع منصوب، مثنی غایب، از ریشه «خوف» که معنای (۱) ترس^۱ (۲) گمان^۲ (۳) خطر^۳ (۴) یقین^۴ (۵) نگرانی از بابت پیشامد یک امر ناگوار^۵، برای آن ذکر شده است.

^۱ _ مرتضی زبیدی، تاج العروس، ج ۵، ص ۳۴۶؛ عمید زنجانی، آیات الاحکام، ص ۳۲۴؛ قرشی، قاموس قرآن، ج ۱، ص ۳۴؛ قمی، الدر النظیم، ص ۱۷؛ رازینی، مفردات قرآن، ص ۱۸؛ قریب، تبیین لغات، ج ۱، ص ۳۸؛ سرمدی، واژگان قرآنی، ص ۴۷.

۲-۳- افتدت: فعل ماضی، مفرد مؤنث غایب، از ریشه «فدی» به معنای عوض و مالی که انسان می‌دهد تا جان خود را بخرد، یا از گرفتاری و آزار در امان باشد.^۱

۲-۴- تعدوا: فعل مضارع مجزوم، جمع مذکر مخاطب، به معنی خروج از حد و زیر پا نهادن حدود لازم الاجرا و تجاوز از حریم احکام الهی است.^۲

۳-قرائت:

شیخ طوسی در تبیان می‌گوید که حمزه و ابوجعفر «إلا أن يخافا» را به ضمّ یاء قرائت کرده‌اند. در حالیکه دیگران به فتح یاء قرائت کرده‌اند.^۳ ابن ابی داوود از اعمش نقل کرده که مجاهد «إلا أن يخافوا» قرائت کرده است.^۴

^۱ ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۹، ص ۹۹؛ قرشی، همان، ج ۲، ص ۳۱۲؛ قمی، همان، ص ۹۴؛ طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۲، ص ۵۷۷.

^۲ حمیری، *شمس العلوم*، ج ۳، ص ۱۹۵۴؛ عاملی، *الاصطلاحات الفقهية*، ص ۸۲؛ جصاص، *احکام القرآن*، ج ۲، ص ۸۹؛ طوسی، *التبیان*، ج ۲، ص ۲۴۴؛

^۳ عمید زنجانی، همان.

^۴ ابو عبیده، *معمر بن مثنیٰ، مجاز القرآن*، ج ۱، ص ۷۵.

^۵ محمود عبدالرحمن، *معجم المصطلحات*، ج ۲، ص ۶۳؛ راغب اصفهانی، *مفردات*، ص ۲۶۰.

^۶ زبیدی مرتضیٰ، همان، ج ۲۰، ص ۴۲؛ راغب اصفهانی، همان، ص ۵۹۵؛ شعرانی، *دائرة المعارف*، ج ۲، ص ۲۴۸؛ قمی، همان، ص ۲۲۳.

^۷ عمید زنجانی، همان؛ ابن منظور، همان، ج ۱۵، ص ۳۳؛ راغب اصفهانی، همان، ص ۵۵۴.

^۸ طوسی، *التبیان*، ج ۲، ص ۲۴۲؛ ابن عطیه اندلسی، *عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز*، ج ۱، ص ۳۰۷.

^۹ سیوطی، *الدر المنثور*، ج ۱، ص ۲۸۱.

۴- شأن نزول:

از ابن عباس روایت شده است که «جمیله دختر عبد الله بن اُبی»، همسر ثابت بن قیس بن شماس بود و شوهرش را دوست نداشت، در حالی که «ثابت» همسرش را دوست داشت.

«جمیله» نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفته و عرض کرد: یا رسول الله! نه من و نه «ثابت» سرهایمان با هم جمع نمی‌شوند. به خداوند قسم، نه در دین و نه در اخلاق بر او ایراد نمی‌گیرم و او را از روی بغض توصیف نمی‌کنم. همانا من به سوی خیمه رفتم و دیدم «ثابت» در میان عده‌ای نشسته است که سیاه‌تر و کوتاه‌تر و زشت‌تر از همه بود. ثابت، یک باغ را به عنوان مهریه به جمیله داده بود. بنابراین گفت: یا رسول الله! به او بفرما باغ را به من برگرداند. حضرت به جمیله فرمود: چه می‌گویی؟ عرض کرد: بیشتر از آن هم برمی‌گردانم. فرمود: نه، فقط باغ خودش را برگردان، سپس به ثابت فرمود: آنچه را که به او داده‌ای، از او بگیر و رهاش کن، در نتیجه جمیله با اعطای باغ از ثابت، طلاق گرفت و این نخستین «طلاق خلع» در اسلام بود.^۱

^۱ _ فاضل مقداد، *کنزالعرفان*، ج ۲، ص ۲۸۴؛ مراغی، *تفسیر المراغی*، ج ۲، ص ۱۷۳؛ کاظمی، *مسالك الافهام*، ج ۴، ص ۸۶؛ سیوطی، *لباب النقول فی اسباب النزول*، ص ۳۴؛ زحیلی، وهبه بن مصطفى، *التفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج*، ج ۲، ص ۳۳۲؛ طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۲، ص ۳۲۹؛ زمخشری، *الکشاف*، ج ۱، ص ۲۶۹؛ ابن جوزی، *زادالمسیر*، ج ۱، ص ۲۰۲؛ بلاغی، *حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر*، ج ۱، ص ۱۷۸؛ بیضاوی، *أنوار التنزیل*، ج ۱، ص ۱۴۲؛ سائیس، *تفسیر آیات الاحکام*، ج ۱، ص ۱۵۸؛ ابن کثیر، *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۱، ص ۴۶۳؛ مغنیه، *تفسیر الکاشف*، ج ۱، ص ۳۴۸؛ فخرالدین رازی، *مفاتیح الغیب*، ج ۶، ص ۴۴۵.

۵- تفسیر و اهم نکات:

۵-۱- تفسیر و نکات عبارت: «وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئاً إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ»

۵-۱-۱- احکام القرآن: جصاص بیان می‌دارد که مخاطب خداوند در این آیه شوهران هستند^۱ که آنان را منع می‌کند، از اینکه از همسرشان چیزی را که به او بخشیده‌اند، پس بگیرند. و این منع به دلالت اولویت می‌باشد. یعنی به طریق اولی از گرفتن چیزهایی که از اموال خود زن می‌باشد منع شده است. مانند آنجا که می‌فرماید: «فَلَا تَقُولُ لَهَا أُفٍّ»؛ که به طریق اولی از ضرب و شتم منع فرموده است. اما در شرایطی که زوجین بترسند که حقوق و حدود الهی نادیده گرفته شود، استثنا شده است. به این که زوجه در مقابل پرداخت عوضی بتواند خود را از قید زوجیت رها سازد.^۳

جصاص برداشت‌های دیگران را از «إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ» بیان می‌کند؛

۵-۱-۱-۱- طاووس می‌گوید: مراد از حدود الهی آن چیزی است که خداوند بر زن و مرد در صبح و شام فرض و واجب کرده است. قاسم بن محمد نیز همین قول را دارد.^۴

^۱ _ ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، *جواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، صص ۴۵۸ - ۴۵۹.

^۲ _ سوره مبارکه *إسراء*، آیه ۲۳.

^۳ _ جصاص، *احکام القرآن*، ج ۲، ص ۸۹.

^۴ _ همان.

۵-۱-۱-۲- حسن می‌گوید مراد این است که زن بگوید به خدا سوگند برای تو غسل جنابت نمی‌کنم.

و اهل لغت گفته‌اند «إِلَّا أَنْ يَخَافَا» یعنی «إِلَّا أَنْ يَظُنَّ» یعنی حتی اگر گمان ببرند که حدود الهی اجرا نشود.^۱

۵-۱-۱-۳- شعبی گفته است «أَلَا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ» تقدیرش چنین است؛ «أَلَا يُطِيعَا اللَّهَ». که معنایش می‌شود: «اگر بترسند که اطاعت خدا را نکنند».^۲

۵-۱-۲- **مفاتیح الغیب**: فخر رازی در تفسیرش می‌نویسد که جمهور فقهای عامه طلاق خلع را در حالت خوف (از ترک حدود الهی) و غیر آن جایز می‌دانند. بجز ازهری و نخعی که فقط در حالت غضب و خوف، خلع را جایز می‌شمارند. دلیل قول ایشان عموم آیه: «فَإِنْ طَبَنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا»^۳ می‌باشد.^۴

۵-۱-۳- **کنز العرفان**: بنا بر نظر فاضل مقداد خطاب این آیه متوجه ازواج و سپس متوجه هر کدام از زوجین است. وی مراد از «ما أتیتموهن» را مهریه و صداق می‌داند. وی قائل است، ضمیر در «إن خفتم» به «حکام» برمی‌گردد، زیرا آنان هستند که امر به جدایی و طلاق می‌کنند.^۵

^۱ همان.

^۲ ابن عطیه اندلسی، **المحرر الوجیز**، ج ۱، ص ۳۰۷؛ ثعالبی، **جواهر الحسان**، ج ۱، ص ۴۵۹.

^۳ سوره مبارکه نساء آیه ۴.

^۴ فخرالدین رازی، **مفاتیح الغیب**، ج ۶، ص ۴۴۵.

^۵ ثعالبی، همان؛ مقدس اردبیلی، **زبدہ البیان**، ص ۶۰۵.

فاضل مقداد همچنین بیان می‌کند که آیه کریمه بر این دلالت می‌کند که جایز نیست مهری را که به زنان داده شده است، از آنان پس گرفت. مگر اینکه خودشان آن را به عنوان «فدیه» اعطا نمایند. معنای «فدیه» آن است که زن مرد را دوست نداشته باشد. و مهریه یا غیر مهریه یا هر چیزی که می‌خواهند همراه مهریه به شوهر ببخشند، تا اینکه مرد او را طلاق دهد. و مرد نیز آن را مطابق خواسته زن، فوراً قبول نماید، که به این نوع طلاق، «طلاق خلع» نیز گفته می‌شود، زیرا زن مثل لباس مرد است و خداوند فرموده «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ، وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ»^۱ و جدا شدن از او، مثل درآوردن لباس است. چنان که معنی خلع درآوردن و کندن لباس است.^۲

گفته شده است که وقتی زن بگوید که «کسی را که دوستش نداری، به نزد تو خواهم آورد» یا «فراش تو را با کسی که دوستش نداری، قدم خواهم گذاشت»، خلع واجب می‌شود. اما فاضل مقداد این قول را صحیح نمی‌داند، بلکه قائل است؛ در این فرض، «خلع» مستحب مؤکد است. و دلیل آن نیز غیرت و بزرگی و زشتی صبر بر معاشرت با وجود این نوع خطاب است.^۳

طلاق خلع و مبارات از جمله طلاق‌های بائن می‌باشد. و جدایی در این باب، جدایی تمام است و زوج بعد از آن، حق رجوع ندارد. مگر اینکه زوجه در بذل رجوع کند. به شرطی که عدّه تمام نشده باشد. در این هنگام زوج می‌تواند رجوع نماید.^۴

^۱ _ سوره مبارکه بقره، آیه ۱۸۷.

^۲ _ فاضل مقداد، *کنز العرفان*، ج ۲، صص ۲۸۴-۲۸۵.

^۳ _ همان

^۴ _ همان

۵-۱-۴- **روض الجنان:** ابوالفتوح رازی همچون مشهور فقها، خطاب آیه را به شوهران می‌داند. خداوند در سوره نساء می‌فرماید: «برای شما حلال و مشروع نیست در موقع طلاق، به‌زور از آنچه که به زنان داده‌اید، باز گیرید.»^۱ آنگاه خداوند این حکم را درباره طلاق خلع استثنا زده و می‌فرماید: «إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يَقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ» مگر اینکه در اثر عداوت و بغض به یکدیگر گمان قوی داشته باشند که به حدود و احکام الهی عمل نمی‌کنند.^۲

۵-۱-۵- **نظر ابن کثیر:** در تفسیر ابن کثیر آمده است؛ ابراهیم، عثمان بن عفان، طاووس و احمد بن حنبل قائل‌اند که خلع، طلاق نیست. بلکه فسخ است. مستند رأی آنها روایتی است، که در آن سعد بن ابی وقاص از رسول اکرم (ص) می‌پرسد خلع چیست؟ و حضرت می‌فرماید: «خداوند در ابتدا و انتهای آیه طلاق را ذکر فرمود. و مابین آن خلع را آورد که چیزی از طلاق نیست.»^۳

۵-۱-۶- **نظر مشهور امامیه:** عنصر اصلی طلاق خلعی که مبنای ترتب آثار شرعی و قانونی بر آن از جمله انتقال مالکیت فدیة به زوج و متقابلاً باین بودن طلاق می‌شود، کراهت زن نسبت به شوهر خود است. فقهای امامیه بر اصل اشتراط کراهت با توجه به وجود روایات مستفیض بلکه متواتر ادعای اجماع کرده‌اند.^۴

^۱ سوره مبارکه نساء، آیه ۲۰.

^۲ ابوالفتوح رازی، *روض الجنان*، ج ۳، ص ۲۷۴.

^۳ ابن کثیر، *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۱، ص ۴۶۶.

^۴ روحانی، محمد صادق، *فقه الصادق*، ج ۲۳، ص ۱۰۷؛ فاضل موحدی لنکرانی، محمد، *تفصیل*

الشريعة فی شرح تحریر الوسيلة، ص ۳۴۹.

شیخ طوسی مطلق کراهت زن را کافی نمی‌داند.^۱ بلکه این کراهت باید به حدی برسد که از گفتار و کردار او چنین استنباط شود، که اگر شوهرش او را طلاق ندهد، از طاعت خدا بیرون می‌رود و مرتکب معصیت می‌شود و لااقل ناشزه می‌گردد. شیخ طوسی قائل است که در طلاق خلع نیاز به حکم حاکم برای جدایی نیست.^۲ محقق در شرائع به مطلق کراهت زن اکتفاء نموده و احراز حد فوق را لازم ندانسته است.^۳

۵-۲- تفهیر و نکات عبارت: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ»

۵-۲-۱- احکام القرآن: به عقیده جصاص اگر زن و مرد بترسند از این که حدود الهی اجرا نمی‌شود، به این گونه که زن نسبت به شوهرش کینه داشته باشد. یا خلق و خوی بدی داشته باشد. یا اینکه مرد بد اخلاق باشد. اگرچه قصد اضرار نباشد. ولی در هر حال خوف عدم حسن معاشرت داشته باشند، باکی بر زوج نیست که فدیة بگیرد و باکی بر زوجه نیست که فدیة بدهد.^۴

حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «زشت و ناپسند است که مرد بیشتر از آنچه به زن بخشیده، بستاند.» این قول را سعید بن مسیب و حسن و طاووس و سعید بن جبیر نیز پذیرفته‌اند.^۵ اما از عمر و عثمان و ابن عمر و ابن عباس و مجاهد و ابراهیم روایت دیگری نقل است. آن‌ها جائز می‌دانند زن برای اینکه طلاق خلع بگیرد، بیشتر از آنچه

^۱ - طوسی، *النهاية*، ج ۲، ص ۵۴۱.

^۲ - همو، *المبسوط*، ج ۴، ص ۳۴۴.

^۳ - محقق حلی، *شرائع الاسلام*، ج ۳، ص ۶۱۷.

^۴ - جصاص، *احکام القرآن*، ج ۲، ص ۹۱.

^۵ - همان.

دریافت کرده بپردازد. و روایت کرده‌اند که عمر خطاب چنین حکم کرده است.^۱ قتاده می‌گوید اگر زن بخاطر کراهت، نشوز نماید، مرد می‌تواند همه اموال زن را از او بگیرد.^۲

ابوحنیفه و زفر و یوسف قائلند؛ اگر زن از قبول جماع از قُبُل با شوهرش نشوز نماید، جائز است که شوهر آنچه را که داده بگیرد، نه بیشتر. اما اگر نشوز از جانب مرد باشد، نمی‌تواند چیزی از زن پس بگیرد.^۳

ابن وهب می‌گوید: هرگاه معلوم شود، شوهر زنش را می‌زند و به او سخت می‌گیرد، درحالی که مرد ظالم باشد، قاضی برای زن حکم طلاق را صادر می‌کند. و اموال زن بازگردانده می‌شود. اما ابن قاسم قائل است؛ مرد می‌تواند در هر صورت بیشتر از آنچه داده است، بگیرد.^۴

۵-۲-۲- کنزالعرفان: فاضل مقداد در اینجا سئوالی در مورد «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا» مطرح می‌کند و آن این که؛ زن چیزی را می‌بخشد که مال خودش است، پس این کار چه گناهی بر وی دارد که از او نفی شود؟ وی در پاسخ به این سؤال نظرات راوندی و فرآء را مطرح می‌کند. و در انتها خود فاضل مقداد به آن پاسخ می‌دهد.

الف- جواب راوندی: اگر نفی گناه، فقط در مورد مرد بود، جای این توهّم بود که زن گناهکار است، اگرچه دادن فدیة برای او جایز باشد. پس آیه، اذن برای هر دو را بیان نمود. تا توهّم نشود که آن (فدیة) نیز مثل ربا، برای دهنده و گیرنده حرام است.^۵

^۱ _ ثعالبی، همان؛ ابن عطیة اندلسی، *المحرر الوجیز*، ج ۱، ص ۳۰۷.

^۲ _ زمخشری، *الکشاف*، ج ۱، ص ۲۷۵.

^۳ _ جصاص، *احکام القرآن*، ج ۲، ص ۹۱.

^۴ _ همان.

^۵ _ فاضل مقداد، *کنزالعرفان*، ج ۲، ص ۲۸۶.

ب- جواب فرآء: این آیه، مثل آیه «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ»^۱ است (که در این آیه محلّ استخراج لؤلؤ و مرجان، آب شور و شیرین ذکر شده است، در حالی که این دو فقط از آب شور استخراج می‌شوند، نه از آب شیرین. بنابراین نفی گناه از هر دو. به دلیل مجاز بودن، جایز است.^۲

ج- جواب دوّم راوندی که مناسب مذهب ما نیز هست. به این بیان که آن چیزی که مبیح خلع است، باید طوری باشد که با عدم آن، زن معصیت کار گردد. بنابراین وقتی که زن باید مالی را ببخشد تا از زوج دفع گناه کند و زوجین هر دو در این نفی گناه مشترک باشند، زن نیز نباید به خاطر این اعطا، گناهکار محسوب شود؛ زیرا وقتی اعطای زن موجب دفع گناه از مرد می‌شود، باید از خود او نیز دفع گناه گردد و آن هم با «فدیه» ممکن می‌شود، چون زن وقتی نشوز (نافرمانی از مرد) را ادامه دهد، معصیت می‌کند و با افتدا می‌تواند از ادامه این گناه خلاص شود.^۳

د- اما پاسخی که فاضل مقداد به سؤال مطرح شده می‌دهد، این است که؛ چون نکاح مستحبّ و مورد ترغیب و تحریک است، افرادی حتّی قائل به وجوب آن شده‌اند. بنابراین هر کسی که برای از بین بردن آن (یعنی برای طلاق) کوشش نماید، کاری در حدّ خطا و گناه انجام داده است. در واقع زن وقتی فدیه می‌دهد و مرد را برای جدایی ترغیب می‌کند، پس در از بین بردن آن امر مستحب، با مرد مشارکت می‌نماید. و گاهی با اظهار ناخشنودی از مرد، او را مجبور به طلاق می‌کند. پس با دادن فدیه از زن، رفع گناه می‌شود. نکته‌ای را فاضل مقداد اشاره می‌کند که بسیار دقیق است؛ اگر خود مرد سبب ناخشنودی زن از

^۱ - سوره مبارکه الرحمن، آیه شریفه ۲۲.

^۲ - فاضل مقداد، همان.

^۳ - همان.

همسرش شود، جایز نیست که فدیة را اخذ نماید، مثلاً در حقوق زن کوتاهی کند، تا زن از وی ناخشنود شود و بذل فدیة نماید.^۱ همچنین فاضل مقداد از «فِيمَا افْتَدَتْ بِه» استفاده می‌کند که دادن فدیة، از طرف شخص متبرّع (بطور مجانی) جایز نیست و دیگر اینکه حتماً باید فدیة معلوم باشد. چون در عقد معاوضه‌ای علم به عوضین است. و همچنین «فدیة» ملک خود زن می‌باشد، زیرا تصرف در ملک غیر جایز نیست.^۲

۵-۲-۳- نظر کاشف الغطاء: کاشف الغطاء در کتاب طلاقش، برای بذل فدیة از طرف شخص بیگانه و بطور متبرّع دو نظریه را ذکر می‌کند؛ قول اول این است که این موضوع خلاف اصل است و در این مورد آنچه نصوص قطعی از روایات به ما رسیده این است که بذل مال باید از جانب زن باشد و از خصوصیت مال خود زن این است که شخص و مال دیگری لحاظ نشود و خودش از اموال خودش با رضایت بذل فدیة نماید. چه اینکه بدون رضایت خلع واقع نمی‌شود و این با معاوضه بین زوج و زوجه حاصل است. از نظر کاشف الغطاء این نظر قوی است.^۳

برخی قائل به جواز بذل شخص متبرّع شده‌اند. زیرا اصل در خلع فدیة دادن است. پس جایز است که کسی از روی احسان و شفقت مالی را بصورت جعالة یا صلح به زوج بدهد تا به طلاق راضی شود. بنابر نظر ایشان در صورتی که شخص متبرّع ضمانت مال فدیة را بنماید، این طلاق دیگر خلع نیست، بلکه طلاق رجعی است که باید در آن صلح شرط شود که رجوعی در کار نباشد تا به منزله بائن گردد. اما کاشف الغطاء قائل است اگر این طلاق به لفظ خلع انشاء شود، فاسد است. و اگر به صیغه طلاق باشد، طلاق مطلق است. اگر شخص بیگانه بدون اجازه از طرف زن به شوهر بگوید: زنت را به خلع طلاق بده و من

^۱ _ همان.

^۲ _ همان..

^۳ _ کاشف الغطاء، نجفی محمد حسین بن جعفر، انوار الفقاهه، کتاب طلاق، ص ۹۰.

ضامن بذل آن هستم و شوهر نیز صیغه خلع جاری کند، باطل است. اما اگر به لفظ طلاق انشاء کند، طلاقش صحیح است.^۱

۵-۲-۴- مسالک الافهام: فاضل کاظمی می‌گوید ظاهر آیه بیانگر این است که زن فدیة را بخاطر رهایی از مشقت حاصله از زندگی پر از مشکلاتش می‌دهد. و ظاهر آیه دلالت می‌کند که خلع بدون کراهت و سردی عاطفی بین زوجین واقع نمی‌شود. و موید این مطلب، فرموده پیامبر اکرم (ص) است که «اگر زنی بدون مشکل از شوهرش درخواست طلاق کند، بوی بهشت بر او حرام می‌گردد.»^۲

صاحب مسالک قائل است که مقتضای آیه شریفه جواز گرفتن فدیة، با ترس از عدم اقامه حدود الهی، از جانب دو طرف می‌باشد. بدین صورت که هر کدام از زوجین کراهتی از دیگری داشته باشند می‌توانند، اخذ به فدیة کنند. اما ظاهر روایات و اقوال فقهای امامیه، اخذ طرفینی را در مبارات جایز می‌داند. و در خلع چنین شرطی نیست. زوج در خلع می‌تواند بیشتر از آنچه مهریه داده بستاند، اما در مبارات نمی‌تواند.^۳

۵-۲-۴- زبده البیان: مقدس اردبیلی می‌گوید اگر زوجین گمان کنند که حدود الهی ترک می‌شود. و نیز حقوق زناشویی پایمال می‌شود، به اینکه زن ناشزه شود، یا بد اخلاق شود، یا به همراه نشوز از خودش بغض نشان دهد، در اینجا ترس از اینکه این بغض و کینه او ا به هلاکت برساند وجود دارد و گناهی بر او نیست که عوض طلاق را بدهد و خودش را از مرگ نجات دهد.^۴

^۱ _ همان.

^۲ _ حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۲۸۳.

^۳ _ کاظمی، مسالک الافهام، ج ۴، صص ۸۸ - ۸۹.

^۴ _ مقدس اردبیلی، زبده البیان، ص ۶۰۶.

۶- مقایسه و جمع بندی:

برخلاف نظر اکثر فقهای عامه که طلاق خلع را در کراهت و غیر کراهت زن جایز می‌دانند، چرا که مالک نفس خودش است. اما ابوبکر جصاص، همانند فقهای امامیه و نیز فاضل مقداد فقط در صورت کراهت زوجه و گمان اینکه حدود الهی زیر پا گذاشته شود، خلع را جایز می‌داند. در مورد بذل فدیة نیز به همانند فاضل قائل به اطلاق است و حدّ معینی تعیین ننموده و مراد از بذل، در عوض رهایی زن از قید زوجیت است. و طبق نظر هر دو بزرگوار، بعد از انشای لفظ طلاق خلع، جدایی به طلاق بائن حاصل می‌شود.

۶-۱- روش شناسی: جصاص به ظاهر آیه و قیاس اولویت و روایات رسیده در باب خلع تمسک کرده است. و فاضل مقداد نیز به ظاهر آیه و شهرت فتوایی عمل کرده است.

آیه دوم: نساء / ۱۹

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِيَتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ»

۱- ترجمه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای شما حلال نیست که از زنان، از روی اکراه ارث ببرید و آنان را تحت فشار قرار دهید تا قسمتی از آنچه را که به آنها داده‌اید (از مهر) تملک کنید. مگر اینکه آنها عمل زشت آشکاری را انجام داده باشند»

۲- مفردات:

۲-۱- ترثوا: فعل مضارع از ریشه «ارث» به چیزی اطلاق می‌شود که بعد از درگذشتن کسی، برای دیگران می‌ماند.^۱ و مراد از آن در آیه نهی از به ارث بردن زنان اموات است.^۲

۲-۲- کرها: به معنای (۱) عدم تمایل به چیزی^۳. (۲) اجبار کسی به انجام کاری که به آن راضی نیست.^۴

۳- قرائت:

شیخ طوسی در تبیان نقل می‌کند که عبدالله «ولا أن تعضلوهن» قرائت کرده است.^۵

و نیز قرطبی قرائت حمزه و کسائی را برای «کرها» به ضم کاف بیان کرده است.^۶

۴- شأن نزول:

ابوبکر اصفهانی با اسناد از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: در جاهلیت وراثت متوفی به ازدواج با زن متوفی حق تقدم داشتند و یا اگر دلشان می‌خواست شوهرش می‌دادند و

^۱ _ فراهیدی، کتاب العین، ج ۸، ص ۲۳۴؛ جوهری، الصحاح، ج ۱، ص ۲۷۲؛ حمیری، شمس العلوم، ج

۱، ص ۲۲۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۰.

^۲ _ طبرسی، همان؛ قرطبی، همان؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۴۹۰.

^۳ _ قرطبی، همان؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۲، ص ۴۵۰؛ مشکینی، مصطلحات الفقه، ص ۸۳.

^۴ _ حمیری، پیشین، ج ۹، ص ۵۷۹۵؛ قرطبی، همان؛ آلوسی، همان؛ مشکینی، همان؛ کاشف الغطاء، تحریر

المجلة، ج ۲، ص ۱۵۶؛ سعدی، ابوحیب، القاموس الفقہی، ص ۳۱۷.

^۵ _ طوسی، محمد بن حسن، التبیان، ج ۳، ص ۱۵۱؛ راوندی، فقه القرآن، ج ۲، ص ۱۸۴.

^۶ _ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۵، ص ۹۵.

اگر دلشان نمی‌خواست، نمی‌دادند و خاندان زن در این مورد اختیاری نداشتند و آیه فوق در منع این رسم جاهلی نازل گردید.^۱

به گفته مفسران، بین اهل مدینه در جاهلیت و اوایل اسلام، رسم بود که چون مردی می‌مرد و زنی به جای می‌گذاشت، ناپسری آن مرد، یا مرد دیگری از خویشان متوفی می‌آمد و جامه‌ای بر سر زن می‌انداخت و بدین گونه در باب ازدواج، صاحب اختیار آن زن می‌شد. اگر دلش می‌خواست با آن زن بدون کابین یا همان کابین قبلی ازدواج می‌کرد و یا او را شوهر می‌داد و کابینش را می‌گرفت و بدو نمی‌داد و یا آنقدر اذیتش می‌کرد تا زن، خودش را به بهای سهم الارث میت باز خرد، و یا زن را نگه می‌داشت تا بمیرد و ارثش را بخورد. ابوقیس بن اسلت انصاری مُرد و زنی به نام کبیشه بنت معن انصاری به جای گذاشت. ناپسری زن به نام حصن برخاست و جامه بر زن افکند و بدین گونه صاحب اختیار نکاح زن شد اما بدو نزدیکی نکرد و خرجی نداد و او را زیر فشار گذاشته بود تا به مال خویش، خودش را باز خرد. کبیشه نزد پیغمبر (ص) رفت و داستان را گفت. پیغمبر (ص) فرمود: در خانه‌ات باش تا حکم خدا درباره تو بیاید.

راوی گوید: کبیشه بازگشت و برخی از زنان مدینه مطلع شده، نزد رسول الله (ص) رفته و گفتند: وضع ما نیز شبیه کبیشه است. با این تفاوت که پسر عموهای ما صاحب اختیار نکاح ما شده‌اند. و آیه مورد بحث برای حل این مشکل نازل گردید.^۲

حسن و مجاهد گفتند: اگر مردی در دوران جاهلیت می‌مرد. همسر او همانند اموالش جزو ماترک او محسوب می‌شد. و به ارث برده می‌شد. پس اگر می‌خواستند با همان مهریه و صداق قبلی او را به عقد خود در می‌آوردند. و اگر می‌خواستند، او را برای خود عقد

^۱ _ واحدی، اسباب النزول، صص ۱۵۰ - ۱۵۱؛ ابن عربی، ج ۱، ص ۳۶۱.

^۲ _ أبو داوود، سلیمان بن أشعث، سنن أبي داوود، ج ۱، صص ۵۲۰-۵۲۵؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۳۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۷ ص ۱۳۸؛ مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل، ج ۱، ص ۳۶۴.

می‌کردند و صداقتش را نمی‌دادند. مجاهد همین قول را با یک اضافه و آن اینکه اگر آن زن فرزند پسر نداشت، نقل کرده است.^۱

۵- تفسیر و اهم نکات:

۵-۱- تفسیر و نکات عبارت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ

كُرْهًا»

۵-۱-۱- احکام القرآن: جصاص برای توضیح فراز ابتدایی آیه، روایتی را از شیبانی از عکرمه و او از ابن عباس نقل می‌کند که در زمان قبل از اسلام چنین رسمی داشتند که اگر مردی می‌مرد، حق با اولیاء میت بود نسبت به ولایت زن میت که اگر خواستند با او ازدواج کنند. و اگر نخواستند با او ازدواج نکنند، چه یک نفر از آنها و چه جمع آنها و چه زن راضی باشد و چه ناراضی باشد. پس این آیه در مذمت این عمل نازل شد. خداوند با این نهی مانع از به ارث بردن زنان چنانچه از آداب جاهلیت شمرده می‌شد، گردید.^۲

۵-۱-۲- نظر مقاتل: مقاتل بن سلیمان در تفسیر این بخش می‌گوید، خداوند امر فرموده که زنان را به رضایت خودشان به ازدواج در بیاورید. کسی نباید ادعای ولایت زنی که شوهرش فوت کرده کند، و خود را نسبت به او دارای حق بداند.^۳

۵-۱-۳- نظر شیخ طبرسی: شیخ طبرسی می‌گوید، خداوند مردان مؤمن را نهی فرموده است که زنان را به ارث نبرید و با عدم رضایتشان با آنها نکاح نکنید. ایشان دو قول دیگر

^۱ _ جصاص، احکام القرآن، ج ۳ ص ۴۶.

^۲ _ همان.

^۳ _ مقاتل بن سلیمان، همان.

مطرح شده در این رابطه را بیان می‌کند که نیکو است. گفته شده است: یعنی حق ندارید آنها را بخاطر طمعی که در میراث آنان دارید، زندانی کنید. و نیز گفته شده است: یعنی حق ندارید با آنها بد رفتاری کنید که مالشان را به شما دهند، یا مهرشان را به شما ببخشند، یا بمیرند و از آنها ارث ببرید.^۱

۵-۱-۴- نظر راوندی: او در فقه القرآن، نظر امام باقر (ع) را ذکر می‌کند، که فرمودند مردان در زمان جاهلیت بدون دلیل زنان را که به آنان نیازی نداشتند، حبس می‌کردند تا بمیرند، و از آنان ارث ببرند.^۲

۵-۱-۵- تفسیر قمی: قمی می‌گوید خداوند عمل زشت جاهلیت که زنان را بعد از نکاح حبس می‌کردند و به آنان سخت می‌گرفتند، تا جایی که زن راضی شود برای طلاقش هر چه دارد به شوهرش بدهد، نهی فرمود.^۳

۵-۱-۶- کنزالعرفان: اما فاضل مقداد در توضیح ابتدای آیه می‌گوید: نهی خداوند از نگه داشتن زن، در صورتی است که زوج به منظور ضرر زدن به وی، حقوقش را رعایت نکند تا زمانی که زن بمیرد و مرد وارث او گردد. بنابراین نصب «کرها» بنا بر حالت است و معنای آن چنین می‌شود: «در حالی که آن زنان از این امر ناخشنودند»، که مصدر به معنای حال آمده است.^۴

گفته شده است: وقتی مردی که دارای همسر بود، فوت می‌کرد و فامیلی از قبیله پدر یا برادر یا خویشاوند دیگری داشت، آن فامیل لباس خود را بر روی آن زن می‌انداخت و

^۱ _ طبرسی، همان، ج ۳، ص ۴۰.

^۲ _ راوندی، فقه القرآن، ج ۲، ص ۱۸۳.

^۳ _ قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۳.

^۴ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۸۷.

می‌گفت: من از هر کس دیگری به او سزاوارترم، که گفته شد: «لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا
النِّسَاءَ كَرِهًا» یعنی: «از آنها به این روش ارث، نگیرید چنان که ارثیه‌ها را به دست
می‌آوردید، در حالی که خود زنان نیز از این کار، ناراضی می‌باشند». فاضل مقداد این معنا را
بر طبق قرائت «کرها» با فتح کاف بیان می‌کند. اما اگر «کرها» با ضم کاف قرائت شود،
معنای آن این است: «در حالی که آنها به این کار وادار می‌شوند». پس طبق معنای اول
(کرها) خود زن، موروث است و طبق معنای دوم (کرها) اموال زن به ارث می‌رسد.^۱

برخی نیز گفته‌اند: مخاطب آیه، اولیا و اقربای زن است، زیرا آنها زن را از ازدواج منع
می‌کنند. تا اموال وی، بدون هیچ شریکی، ملک آنان شود.^۲

۲-۵- تفسیر و نکات عبارت: «وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ»؛

۲-۵-۱- احکام القرآن: جصاص برای توضیح این فراز از آیه نیز روایتی را ذکر می‌کند.
زهری می‌گوید: در زمان قبل از اسلام رسمی ناپسند وجود داشت که زن را در زمان‌هایی
که به او احتیاج نداشتند حبس می‌کردند تا اینکه بمیرد. و خداوند با بیان «وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ
لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ» از این عمل ناپسند نهی فرمود.^۳

جصاص می‌گوید برای معنی «وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ» چهار نظر از گذشتگان وجود دارد؛

۲-۵-۱-۱- نظر ابن عباس: ابن عباس و قتاده و سدّی و ضحاک، مخاطب نهی خداوند
را زوج می‌دانند. بنابراین خداوند امر فرموده به شوهران که اگر در زن نیازی برای خود

^۱ _ همان.

^۲ _ همان

^۳ _ جصاص، احکام القرآن، ج ۳، ص ۴۶.

نمی‌بینید، وعلاقه ای به او ندارید، تکلیفش را معلوم کنید و او را به زور و فشار نگه ندارید بگونه ای که بخشی از اموال زن را بستانید و باید راه را برای زندگی و ازدواج مجدد زن باز کنید.^۱

۵-۲-۱-۲- نظر حسن بن صالح: وی خطاب آیه را به ورثه میّت می‌داند که نهی شده‌اند از منع کردن همسر وی از ازدواج، همانطور که اهل جاهلیت این کار را می‌کردند.^۲

۵-۲-۱-۳- نظر مجاهد: مجاهد قائل است مخاطب نهی خداوند ولیّ زن است، که همان شوهر اوست و نهی شده است از اینکه از او دوری گزیند.^۳

۵-۲-۱-۴- نظر ابن زید: او مخاطب نهی خداوند را مطلق می‌داند. یعنی به طور کلی هرکس که مانع ازدواج زن می‌شود. همانگونه که قریش این کار را می‌کردند. در جاهلیت رسم بود که مرد، زنی را به همسری می‌گرفت. آنگاه اگر او را موافق خود نمی‌دید. از او جدا می‌شد. اما به صورتی که زن نمی‌توانست مجدداً ازدواج کند. مگر با اجازه شوهر اول. و برای این کار از زن شهادت می‌گرفت و نیز کتبی امضا می‌گرفت که اگر خواستگاری برایش آمد، باید چیزی به شوهر اول بدهد یا زمینی را به او هدیه کند. در غیر اینصورت مانع ازدواج زن می‌شد. و خداوند از چنین عملی نهی فرمود.^۴

جصاص قول ابن عباس را از همه اقوال نیکوتر می‌داند. چرا که خداوند می‌فرماید:

«لَتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ» و آنچه که خداوند بعد از آن فرموده دلالت بر آن دارد. چرا

که منظور از «لَتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ» همان مهریه است. چنان که به آنان اهانت

^۱ _ همان.

^۲ _ همان.

^۳ _ همان.

^۴ _ همان، ج ۳، ص ۴۷.

می‌کردند یا از زنانشان دوری می‌کردند، تا اینکه مهریه‌شان را ببخشند. یا بخشی از آن را تصرف نمایند.^۱

۵-۲-۲- التبیان: شیخ طوسی همین اقوال را ذکر کرده و قول اول را که همان نظر ابن عباس می‌باشد اظهر می‌داند.^۲

۵-۲-۳- مسالک الافهام: فاضل کاظمی در تفسیر این بخش بیان می‌کند که مخاطب خداوند در این نهی، شوهران می‌باشند که مانع حقوق همسرانشان نشوند. مانند پرداخت نکردن نفقه، ندادن مهریه. و نیز خداوند می‌فرماید: اگر تمایلی به همسران ندارید، با سوء خلق و بد رفتاری بر او سخت نگیرید، تا مجبورشان کنید بخاطر رهایی از بند زوجیت، فدیة بپردازند.^۳

این برداشت و تفسیر، قول اکثر مفسران شیعه و سنی است.^۴

۵-۲-۴- کنزالعرفان: «وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ» یعنی: «آن‌ها را نزد خودتان حبس نکنید، البته نه به خاطر اشتیاق به آنان، بلکه به منظور اضرار به آنها، تا اینکه زن تمام یا قسمتی از مهریه خود را ببخشد و ظاهر آن دلالت بر قول ابن مسیب می‌کند.^۵

^۱ _ جصاص، همان، ج ۳، ص ۴۷.

^۲ _ طوسی، التبیان، ج ۳ ص ۱۸۷.

^۳ _ کاظمی، مسالک الافهام، ج ۴، ص ۹۱.

^۴ _ فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص ۱۲؛ بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر

القرآن، ج ۱، ص ۵۸۸؛ ابن عربی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۳۶۱؛ بیضاوی، انوارالتنزیل، ج ۲، ص ۶۶؛

طوسی، التبیان، ج ۳، ص ۱۴۹؛ حسینی شیرازی، تبیین القرآن، ص ۹۱؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج

۱، ص ۴۳۴؛ قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۳.

^۵ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۸۷.

۳-۵- تفسیر و نکات عبارت: «إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ»؛

۳-۵-۱- احکام القرآن: جصاص می‌گوید فاحشه آشکار در بین فقها تعابیر گوناگون دارد. از جمله؛

۳-۵-۱-۱- حسن و أبو قلابه و سدّی می‌گویند: مراد از فاحشه آشکار زنا می‌باشد. اگر زن مرتکب آن شود، یا بگونه‌ای باشد که مرد به همسرش شک کند، مهریه زن بر مرد حلال می‌شود.^۱

۳-۵-۱-۲- ابن عباس و ضحاک و قتاده می‌گویند: مراد از فاحشه آشکار نشوز زن است. پس هرگاه زن ناشزه شد، مرد می‌تواند از زن فدیّه بگیرد.^۲

۳-۵-۱-۳- ابن سیرین و ابو قلابه می‌گویند: بر مرد حلال نمی‌شود که از همسرش فدیّه بگیرد، مگر اینکه مردی غریبه را بر روی شکم او ببیند.^۳

اما جصاص معتقد است که لفظ فاحشه بر بسیاری از مصادیق گناه صدق می‌کند. و اختصاص آن بر زنا صحیح نیست. چرا که روایت شده است که خروج زن از منزل بدون اذن شوهرش فاحشه است و نیز آزار بستگان شوهر فاحشه است. پس تمامی معانی و مقاصدی که مفسران درباره فاحشه ذکر کرده‌اند، بر آن صدق می‌کند و مرجحی ندارد.^۴

^۱ - قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۵، ص ۹۵.

^۲ - جصاص، همان، ج ۳، ص ۴۷.

^۳ - قرطبی، همان.

^۴ - جصاص، همان، ج ۳، ص ۶۴.

۵-۳-۲- **نظر مقاتل:** او نیز مانند ابن عباس مراد از فاحشه آشکار را گناه آشکار مانند نشوز می‌داند، که اخذ فدیة را برای شوهر مباح می‌گرداند.^۱

۵-۳-۳- **نظر شهید ثانی:** شهید ثانی نیز می‌فرماید: اگر زن مرتکب زنا شد، بدلیل اینکه حدود الهی را اقامه نمی‌کند، و فراش مرد را فاسد می‌کند، مرد می‌تواند فدیة بگیرد.^۲

۵-۳-۴- **نظر فخرالمحققین:** ایشان در کتاب *ایضاح الفوائد* می‌فرماید زن مطلقه، در صورت ارتکاب زنا، عضل و حبس خود را مباح می‌کند. زیرا فراش شوهرش را فاسد نموده و احتمال وجود فرزندی از غیر، ثابت می‌باشد. لذا خداوند آن را استثنا فرموده است.^۳

۵-۳-۵- **نظر بحرانی:** علامه بحرانی در تفسیر فاحشه مبینة، که حکم آن از نهی استثنا شده است، می‌گوید: منظور هر عملی است که موجب حدّ شرعی می‌شود. و گفته شده است: هر معصیتی فاحشه است، هرچند موجب حد نشود. دلیل آن هم روایت مرسلی است از امام باقر (ع) که فرموده‌اند: «این استثنا، برای همه معاصی نازل شده است.»^۴

۵-۳-۶- **نظر صاحب جواهر:** ایشان نیز به دلیل روایت امام باقر (ع) قول صحیح در فاحشه مبینة را «انجام هر عملی که معصیت تلقی شود» بیان می‌کند.^۵

^۱ _ مقاتل بن سلیمان، *تفسیر مقاتل*، ج ۱، ص ۳۶۴.

^۲ _ شهید ثانی، *الروضه البهیة*، ج ۲، ص ۱۶۶.

^۳ _ فخرالمحققین حلی، *ایضاح الفوائد*، ج ۳، ص ۳۷۷.

^۴ _ بحرانی، *أنوار اللوامع*، ج ۱۰، قسم ۱، ص ۳۶۹.

^۵ _ صاحب الجواهر، *جواهر الکلام*، ج ۳۳، ص ۶۰.

۵-۳-۷- کنزالعرفان: فاضل مقداد قائل است خداوند یک مورد را از حکم تحریم عضل زنان استثنا فرموده است و آن اینکه زن را تنها با وجود انجام فاحشه می‌توان، عضل و حبس نمود. وی فاحشه را زنا می‌داند. پس وقتی این عمل ثابت شد، شرعاً جائز است او را حبس نموده و به او صدمه رساند تا خود را فدیة نماید و قتاده گفته است: این حکم با وجود آیات وجوب حد و تازیانه نسخ شده است.^۱

۶- مقایسه و جمع بندی:

پس از مشاهده و بررسی نظریات مفسران شیعه و سنی در تفسیر این آیه شریفه، به این نتیجه می‌رسیم که مراد خداوند از بیان ابتدای آیه، نکوهش و الغای رسم ناپسند جاهلی، نسبت به ماترک محسوب کردن زنان پس از فوت شوهرانشان بوده است.

اما در ادامه خداوند از سوء معاشرت با زنان نهی می‌فرماید. بگونه ای که نباید آنان را تحت فشار قرار داده و مانع حقوق آنان شویم، تا آنان را مجبور کنیم مهرشان را ببخشند یا بیشتر از آن را فدیة دهند تا بتوانند خود را خلاصی بخشند. البته این نهی خداوند با یک استثنا برداشت می‌شود. و آن اینکه اگر زن گناه آشکاری مرتکب شود، می‌توان بر او سخت گرفت و فدیة گرفت. طبق صحیح‌ترین نظر، فاحشه میبینه ای که در آیه آمده، تنها بر زنا صدق می‌کند. زیرا در غیر زنا مرد حق ندارد بر همسرش سخت بگیرد و او را حبس نماید.

۶-۱- روش شناسی: جصاص در تفسیر خود از عمومات و اطلاق الفاظ آیه و روایات رسیده در باب خلع، برای تفسیر خود بهره جسته است. و فاضل مقداد با استفاده از ظهورات الفاظ به تفسیر آیه شریفه پرداخته است.

^۲ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۸۷.

فصل چهارم: ایلاء و ظهار

مبحث اول: ایلاء

بقره / ۲۲۶ و ۲۲۷

مبحث دوم: ظهار

مجادله / ۱ - ۴

مبحث اول: ایلاء

آیه اول و دوم: بقره / ۲۲۶ و ۲۲۷

«لِّلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَأَوْ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٢٦﴾ وَ
إِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٢٧﴾»؛

۱- ترجمه:

«کسانی که زنان خود را ایلاء می‌کنند یعنی سوگند یاد می‌کنند که با آنها آمیزش جنسی
نمایند حق دارند چهار ماه انتظار بکشند، اگر در این مدت بازگشت کنند (چیزی بر آنها
نیست زیرا) خداوند آمرزنده و مهربان است و اگر تصمیم به جدائی گرفتند، خداوند شنوا و
دانا است».

۲- مفردات:

۱-۲- **يؤلّون**: فعل مضارع، جمع مذکر غائب به معنای «قسم می‌خورند» و مصدر این فعل
«ایلاء» است، به معنای سوگند خوردن^۱. و در شرع مقدس این لغت اختصاص یافته بر
سوگندی که مرد برای ترک جماع و نزدیکی با همسرش یاد می‌کند.^۲

^۱ _ کاشانی، *زبدة التفاسیر*، ج ۱، ص ۳۵۸؛ مقدس اردبیلی، *زبدة البیان*، ص ۶۱۱؛ فخرالدین رازی،
مفاتیح الغیب، ج ۶، ص ۴۲۹؛ قرشی، *قاموس قرآن*، ج ۱، ص ۱۰۴؛ طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۲، ص
۵۶۹؛ کاظمی، *مسالك الافهام*، ج ۴، ص ۱۰۷؛ مشکینی، *مصطلحات الفقه*، ص ۹۸؛ سعدی، ابوحیب،
القاموس الفقهي، ص ۲۳؛ محمود، عبدالرحمن، *معجم المصطلحات*، ج ۱، ص ۳۴۳.
^۲ _ سعدی، ابوحیب، همان؛ محمود، عبدالرحمن، همان؛ قرشی، همان؛ کاشانی، همان؛ مقدس اردبیلی،
همان؛ کاظمی، همان.

۲-۲- فاؤوا: فعل ماضی، جمع مذکر غائب به معنای «بازگشتند» از «فیء» به معنای بازگشت به چیزی که قبلاً بوده است.^۱ به سایه بعد از زوال ظهر نیز گفته می‌شود.^۲ (زیرا خورشید، از مشرق به مغرب بر می‌گردد). و نیز به معنای غنیمت‌های بدست آمده از مشرکان می‌باشد.^۳ به معنای کسی که زود غضب خود را فرو می‌خورد و به حالت اول بر می‌گردد.^۴

۲-۳- عزموا: تصمیم گرفتند- از عزم به معنای قصد و «عزائم قرآن» آیاتی است که بر دردمندان خوانده می‌شود تا بهبودی و شفا یابند.^۵

۳-قرائت:

از عبدالله ابن مسعود «آلو من نسائهم» و «فإن فاؤوا فیهن» روایت شده است.^۶ و از ابی بن کعب و عبدالله ابن عباس «یقسمون من نسائهم» روایت شده است.^۱

^۱ ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۱، ص ۱۲۶؛ طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۲، ص ۵۶۹؛ سائیس، تفسیر آیات الاحکام، ص ۱۴۷؛ مرتضی زبیدی، *تاج العروس*، ج ۱، ص ۲۱۶.

^۲ قنوجی، *نیل المرام*، ص ۷۸؛ خطیب، *تفسیر القرآن للقرآن*، ج ۱۴، ص ۸۵۶؛

^۳ طبرسی، همان؛ طوسی، *التبیان*، ج ۲، ص ۲۳۳؛ خطیب، *عبدالکریم*، همان؛ عاملی، *تفسیر عاملی*، ج ۱، ص ۴۳۴؛ ابن منظور، همان.

^۴ فخرالدین رازی، *مفاتیح الغیب*، ج ۶، ص ۴۲۹.

^۵ طبرسی، همان؛ فاضل مقداد، *کنز العرفان*، ج ۲، ص ۲۹۳.

^۶ زمخشری، *الکشاف*، ج ۱، ص ۲۶۸؛ فخرالدین رازی، همان؛ ابیاری ابراهیم، *الموسوعة القرآنیة*، ج ۵، ص ۱۰۲؛

۴- شأن نزول:

محمد بن یونس بن فضل از محمد بن یعقوب و او از ابراهیم بن مرزوق و او از مسلم بن ابراهیم و او از حارث بن عبید و او از عامر احوال، از عطا، از ابن عباس، روایتی برای ما نقل کرد و گفت: ابن عباس گوید: ایلاء اهل جاهلیت یک سال یا دو سال و یا بیشتر از آن بود، پس خداوند آنرا چهار ماه قرار داد. بنابر این، کسی که سوگند او از چهار ماه کمتر باشد، ایلاء نیست.^۲

سعید بن مسیب گوید: ایلاء از ضرر و ضرار اهل جاهلیت است به این معنی که اگر مردی زن خود را نمی‌خواست و حاضر هم نبود که او را طلاق گوید و به ازدواج دیگری در آید، سوگند یاد می‌کرد که هرگز با او نزدیکی نکند و همینطور آن زن را باز می‌گذاشت و آن زن در حقیقت نه بیوه بود و نه شوهر مرده. خداوند تعالی این آیه را نازل کرد «لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ...»^۳.

۵- تفسیر و اهم نکات:

۵-۱- تفسیر و نکات عبارت: «لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ»

^۱ زمخشری، همان؛ فخرالدین رازی، همان؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۱، ص ۵۲۲؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۷۰؛ ثعلبی نیشابوری، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۶۸؛ ابوالفتح رازی، روض الجنان، ج ۳، ص ۲۵۵؛ ابیاری، ابراهیم، همان؛
^۲ واحدی، اسباب نزول القرآن، ج ۱، صص ۸۰-۸۱.
^۳ جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۴۴؛ اسلامی، شأن نزول آیات، ص ۸۷؛ فخرالدین رازی، همان؛ ابن عطیه اندلسی، المحرر الوجیز، ج ۱، ص ۳۰۲؛ ثعلبی نیشابوری، همان.

۵-۱-۱- احکام القرآن: جصاص می‌گوید ایلاء در لغت، همان سوگند است. که بعد از گذشت چهار ماه موجب طلاق می‌شود

۵-۱-۲- نظر شافعی: شافعی قائل است که سوگند فقط به لفظ جلاله «الله» صحیح است.^۱

۵-۱-۳- نظر ابوحنیفه: ابوحنیفه سوگند ایلاء را به هر اسمی از اسماء خداوند صحیح می‌داند.^۲ اگر مرد بگوید: فلان عضو زخم را ترک کردم، نیز همین حکم را دارد.^۳

ابوبکر جصاص اختلاف روایات راجع به اینکه در چه صورت سوگندی که مرد بر زبان جاری می‌کند، ایلاء محسوب می‌شود، ذکر می‌کند؛

از حضرت علی (علیه السلام) و ابن عباس و عطاء روایت شده که اگر مرد به خاطر رضاع قسم بخورد که هرگز با همسرش نزدیکی نمی‌کند، ایلاء نیست. اما اگر سوگند او از روی غضب و بخاطر آزار و اذیت زن باشد، ایلاء است.^۴

^۱ اندلسی، البحر المحيط، ج ۲، ص ۴۴۷؛ ابن عربی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۷۷؛ ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، متشابه القرآن و مختلفه، ج ۲، ص ۱۹۷.

^۲ اندلسی، همان، ص ۴۴۸؛ نیشابوری، غرائب القرآن، ج ۱، ص ۶۲۱؛ رشیدالدین میبدی، احمد بن ابی سعد، کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۱، ص ۶۰۷.

^۳ جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۴۴.

^۴ جصاص، همان؛ اندلسی، همان، ج ۲، ص ۴۴۶؛ حائری تهرانی، میرسید علی، مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، ج ۲، ص ۶۸؛ ابن عطیه اندلسی، المحرر الوجیز، ج ۱، ص ۳۰۲؛ قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التاویل، ج ۲، ص ۱۳۱؛ ابن شهر آشوب، همان، ج ۲، ص ۱۹۸.

از ابن عباس روایت دیگری نیز آمده که قسم خوردن در هر حالی بر ترک جماع ایلاء محسوب می‌شود. و فرقی بین رضاع و غضب نیست. و این رأی ابراهیم و ابن سیرین و شعبی نیز می‌باشد.^۱

سعید بن مسیب قائل است که در جماع و امور مانند آن اگر شوهر قسم بخورد که با زنش تکلم نمی‌کند، ایلاء است.^۲

ابن عمر گفته است: اگر مرد همسرش را ترک کند، ایلاء است. او سوگند را در ایلاء معتبر نمی‌داند.^۳

اما جصاص مطابق نظر حضرت علی (ع) و ابن عباس در روایت اول، بین قسم خوردن بر ترک جماع با نیت آزار زن و سوگند خوردن بدون قصد اذیت او فرق قائل می‌شود. برای اینکه نزدیکی و جماع و مطالبه آن را حق زن می‌داند. و مرد نمی‌تواند او را از این حقیقت محروم و ممنوع کند. و در صورت قسم خوردن بر ترک نزدیکی، ایلاء محسوب می‌شود، تا اینکه زن را به حقیقت برساند. اگرچه که وظیفه مرد این است که یا زن را به نیکی نگه دارد و یا به نیکی از او جدا شود.^۴ اما اگر مرد نیت خیر و اصلاح برای ترک جماع داشته باشد، به اینکه مثلاً شیرخواره داشته باشد و برای اینکه به کودک ضرری نرسد، قسم برای ترک جماع بخورد، در اینجا نیت مرد مانع زن از حقیقت نیست^۵ و مصداق إمساک کننده به غیر معروف نیست و لازم نیست به نیکی از او جدا شود و به سوگندش حکم جدایی تعلق نمی‌گیرد.^۶

^۱ _ ابن عطیه اندلسی، همان؛ قاسمی، همان.

^۲ _ جصاص، همان.

^۳ _ همان، ج ۲، ص ۴۵

^۴ _ همان.

^۵ _ علم الهدی، الانتصار، ص ۳۲۸.

^۶ _ جصاص، همان؛ ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۴۱۲.

۵-۱-۴- **کنزالعرفان:** از نظر فاضل مقداد ایلاء، یعنی اینکه شوهر به خداوند سوگند بخورد، آمیزش با زن خود را که با عقد دائم به ازدواج خود درآورده است، به خاطر ضرر زدن به او ترک نماید، خواه این ترک بطور مطلق ذکر شود و خواه با قید «أبدا» و خواه به قید مدتی بیش از چهار ماه و یا مضاف به انجام فعلی، که قطعاً یا ظناً در کمتر از چهار ماه، به وقوع نمی‌پیوندد.^۱

با شرح و توضیح فاضل مقداد، اگر ایلاء چنین واقع شود در صورتی که زن صبر نماید، هیچ حرفی نیست، وگرنه مسئله خود را با حاکم در میان می‌گذارد تا اینکه زوج را امر به کفاره و رجوع بکند، حال اگر زوج امتناع نماید چهار ماه به او فرصت می‌دهد پس او را ملزم به طلاق یا رجوع و کفاره می‌کند، باز هم اگر از هر دو امتناع کرد، حاکم، زوج را حبس می‌کند و در خوردن و آشامیدن بر او سخت می‌گیرد تا اینکه یکی از آن دو را اختیار نماید.^۲ مستند این قول حدیث ابی بصیر از امام صادق (ع) می‌باشد.^۳

۵-۱-۵- **زبده البیان:** مقدس اردبیلی در زبده البیان می‌گوید که صیغه ایلاء این است که مرد بگوید: «والله إنني لا أقربك» و سپس در پی قسم اش ترک مقاربه کند و در صورت طرح شکایت زن به حاکم شرع، وی زوج را چهار ماه برای اختیار یکی از دو امر، امساک یا طلاق مهلت می‌دهد. مقدس اردبیلی فشار حاکم به شوهر را قائل نیست. و نیز در صورت امتناع شوهر از طلاق دادن او را حبس نمی‌کند و او را در خوردن و آشامیدن در تنگنا قرار نمی‌دهد.^۴

^۱ _ فاضل مقداد، **کنزالعرفان**، ج ۲، ص ۲۹۲.

^۲ _ فاضل مقداد، **همان**؛ ابوالفتوح رازی، **روض الجنان**، ج ۳، ص ۲۵۶؛ عاملی، تفسیر عاملی، ج ۱، ص ۴۳۵؛ قمی، **تفسیر قمی**، ج ۱، ص ۷۳.

^۳ _ مجلسی، **بحار الأنوار**، ج ۱۰۱، ص ۱۶۹.

^۴ _ مقدس اردبیلی، **زبده البیان**، ص ۶۱۱؛ مغنیه، **التفسیر المبین**، ص ۴۶.

۲-۵- تفسیر و نکات عبارت: «فَإِنْ فَاؤُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

۲-۵-۱- احکام القرآن: جصاص بیان می‌کند نزد همگان معلوم است که، مراد از فیء جماع است. و هیچ مخالفی در بین فقهاء ندارد. و نیز در مقدمه آیه فرموده است که ایلاء همان قسم بر ترک جماع است و غیر آن ایلاء نیست. و آنچه ابن عمر گفته است، مبنی بر اینکه هجران موجب طلاق است، قول شاذی است.^۱

۲-۵-۱-۱- بیان اختلاف درباره مدت زمان قسم بر ترک جماع توسط مرد که موجب ایلاء می‌شود؛

گروهی از جمله ابن عباس و سعید بن جبیر و عطاء گفته‌اند: اگر مرد قسم بخورد بر کمتر از چهارماه، سپس دوری او از همسرش بیشتر از چهارماه طول بکشد، و جماعی در کار نباشد، ایلاء نیست. و این قول را مالک و شافعی و اوزاعی برگزیده‌اند.^۲

برخلاف ابن عباس و تابعین او، از گروهی از جمله عبدالله بن مسعود و ابراهیم و حکم و قتاده و حماد و ابی سلیمان روایت شده است که در صورت فوق، ایلاء واقع می‌شود. و نیز اگر زوجه را ترک کند، طلاق بائن می‌شود.^۳

همچنین قول ابن شبرمه و حسن بن صالح است که اگر قسم بخورد که در این خانه با تو نزدیکی نمی‌کنم، ایلاء است. و اگر چهارماه به طول به انجامد، با ایلاء طلاق بائن می‌شود. و اگر در غیر آن خانه قبل از مدت ایلاء نزدیکی کند، ایلاء ساقط می‌شود.^۴

^۱ _ جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۴۸.

^۲ _ همان، ج ۲، ص ۴۹.

^۳ _ قنوجی، نیل المرام، ص ۷۸؛ بغدادی، لباب التاویل، ج ۱، ص ۱۵۸.

^۴ _ اندلسی، ابوحنیان، بحر المحيط، ج ۲، ص ۴۴۸.

جصاص می‌گوید ایلاء بدون قسم واقع نمی‌شود. اگر مرد بدون قسم خوردن ترک مجامعت کند، حکم ایلاء را ندارد. و اگر قسم بخورد به کمتر از چهارماه و مدت یادشده بگذرد و ترک مجامعت کرده باشد، در این صورت در مدت زمانی که باقیمانده تا چهارماه اگر همچنان ترک جماع کرده باشد، تاثیری در بائن شدن ندارد و حکم ایلاء به آن تعلق نمی‌گیرد. زیرا خداوند فرمود اگر قسم بر چهارماه بخورد، ایلاء و بائن است.^۱

۵-۲-۱-۲- بیان اختلاف در اینکه چهارماه داخل در حکم ایلاء است، یا باید سوگند بر بیشتر از چهارماه باشد؛

ابوحنیفه و زفر و ابویوسف و محمد و ثوری می‌گویند ایلاء واقع می‌شود و اگر در مدت چهارماه نزدیکی نکند طلاق بائن به ایلاء است.^۲ عطاء به روایت ابن عباس استناد کرده که ایلاء سنت جاهلیت بود و خداوند مدت چهارماه برای آن تعیین فرمود. پس هرکسی کمتر از چهار ماه قسم بخورد و دوری از جماع کند، ایلاء نیست.^۳ مالک و شافعی می‌گویند اگر قسم بخورد بر چهار ماه ایلاء نیست. بلکه باید بر بیشتر از آن قسم بخورد.^۴

جصاص می‌گوید قول مالک و شافعی، با ظاهر قرآن مخالفت می‌کند. و خداوند چهار ماه را برای کناره گرفتن از هسر معین فرمود. جصاص قائل است، هرکس تا قبل از چهار ماه بازگردد و با جماعش توبه کند، خداوند او را می‌بخشد. ولی هرکس که تا چهار ماه

^۱ _ جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۴۹.

^۲ _ اندلسی، همان، ج ۲، ص ۴۴۶؛ مظهري، التفسير المظهري، ج ۱، ص ۲۹۲.

^۳ _ جصاص، همان.

^۴ _ ابن ادریس شافعی، محمد، احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۳۱؛ ابن عربی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۷۹؛ طبری، کیهراسی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۴۸؛ ابن عجبیه، احمد بن احمد، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۱، ص ۲۵۵؛ اندلسی، البحر المحيط، ج ۲، ص ۴۴۶؛ مظهري، همان.

نزدیکی کردن را با سوگند خوردن ترک کند، برای او حکم طلاق بائن با ایلاء ثابت می‌شود. و فرقی بین چهارماه و بیشتر از آن نیست، به دلیل ظاهر کتاب.^۱

۵-۲-۲- کنزالعرفان: فاضل مقداد هم مانند جمهور مفسران و فقها مراد از «فئه» را جماع می‌داند، به شرطی که قادر بر جماع باشد و هیچ مانع شرعی یا عرفی نداشته باشد. اما اگر توانایی بر جماع نداشته یا مانع شرعی یا عرفی از جماع داشته باشد، در این صورت مراد از فئه اظهار عزم بر جماع خواهد بود. از اینکه مدت زمان تربص، چهار ماه ذکر شده است، استفاده می‌شود که ترک وطی در بیشتر از چهار ماه جایز نیست و الا نباید زن حق مرافعه و مراجعه به حاکم را داشته باشد.^۲

فاضل مقداد دلیل اینکه در انتهای آیه بعد «فئه» غفران و مغفرت آورده شده است، را این گونه بیان می‌کند که در ایلاء به سبب اضرار به زوجه، گناه و معصیت وجود دارد.^۳

۵-۲-۳- مسالک الافهام: فاضل جواد کاظمی در بیان ابتدای محاسبه چهار ماه، می‌گوید که از زمانی که زن نزد حاکم طرح شکایت می‌کند، محاسبه می‌شود. چنان که قول مشهور چنین است. پس اگر زن به وضع موجود رضایت دهد و درخواستی نداشته باشد، حاکم شرع به مسئله او ورود نخواهد کرد. تا اینکه خودش بخواهد و اقدام به مرافعه نزد حاکم شرع کند و مدت مذکور از غیبت شوهرش را ذکر کند. زیرا که محاسبه این زمان و مطالبه آن، حق زن است. اما بخاطر اصل عدم تسلط بر زوج، شوهر حبس نمی‌شود و تحت فشار قرار نمی‌گیرد.^۴

^۱ _ جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۴۶.

^۲ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۹۳.

^۳ _ همان.

^۴ _ علامه حلی، مختلف الشیعة، ج ۷، ص ۴۳۸؛ ابن ادریس حلی، السرائر، ج ۲، ص ۷۲۰؛ فخرالمحققین،

ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۴۲۴.

فاضل کاظمی قول دیگری مطرح می‌کند که دیگران به آن قائل‌اند و آن اینکه چهارماه انتظار از زمان شروع ایلاء محاسبه می‌شود. خواه زن نزد حاکم مرافعه کند یا نه. اما اگر زن درخواست ننماید، شوهر به چیزی ملزم نمی‌شود و در صورت درخواست زن، حاکم شوهر را بر طلاق یا رجوع ملزم می‌کند.^۱

قائلین این قول ظاهر آیه و اخبار وارده در این باب از جمله حسنه برید از امام صادق (علیه السلام)^۲ را مؤید قول خویش می‌دانند. در حسنه برید از قول امام صادق (علیه السلام) آمده است؛ حضرت فرمودند: «ایلاء واقع نمی‌شود مگر آنکه چهار ماه از دوری مرد از همسرش بگذرد و بعد از گذشت این مدت، یا رجوع می‌کند یا ملزم به طلاق می‌شود». اما فاضل کاظمی قول اول را مشهور می‌داند.^۳

۳-۵- بیان تفسیر و نکات عبارت آیه؛ «وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

۳-۵-۱- احکام القرآن: جصاص می‌گوید پیشینیان اختلاف کرده‌اند در اینکه اگر مرد بازننگشت، اراده طلاق کرده است یا نه؟ سه وجه وجود دارد؛ ابن عباس می‌گوید اراده طلاق پایان چهار ماه است. و این نظر ابن مسعود و زید بن ثابت و عثمان بن عفان هم است و گفتند که به یک طلاق بائن می‌شود.^۴

^۱ شیبانی، محمد بن حسن، نهج البیان عن کشف معانی القرآن، ج ۱، ص ۳۰۰؛ بحرانی، انوار اللوامع،

ج ۱، ص ۵۸؛ شهید ثانی، مسالک، ج ۱۰، ص ۱۳۷.

^۲ طوسی، الاستبصار، ج ۳، ص ۲۵۵؛ حدیث ۹۱۵؛ همو، تهذیب الأحکام، ج ۸، ص ۳، حدیث ۳.

^۳ کاظمی، مسالک الافهام، ج ۴، صص ۱۰۸ و ۱۰۹.

^۴ جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۵۱.

از حضرت علی (علیه السلام) و ابن عمر و ابی الدرداء روایت است که بعد از گذشت چهارماه متوقف می‌شود. اگر به نزد زنش بازگشت، که مراد از بازگشت همان وطی در قبل می‌باشد. و گرنه طلاقش می‌دهد. عایشه نیز همین نظر را دارد.^۱

نظر دیگر، قول سعید بن مسیب و سالم بن عبدالله و ابی بکر بن عبدالرحمن و زهری و عطاء و طاووس و اوزاعی است که گفتند: اگر چهارماه بگذرد، زن به طلاق رجعی جدا می‌شود.^۲

جصاص می‌گوید که اصحابش به سمت قول ابن عباس گرویدند. و قائل شدند که اگر چهارماه بگذرد، قبل از اینکه مرد بازگردد و توبه کند، زن به طلاق بائن جدا می‌شود و این قول ثوری و حسن بن صالح و ابوحنیفه است.^۳

مالک و شافعی و لیث همان قول عایشه که قائل به توقف بود، پذیرفته‌اند با این تفاوت که در صورت طلاق، رجعی خواهد بود. مالک می‌گوید اگر مرد در عده وطی در قُبُل نکند، رجوعش صحیح نمی‌باشد. شافعی می‌گوید: اگر مرد رجوع کرد ولی جماع نکرد، زن می‌تواند طلب کند و بیشتر از یک روز به مرد مهلت داده نمی‌شود.^۴

جصاص می‌گوید تمام وجوهی که ذکر شد محتمل‌اند. زیرا جائز نیست لفظ را بر چیزی که احتمالی در آن نیست تأویل کنیم. چه آنکه گذشتگان از اهل لغت بودند و اگر احتمالات متعدد نبود، اختلافی نبود.^۵

^۱ _ ثعلبی نیشابوری، *الکشف و البیان*، ج ۲، ص ۱۶۹؛ جصاص، همان.

^۲ _ بغدادی، *لباب التأویل*، ج ۱، ص ۱۵۸.

^۳ _ بغدادی، همان؛ زمخشری، *الکشاف*، ج ۱، ص ۲۶۹؛ جصاص، همان.

^۴ _ جصاص، *احکام القرآن*، ج ۲، ص ۴۶.

^۵ _ همان.

۵-۳-۲- کنزالعرفان: فاضل مقداد بیان می‌کند که «وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ» دلالت می‌کند بر

اینکه ایلاء در عقد متعه واقع نمی‌شود، زیرا طلاق در نکاح موقت وجود ندارد.^۱

شهید ثانی در شرح لمعه گفته است که برخی از فقهاء از جمله سید مرتضی قائلند که در عقد موقت نیز ایلاء ممکن است، بخاطر عموم آیه در «نسائهم» که شامل هم دائمی و هم منقطع می‌شود.^۲

ولی فاضل مقداد این قول را ضعیف می‌شمارد، دلیل آن نیز اصالت عدم تقدیر و عدم ضرورت آن است. ثانیاً لفظ «نسائهم» اگرچه جمع و از الفاظ عموم است، اما با روایات اهل بیت هدی (علیهم السّلام) تخصیص خورده است.^۳

۶- مقایسه و جمع بندی:

از مشاهده آرا و نظریات جصاص و فاضل مقداد چنین نتیجه می‌گیریم که هر دوی آنها در اکثر موارد قول یکسانی دارند. مانند اینکه هر دو قائل به لزوم قصد اضرار در ایلاء هستند و نیز کمتر از چهارماه را ایلاء نمی‌دانند. تنها مورد اختلافی این است که بعد از گذشت چهار ماه جصاص قائل است در صورت عدم بازگشت مرد، فراق حاصل می‌شود، به طلاق بائن. اما فاضل مقداد مطابق نظر امامیه قائل است که حاکم شرع او را ملزم به امساک زوجه یا طلاق دادن وی می‌نماید.

^۱ _ یوسفی، فاضل حسن بن ابی طالب، کشف الرموز فی شرح مختصر النافع، ج ۲، ص ۱۵۶؛ ابن ابی عقیل، عمانی، حسن بن علی بن ابی عقیل حدّاء، حیاة ابن ابی عقیل و فقهه، ص ۴۹۲؛ فخرالمحققین، همان، ج ۳، ص ۴۲۳؛ وجدانی فخر، قدرت الله، جواهر الفخریة فی شرح الروضة البهیة، ج ۱۲، ص ۳۱.

^۲ _ شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی، روضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۵، ص ۲۸۹.

^۳ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۹۳.

۶-۱- روش شناسی: جصاص درباره شرایط ایلاء به روایت حضرت علی (ع) و ابن

عباس استناد کرده است. و درباره مدت زمان ایلاء هم به ظاهر آیه تمسک می‌کند.

فاضل مقداد نیز مانند جصاص به روایات وارده در باب ایلاء عمل کرده و قائل است اصل

ظاهر آیه می‌باشد و به قول مشهور عمل کرده است.

مبحث دوم:ظهار

آیه اول تا چهارم: مجادله / ۱- ۴

«قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَ كُفْرًا
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿١﴾ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ
أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدَنَّهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ
لَعَفُوفٌ عَفُورٌ ﴿٢﴾ وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا ذَلِكَمْ تُوَعِّظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٣﴾ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ
فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ
مِسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ

﴿٤﴾

۱- ترجمه:

«خداوند سخن زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود و به خداوند شکایت می کرد شنید و خداوند گفتگوی شما را با هم می شنید و خداوند شنوا و بیناست. کسانی که از شما نسبت به همسرانشان ظهار می کنند آنان هرگز مادرانشان نیستند، مادرانشان تنها کسانی اند که آنها را به دنیا آورده اند، آنها سخنی زشت و باطل می گویند و خداوند بخشنده و آمرزنده است، کسانی که همسران خود را ظهار می کنند، سپس از گفته خود باز می گردند باید پیش از آمیزش جنسی با هم، برده ای را آزاد کنند. این دستوری است که به

آن اندرز داده می‌شوید و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است. و کسی که توانائی (آزاد کردن برده‌ای را) نداشته باشد دو ماه پیاپی قبل از آمیزش روزه بگیرد و کسی که این را هم نتواند، شصت مسکین را إطعام کند. این برای آن است که به خدا و رسولش ایمان بیاورید. این‌ها مرزهای الهی است و کسانی که با آن مخالفت کنند عذاب دردناکی دارند».

۲- مفردات:

۲-۱- تجادلک: فعل مضارع باب مفاعله، مفرد مؤنث غایب، از ریشه «جدل» به معنای (۱) درگیری در مقام گفتار. (۲^۱) شدت خصومت^۲. می‌باشد.

۲-۲- تشکی: فعل مضارع باب افتعال، مفرد مؤنث غایب، از مصدر «الإشتکاء» به معنای اظهار کردن مصائبی که از دردها و رنج‌ها به انسان رسیده است.^۳ اصل آن شکایت بوده است، به معنای اظهار صدماتی که دیگران از بدی‌ها به او رسانده‌اند.^۴

۲-۳- یظاهرون: فعل مضارع، جمع مذکر غائب از باب مفاعله «مظاهرة» که مصدر دیگر آن فعال، «ظهار» است. معنای ظهار این است که مردی همسر دائم خود را به پشت مادر یا

^۱ _ محمود، عبدالرحمن، *معجم المصطلحات*، ج ۱، ص ۵۲۳؛ هاشمی، سید محمود، *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (ع)*، ج ۳، ص ۵۴؛ قرشی، *قاموس قرآن*، ج ۲، ص ۲۲؛ ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۱۱، ص ۱۰۵.

^۲ _ محمود، عبدالرحمن، همان؛ قرشی، همان؛ فراهیدی، *کتاب العین*، ج ۶، ص ۷۹؛ صاحب بن عباد، *المحیط فی اللغة*، ج ۷، ص ۴۲؛ مرتضی زبیدی، *تاج العروس*، ج ۱۸، ص ۵۲۴؛ ابن منظور، همان.

^۳ _ طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۹، ص ۳۷۰؛ راغب اصفهانی، *مفردات*، ص ۴۶۳؛ ابن منظور، پیشین، ج ۱۴، ص ۴۴۰؛ طوسی، *التبیان*، ج ۹، ص ۵۴۱.

^۴ _ طبرسی، همان؛ ابن منظور، همان؛ مرتضی زبیدی، همان، ج ۱۹، ص ۵۸۱؛ طوسی، همان.

پشت یکی از محرّمات سببی و نسبی یا رضاعی خود تشبیه کند.^۱ اشتقاق این کلمه از ریشه «ظهر»، به معنای پشت^۲ است.

۲-۴- زور: به معنای (۱) سخن انحرافی و دروغ.^۳ (۲) قصد.^۴

۲-۵- تحریر: مصدر باب تفعیل از ریشه «حرّ» به معنای آزاد کردن برده می‌باشد.^۵

۲-۶- رقبه: در اصل به معنای گردن است^۶، و از باب غلبه جزء بر کل، به انسانی که به ملکیت گرفته شده (برده) گفته می‌شود.^۷

۳-قرائت:

۱_ فاضل مقداد، *کنز العرفان*، ج ۲، ص ۲۸۸؛ راغب اصفهانی، همان، ص ۱۶؛ حمیری، همان، ج ۷، ص ۲۲۳؛ ابن منظور، پیشین، ج ۴، ص ۵۲۸؛ مرتضی زبیدی، همان، ج ۷، ص ۱۷۲؛ قرشی، همان، ج ۴، ص ۲۷۶.

۲_ فاضل مقداد، همان؛ مرتضی زبیدی، پیشین، ج ۷، ص ۱۷۱؛ فراهیدی، همان، ج ۴، ص ۳۷؛ صاحب بن عباد، همان، ج ۳، ص ۴۶۴.

۳_ قرشی، همان، ج ۴، ص ۲۷۶؛ جوهری، *الصاحح*، ج ۵، ص ۱۷۹۲؛ راغب اصفهانی، همان، ص ۳۸۷؛ فیومی، *المصباح المنیر*، ج ۲، ص ۲۶۰؛ مرتضی زبیدی، همان، ج ۱۵، ص ۵۸۴.

۴_ حمیری، پیشین، ج ۵، ص ۲۸۷۴؛ ابن اثیر، *النهایه*، ج ۲، ص ۳۱۸؛ ابن منظور، همان، ج ۴، ص ۳۳۴؛ فیومی، همان.

۵_ قرشی، همان، ج ۲، ص ۱۱۸؛ جوهری، همان، ج ۲، ص ۶۲۹؛ ابن منظور، پیشین، ج ۴، ص ۱۸۴.

۶_ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۴۹؛ ابن منظور، پیشین، ج ۱، ص ۴۲۸؛ مرتضی زبیدی، پیشین، ج ۲، ص ۳۲؛ قرشی، همان.

۷_ حمیری، پیشین، ج ۴، ص ۲۵۹۰؛ ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۲۷؛ ابن منظور، همان؛ مرتضی زبیدی، همان؛ قرشی، همان.

عاصم (یظاهرون) را بضم یاء قرائت کرده و بتخفیف ظاء و اهل بصره و ابن کثیر (یظاهرون) بتشدید ظاء و هاء و فتح یاء خوانده و دیگران (یظاهرون) به فتح یاء و تشدید ظاء قرائت کرده و از بعضی از ایشان (ما هن امهاتهم) به رفع تاء خوانده‌اند.^۱

۴- شأن نزول:

غالب مفسران برای آیات نخستین این سوره شأن نزولی نقل کرده‌اند که مضمون همه اجمالاً یکی است، هر چند در جزئیات با هم متفاوت می‌باشند، اما این تفاوت تاثیری در آنچه ما در بحث تفسیری به آن نیاز داریم ندارد.

نقل شده است که «خوله دختر ثعلبه» همسر «اوس بن صامت» برادر «عباده» پیش رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: یا رسول الله! اوس وقتی که جوان و دوست داشتنی بودم، با من ازدواج کرد. اما وقتی سنم بالا رفت و شکمم گشاد شد (یعنی اولادم زیاد شد) مرا مثل مادرش قرار داد، در حالی که من فرزندان کوچکی دارم، اگر آنها را به او دهم تلف می‌شوند و اگر نزد خود نگاهدارم، گرسنه می‌مانند. پس تکلیف من چیست؟ حضرت فرمود: «من از نزد خود حرفی برای تو ندارم» و نقل شده که فرمود: بر او حرام شدی. آن زن عرض کرد: یا رسول الله، ذکری از طلاق نکرد، او پدر اولاد من است و من او را بیشتر از همه مردم دوست دارم. حضرت فرمود: بر او حرام شدی. عرض کرد: به خداوند شکایت می‌کنم از تنگدستی و تنهایی خودم. و هرچه پیامبر می‌فرمود: «بر شوهر خود حرام شدی» می‌نالید و به خداوند شکایت می‌کرد پس این آیات نازل شد. رسول خدا (ص) اوس را صدا زد و او را بین طلاق و نگهداشتن زنش، مخیر نمود و او نیز امساک و نگهداشتن زنش را اختیار نمود.^۲

^۱ - طبرسی، همان؛ ابن جوزی، *زاد المسیر*، ج ۴، ص ۲۴۲.

^۲ - نوری، محدث، میرزا حسین، *مستدرک الوسائل و مستنبط الوسائل*، ج ۱۵، ص ۳۸۸؛ جصاص، *احکام القرآن*، ج ۵، ص ۳۰۲؛ فاضل مقداد، *کنز العرفان*، ج ۲، صص ۲۸۸ و ۲۸۹؛ آلوسی، *روح المعانی*،

۵- تفسیر و اهم نکات:

۵-۱- تفسیر و نکات آیه: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَيَّ

اللَّهُ وَاللَّهُ يُسْمَعُ تَخَاوُرَ كَمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»

۵-۱-۱- احکام القرآن: جصاص می‌گوید اینکه پیامبر فرمودند: «و ما أراک إلا قد حرمت علیه»، احتمالاً از آن، تحریم طلاق را که طبق ظاهر رسم بوده اراده فرموده‌اند، یا اینکه تحریم ظاهر را اراده فرموده‌اند. اما احتمال قول اول بیشتر است، زیرا حکم ظاهر برگرفته از آیه است و آیه، بعد از این قول نازل شد. پس ثابت است که مراد از آن تحریم طلاق و رفع نکاح بوده است. و این معلوم می‌کند که این حکم، قبل از نزول آیه شریفه ظاهر در شریعت ثابت بوده است، اگرچه که قبل از آن از احکام جاهلیت بود.^۱

۵-۱-۱-۱- اشکال: اگر گفته شود که پیامبر اکرم (ص) ابتدا حکم به طلاق فرمود، سپس آیه نازل شد و حکم به ظاهر فرمود. پس چگونه حکم به ظاهر فرمود در حالی که حکم قبلی ایشان توسط آیه ظاهر نسخ شد و هر دو حکم برخلاف هم بود؟

ج ۱۴، ص ۱۹۸؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۷۹؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ج ۹، ص ۴۶۳؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۶؛ فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۹، ص ۲۴۹؛ راوندی، الفقه القرآن، ج ۲، ص ۱۹۷؛ ابن جوزی، زاد المسیر، ج ۴، ص ۲۴۱؛ ثعالبی، جواهر الحسان، ج ۵، ص ۳۹۷؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۸، ص ۲۶۹؛ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۰۷؛ طبری، جامع البیان، ج ۲۸، ص ۲؛ کاظمی، مسالک الأفهام، ج ۴، ص ۹۳؛ طباطبائی، المیزان، ج ۱۹، ص ۱۸۱؛ زحیلی، التفسیر المنیر، ج ۲۸، ص ۱۰؛ مراغی، تفسیر المراغی، ج ۲۸، ص ۵؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۶۶؛ جرجانی، تفسیر شاهمی، ج ۲، ص ۴۹۴.

^۱ - جصاص، احکام القرآن، ج ۵، ص ۳۰۲.

جصاص در جواب می‌گوید: پیامبر اکرم (ص) به طلاق حکم نکرد و قول ایشان معلق بود. بنابر فرموده: «وما أراک إلا قد حرمت علیه» حکم قطعی بر طلاق ندادند و از آنجایی که خداوند، اعلم و داناتر از پیامبر اکرم (ص) است، به وسیله نزول آیه به پیامبر اکرم (ص) جواز حکم کردن، داد و حکم بعد از نزول آیه ثابت شد.^۱

۵-۱-۲- کنزالعرفان: فاضل مقداد قائل است: دلیل این که کلام زن مجادله نامیده شد، این است که آن زن در خطاب رسول خدا (ص) مقدمات مشهور و مسلم را ذکر کرد که آنها حجّت بر احکام شرعیه نمی‌باشند، چرا که قیاس جدلی مرکب از مقدمات مشهوره یا مسلمه و گفتگوی دو جانبه و سؤال و جواب می‌باشد.^۲

و اما دلیل اینکه «و الله یسمع» به صورت جمله مضارعه بعد از جمله ماضی «قد سمع الله» ذکر شد، این است که این جمله (مضارعه) به منزله جواب برای توقع و انتظار رسول خدا (ص) یا آن زن به شنیدن آن خطاب می‌باشد. پس این بیان را با «إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ» یعنی شنونده اقوال و «بصیر» یعنی بیننده احوال، تأکید و تعلیل نمود.^۳

۵-۲- تفسیر و نکات آیه: «الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ»

۱_ همان.

۲_ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۸۹.

۳_ همان.

۵-۲-۱- احکام القرآن: «یعنی خداوند عالم‌تر است که تشبیه همسر به پشت مادر، اشتباه است. زیرا که بهره جویی جنسی از مادر حرام ابدی است. در حالیکه همسر با این گفته که «تو به منزله پشت مادرم هستی»، بر مرد حرام ابدی نمی‌شود و این کار زشت، و پلیدی در گفتار است. زیرا که مردان مالک بضع همسرانشان هستند. و زنان برای شوهرانشان مباح‌اند. در حالیکه ذوات محارم، از جهت بضع و التذاذ حرام ابدی هستند»^۱.

جصاص مخاطب آیه را مؤمنین می‌داند و دلالت می‌کند بر اینکه ظهار مخصوص مؤمنین است، غیر اهل ذمه.^۲ حنابله و مالکیه نیز چنین نظری دارند، برخلاف شافعیه که قائل به صحت آن هستند.^۳

۵-۲-۱-۱- اشکال: اگر گفته شود، که خداوند فرمود: «والذین یظاهرون من نسائکم ثم یعودون لما قالوا» و تخصیصی برای عموم حکم آنچه در آیه دوم ذکر شده، نیامده است. به او گفته می‌شود که مخاطبین در آیه دوم همان مخاطبین آیه اول هستند. پس واجب است که مخصوص مسلمین باشد و غیر از مسلمین نباشد.^۴

۵-۲-۲- کنز‌العرفان: فاضل مقداد در ظهار تمام شرائط طلاق را معتبر می‌داند. مثل طهارت از حیض و شنیدن دو شاهد عادل مرد و غیره.^۵

^۱ - جصاص، احکام القرآن، ج ۵، ص ۳۰۲.

^۲ - ابن عربی، احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۷۵۰؛ مظهري، تفسير المظهري، ج ۹، ص ۲۱۲.

^۳ - سائس، تفسير آیات الاحکام، ص ۷۳۰؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۱۴، ص ۲۰۰؛ فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۹، ص ۴۸۰.

^۴ - جصاص، همان، ج ۵، ص ۳۰۳.

^۵ - فاضل مقداد، همان، ج ۲، ص ۲۸۹.

در اینکه آیا اگر زن را به غیر از «ظهر» مثل شکم و ران و اعضای دیگر تشبیه کند، بازظهار واقع می‌شود؟ اقوی در نزد فاضل مقداد، عدم وقوع طلاق می‌باشد. همچنین اگر عضوی از زنش را به پشت مادرش تشبیه نماید، اقرب عدم وقوع جدایی است. دلیل آن نیز اکتفاء به منطوق نص، در تحریم بر آن جدایی مورد اجماعی است.^۱ برخی از فقهاء گفته‌اند که اگر زن خود را به جزئی از مادر خود مثل شکم و ران که نگاه به آن حرام است، تشبیه نماید،ظهار واقع می‌شود.^۲

ظهار حرام است. زیرا در آیه به «منکر» توصیف شده است، اما عقوبتی در آن نیست زیرا بعد از آن، مغفرت و رحمت ذکر شده است،^۳ در نتیجهظهار ملحق به گناهان صغیره است و «زور» یعنی سخنی که تحریف شده باشد.^۴

۵-۲-۳- تشبیه همسر به سایر ذوات محارم، غیر مادر:

۵-۲-۳-۱- نظر فقهای حنفی: فقهای حنفی، ثوری، اوزاعی و حسن بن صالح قائلند کسی که همسر خود را به پشت یکی از محارم مانند خواهر یا خاله تشبیه کند،ظهارش صحیح است. و در صورتی که بگوید تو مانند پشت فلان زن هستی که جزو محارمش نیست،ظهار محسوب نمی‌شود.^۵

^۱ همان.

^۲ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۶۹؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۸، ص ۲۷۴؛

آلوسی، روح المعانی، ج ۱۴، ص ۱۹۹؛ ابن براج، المهدب، ج ۲، ص ۲۹۹.

^۳ مغنیه، تفسیر الکاشف، ج ۷، ص ۲۶۵.

^۴ فاضل مقداد، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۰.

^۵ زمخشری، الکشاف، ج ۴، ص ۴۸۸.

۵-۲-۳-۲- نظر جصاص: طبق قول جصاص، اگرظهار با مادر صحیح باشد، که هست، و از آنجایی که مادر جزو ذوات محارم هم هست، لذا فرقی بین او و سایر محارم در جهت تحریم نیست و واجب است کهظهار با سایر محارم صحیح باشد. همچنینظهار با مادر رضاعی صحیح است، اگر چه نسب ندارد. این مطلب از جابر بن زید و حسن و ابراهیم و عطاء نیز روایت شده است.^۱

اگر ایراد شود که فرموده خداوند در جمله؛ «ماهنّ من امّهاتکم إن امّهاتکم إلی اللّائی ولدنهم» دلالت بر این دارد که خداوندظهار با مادر را اراده کرده است، در جواب می‌گوییم خداوند مادر را ذکر فرمود، زیرا مادران حد اعلی محارم هستند و این نافی سایر ذوات ارحام نیست.^۲

۵-۲-۳-۳- نظر مالک و شافعی: مالک و عثمان بتیظهار در محارم و اجنبی، هر دو را صحیح می‌دانند.^۳ برای شافعی دو قول وجود دارد؛ یکی اینست کهظهار صحیح نیست مگر با مادر.^۴ و قول دوم این است کهظهار با ذوات محارم صحیح است.^۵

۵-۲-۳-۴- نظر مشهور امامیه: به نظر فقهای شیعه شرط وقوع اینظهار این است که با صیغه «ظهر» إنشاء شود و آلا اینظهار باطل است.^۶

^۱ _ جصاص، احکام القرآن، ج ۵، ص ۳۰۸.

^۲ _ همان؛ فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۹، ص ۴۷۹.

^۳ _ قرطبی، همان، ج ۱۸، ص ۲۷۵.

^۴ _ شافعی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۷۰؛ زمخشری، همان.

^۵ _ ابن عربی، همان، ج ۴، ص ۱۷۴۹.

^۶ _ علم الهدی، الإیتصار، ص ۳۲۲؛ علامه حلّی، تحریر الأحکام، ج ۴، ص ۱۰۳؛ کاشانی، تفسیر منهج

الصادقین، ج ۹، ص ۱۹۶.

۵-۲-۳-۵- نظر فاضل مقداد: برخی گفته‌اند که اگر در ظهار، زن را به مادر رضاعی خود تشبیه کند، رضاع محقق نمی‌شود^۱، چون زوج از مادر رضاعی خود متولد نگردیده است. اما این قول صحیح نیست زیرا پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «آنچه که از نسب حرام می‌شود، از رضاع نیز حرام می‌شود»^۲.

اگر زن خود را به محرّمات نسبی دیگری غیر از مادرش مثل خواهر تشبیه نماید، بنابر اصحّ اقوال ظهار واقع می‌گردد.^۳ اگر مرد همسر خود را به محرّمات مصاهره ای تشبیه کند، ظهار واقع نمی‌شود.^۴

۵-۳- تفسیر و نکات عبارت: «وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَمْ تُوَعِّظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»

۵-۳-۱- احکام القرآن: جصاص دو وجه را در «ثمّ يعودون لما قالوا» محتمل می‌داند؛ یکی از آن دو، ذکر حال کسانی است که در جاهلیت ظهار کرده و بعد اسلام آورده‌اند. و این يعودون به کسانی بر می‌گردد که به اسلام برمی‌گردند و از آنچه عادت زشتشان بود،

^۱ شافعی، همان.

^۲ بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۵، ص ۱۹۳؛ سمرقندی، بحر العلوم، ج ۳، ص ۴۱۳؛ کاشانی، همان؛ آلوسی، همان، ج ۱۴، ص ۲۰۱؛ ابوالفتوح، روض الجنان، ج ۱۹، ص ۶۱؛ کاشانی، زبدة التقاسیر، ج ۶، ص ۶۱۵؛ راوندی، فقه القرآن، ج ۲، ص ۱۹۸؛ ابن جزی، کتاب التسهیل، ج ۲، ص ۳۵۲؛ کاظمی، مسالک الافهام، ج ۴، ص ۹۵.

^۳ کاظمی، همان، ج ۴، ص ۹۴؛ علامه حلی، همان، ج ۴، ص ۱۰۶؛ بحرانی، الأنوار اللوامع، ج ۱۰، قسم ۲، ص ۷؛ ابن ابی عقیل، حیاة ابن ابی عقیل و فقهه، ص ۴۹۲.

^۴ فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۴۰۰؛ فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۸۹؛ بحرانی، همان، ج ۱۰، ص ۸.

روی گردان می‌شوند. وجه دیگر این است که عود و بازگشت حکم، از (آن چه حرام شده است، به وسیله)ظهار به اباحه برمی‌گردد. بدین صورت که حکم خداوند درظهار، ایجابِ تحریم و طی است به صورت موقت که کفاره به آن تعلق می‌گیرد و تاثیری در رفع نکاح ندارد. پس بازگشت از تحریم به اباحه است و پرداخت کفاره قبل از اباحه جماع، واجب است، اما اگر قبل از کفاره جماع کرد، موجب کفاره دیگر نمی‌شود.^۱

منظور از «من قبل أن یتماساً» یعنی تمام چیزهایی که لمس و مس کردن زن به شمار می‌آید، قبل از پرداخت کفاره، از آن منع شده است.^۲

جصاص بیان می‌کند که درباره مفهوم «عود» در «ثم یعودون لما قالو» برداشت‌های مختلفی شده است.

۲-۳-۵- معمر از طاووس می‌گوید که منظور از «عود»، وطی می‌باشد. پس اگر چنین کرد و توبه کرد باید کفاره نیز بدهد.^۳ درحالی‌که این تأویل مخالف ظاهر آیه است. چرا که آیه بعد می‌فرماید: «فتحریر رقبه من قبل أن یتماساً» یعنی قبل از اینکه تماس داشته باشد، باید کفاره بپردازد. نه اینکه بعد از جماع کفاره بدهد.^۴

۳-۳-۵- عثمان بتی نیز می‌گوید: اگرظهار کند، سپس طلاقش دهد. قبل از اینکه وطی کند و زن بمیرد، از ارث بهره‌ای ندارد تا اینکه کفارهظهار بدهد.^۵

^۱ - جصاص، احکام القرآن، ج ۵، ص ۳۰۴.

^۲ - همان.

^۳ - ابوحنیفه اندلسی، بحر المحيط، ج ۱۰، ص ۱۲۳؛ سیوطی، الدر المثور، ج ۶، ص ۱۸۲.

^۴ - جصاص، احکام القرآن، ج ۵، ص ۳۰۲.

^۵ - همان، ج ۵، ص ۳۰۳.

۵-۳-۴- از ابن عباس روایت شده است که اگر مرد بگوید که تو برای من به منزله پشت مادرم هستی، زنش به او حلال نمی‌شود، تا اینکه کفاره بپردازد.^۱

۵-۳-۵- **نظر ابوحنیفه:** فقهای حنفی و لیث بن أسعد و ثوری و نیز قتاده و ابن شهاب گفته‌اند که ظهار موجب تحریم می‌گردد و این تحریم رفع نمی‌شود مگر با پرداخت کفاره‌ای که پیش از آن باید بدهد. معنی بازگشت نزد ایشان همان مباح شدن جماع و نزدیکی با زنانشان می‌باشد.^۲

۵-۳-۶- بشر بن ولید از اُبی یوسف می‌گوید: اگر با زنش نزدیکی کند و سپس زنش بمیرد، بر مرد کفاره لازم نیست.^۳

۵-۳-۷- **نظر مالک و احمد بن حنبل:** ابن وهب از مالک نقل می‌کند که اگر بعد از ظهار، مرد امساک و جماع کند بر او کفاره واجب می‌گردد. و اگر بعد از ظهار امساک کند و جماع نکند، بر او کفاره‌ای نیست. و اگر بعد از آن با او ازدواج کند، او را لمس نکند تا اینکه کفاره ظهار بدهد.^۴

از احمد بن حنبل نقل شده است که او عزم بر جماع می‌داند. و تا زمانی که کفاره نداده باشد، همسرش به او حلال نمی‌شود.^۵ و نیز ابن قاسم از مالک نقل می‌کند که

^۱ _ ابن کثیر، *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۸، ص ۷۱؛ قرطبی، *الجامع لأحكام القرآن*، ج ۱۸، ص ۲۸۱.

^۲ _ طوسی، *الخلاف*، ج ۴، ص ۵۲۸.

^۳ _ جصاص، همان.

^۴ _ بیضاوی، *انوار التنزیل*، ج ۵، ص ۱۹۲.

^۵ _ ابن کثیر، همان، ج ۸، ص ۷۱.

اگرظهار کند و سپس وطی کند و بعد زن بمیرد، مرد ناچار به پرداخت کفارهظهار است. چرا که وطی پس ازظهار اتفاق افتاده است.^۱

۵-۳-۸- **نظر شافعی:** وی میگوید: اگر امکانش بود بعد ازظهار، طلاق بدهد، کفاره ندارد. پس اگر طلاقش نداد، کفاره بر او واجب می شود، چه زندگی کند و چه بمیرد.^۲

۵-۳-۹- **نظر جصاص:** طبق روایت هنگامی که شوهر دختر ثعلبه انصاری بر اوظهار کرده بود، رسول خدا (ص) شوهرش را به آزاد کردن بنده امر کرد. گفت نمی توانم. فرمود: دو ماه روزه بگیر. گفت: اگر در روز سه وعده غذا نخورم غش می کنم و چشمانم کم سو می شود. می ترسم دو ماه روزه بگیرم کور شوم. پس امر فرمود به اطعام. این روایت دلالت می کند بر بطلان قول ابن وهب که اراده بر امساک و جماع با همسر را معتبر می داند. چرا که پیامبر (ص) در این باره از وی سؤال نکرد. و بطلان قول کسی که اراده جماع را معتبر می دانست. چرا که در این باره نیز سؤالی نکرد. و نیز بطلان قول کسی که طلاق را معتبر می دانست. چون سؤالی در این مورد از شوهرش نپرسید.^۳

۵-۳-۱۰- **نظر مشهور امامیه:** بنا بر اجماع فقها، دادن کفاره قبل از تماس جنسی با زوجه، واجب است و صریح آیه نیز دلالت بر تقدّم کفاره بر تماس جنسی می نماید. معنای آیه، طبق نظر امامیه این است: «پس می خواهند با تماس (که کنایه از جماع است) از قول

^۱ _ جصاص، همان.

^۲ _ قمی، علی مؤمن سبزواری، **جامع الخلاف و الوفاق**، ص ۴۷۱؛ قرطبی، همان، ج ۱۸، ص ۲۸۰.

^۳ _ جصاص، همان.

برگردند. این قول بهترین تفسیر است، چون اصحاب امامیه «عود» را به «اراده و طی» تفسیر نموده‌اند.^۱

همچنین و طی قبل از کفّاره حرام است و اگر قبل از کفّاره، و طی نماید طبق نظر فقهای امامیه، کفّاره دیگری واجب می‌شود.^۲ و موید این قول روایات بسیاری است، از ائمه اطهار (ع) که برای هر مرتبه کفّاره جداگانه‌ای لازم دانسته‌اند.^۳ البته شیخ حر عاملی علم در مسئله را برای تکرار کفّاره شرط می‌داند.^۴

۵-۳-۱۱- کنزالعرفان: وقتی ظهار با شرائط لازم واقع شود، اگر زن صبر کند و از حق همبستری گذشت نماید، کلامی نیست. و اگر به حاکم شرع شکایت نماید، حاکم زوج را احضار و او را بین طلاق و امساک مخیر می‌سازد، پس اگر طلاق را اختیار کرده و زن را طلاق دهد، طلاق رجعی می‌شود. اما اگر امساک را اختیار نماید، حاکم او را قبل از رجوع، به دادن کفّاره امر می‌کند و وقتی کفّاره داد، رجوع به زن برای زوج جایز می‌شود.^۵ اما اگر هر دو امر (طلاق و امساک) امتناع کند، حاکم سه ماه به او مهلت می‌دهد، پس او را احضار کرده و او را دوباره امر به طلاق یا امساک می‌کند. اگر باز هم بر امتناع خود اصرار ورزد، در خوردن و آشامیدن بر او تنگ گرفته می‌شود و او را حبس می‌کند تا زمانی که یکی از این دو امر را اختیار نماید.^۶

^۱ _ علم الهدی، پیشین، ص ۳۲۳؛ بحرانی، پیشین، ج ۱۰، قسم ۲، ص ۵؛ فخرالمحققین، *ایضاح الفوائد*،

ج ۳، ص ۴۰۰؛ صاحب الجواهر، *جواهر الکلام*، ج ۳۳، ص ۱۳۴.

^۲ _ علم الهدی، پیشین، ص ۳۲۴؛ علامه حلّی، *تحریر الاحکام*، ج ۴، ص ۱۰۸؛ صاحب الجواهر، همان.

^۳ _ طوسی، *الاستبصار*، ج ۳، صص ۲۶۲ و ۲۶۳.

^۴ _ حرعاملی، *هدایة الامة إلى احکام الائمة*، ج ۷، ص ۴۷۰.

^۵ _ صاحب الجواهر، پیشین، ج ۳۳، ص ۱۶۴.

^۶ _ فاضل مقداد، *کنزالعرفان*، ج ۲، ص ۲۹۱.

۵-۳-۱۲- نظر ظاهریه: عقیده فرقه ظاهریه اینست که مراد از «عود» تکرارظهار است.^۱

این قول نیز بعید نیست، زیرا به عقیده ما کفاره با تکرار صیغه ظهار، مکرر می‌شود، اما اشکال آن اینست که مفهوم آیه طبق این تفسیر، این می‌شود که کفاره فقط در صورت تکرار صیغه ظهار واجب است و بدون تکرار صیغه واجب نیست، در حالیکه این مفهوم باطل است.^۲

۵-۴- تفسیر و نکات آیه: «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ

يَتِمَّ سَأْفَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

۵-۴-۱- احکام القرآن: خداوند در ابتدا آزاد کردن بنده را واجب فرموده بر کسی که بیابد و هنگام عدم دسترسی به برده، این حکم منتقل می‌شود به روزه و تا زمانیکه قابل یافتن باشد، جایز نیست روزه بگیرد. و کفاره مرتب است.^۳

اگر شخص مظاهر نتواند برده‌ای را آزاد کند، باید شصت روز پی در پی روزه بگیرد. و اگر از آن هم عاجز بود، باید شصت مکسین را اطعام کند.^۴

^۱ _ بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۵، ص ۱۹۳؛ طبرسی، پیشین، ج ۹، ص ۳۷۲.

^۲ _ فاضل مقداد، همان.

^۳ _ جصاص، احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۱۴.

^۴ _ ابن عاشور، التحریر و التنویر، ج ۲۸، ص ۱۹؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۸، ص ۲۸۵.

۵-۴-۲- نظر ابوحنیفه: از عطاء و مجاهد و ابراهیم روایت است که آزاد کردن برده کافر جایز است. این قول را ابوحنیفه و اصحابش و ثوری و حسن بن صالح برگزیده‌اند. در بحث مقدار اطعام مساکین ابوحنیفه قائل به دو مدّ طعام است.^۱

۵-۴-۳- نظر مالک و شافعی: حسن می‌گوید که فقط باید برده مؤمن آزاد شود. مالک و شافعی نظر او را پذیرفته‌اند. مالک یک مدّ را برای اکرام مساکین بیان کرده است و شافعی مقدار کافی را برای اطعام هر مسکین یک مدّ طعام می‌داند.^۲

اما جصاص قائل است، ظاهر کلام خدا اقتضای جواز بر آزادی کافر دارد. چرا که فرموده «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ» عام است. و نیز فرموده پیامبر (ص) «للمظاهر أعتق رقبة» اطلاق دارد و شامل مؤمن و غیر او می‌شود.^۳

جصاص، قیاس کفارهظهار را با کفاره قتل جایز نمی‌داند. زیرا در آنجا نص بخصوص برای آزاد کردن برده مؤمن وجود دارد.^۴

۵-۴-۴- قول مشهور امامیه: فقهای امامیه قائلند که برای کفارهظهار، برده باید مؤمن باشد و برده کافر مطلقاً نمی‌تواند کفاره باشد.^۵ برخلاف نظر شیخ طوسی که عتق برده کافر را هم جایز می‌داند.^۶

^۱ _ ابن عاشور، همان؛ قرطبی، همان.

^۲ _ ابن عاشور، همان؛ قرطبی، همان؛ آلوسی، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۱۱.

^۳ _ جصاص، احکام القرآن، ج ۵، ص ۳۱۲.

^۴ _ همان.

^۵ _ فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۴۰۴؛

^۶ _ طوسی، الخلاف، ج ۴، ص ۵۴۳.

در صورت نیافتن برده مؤمن، حکم دو ماه روزه پشت سر هم جایگزین می‌گردد. اگر یک ماه کامل و یک روز از ماه دوم را پشت سرهم روزه بگیرد، می‌تواند ماه دوم را منفصل روزه بگیرد.^۱

همه فقها اجماع دارند بر اینکه وطی جایز نیست تا روزه ماه دوم تمام شود و گرنه موجب بطلان کفاره می‌شود.^۲ برخلاف ابن ادریس حلی که قائل است اگر وطی نماید مرتکب گناه شده است، اما صحیح است.^۳ اگر از دو ماه روزه پی در پی عاجز بود، باید شصت مسکین را اطعام نماید.^۴ بگونه ای که هر مسکین نصف صاع و اگر قادر نبود، هر مسکین یک مدّ طعام بدهد.^۵

بعضی از فقها نیز گفته‌اند اگر نتواند اطعام مسکین کند باید هیجده روز، روزه بگیرد. و حتی برخی هیجده روز، روزه را بر اطعام فقراء مقدم داشته‌اند و آن را مجزی از اطعام دانسته‌اند.^۶ اما اولی این است که اگر شخص از کفّارات منصوص در آیه عاجز باشد، نوبت به استغفار می‌رسد.^۷

^۱ _ راوندی، *فقه القرآن*، ج ۲، ص ۲۰۰؛ کاظمی، *مسالك الافهام*، ج ۴، ص ۱۰۴.

^۲ _ بحرانی، پیشین، ج ۱۰، قسم ۲، ص ۴۲؛ فخرالمحققین حلی، پیشین، ج ۳، ص ۴۱۵؛ صاحب الجواهر، پیشین، ج ۳۳، ص ۱۷۰؛ علامه حلی، *مختلف الشیعه*، ج ۷، ص ۴۲۶؛ آلوسی، همان.

^۳ _ ابن ادریس حلی، *السرائر*، ج ۲، ص ۷۱۴.

^۴ _ طوسی، *الخلاص*، ج ۴، ص ۵۶۲.

^۵ _ کاظمی، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۵.

^۶ _ مجلسی، محمد تقی، *روضه المتقین*، ج ۹، ص ۱۶۴؛ شهید ثانی، *مسالك الافهام*، ج ۹، ص ۵۳۲؛ ابن

ابن براج، *المهذب*، ج ۲، ص ۳۰۰.

^۷ _ فاضل مقداد، *کنزالعرفان*، ج ۲، ص ۲۹۲؛ ابن ادریس حلی، پیشین، ج ۲، ص ۷۱۳؛ آلوسی، پیشین، ج

ج ۱۴، ص ۲۰۸.

۵-۴-۵- کنزالعرفان: فاضل مقداد همان قول فقهای شیعه را صحیح می‌داند. او می‌گوید آیه بر مرتب بودن کفاره تصریح دارد. و خاصیت مرتب بودن اینست که قبل از عجز از مرتبه اول، نوبت به مرتبه دوم نمی‌رسد. اگر آزاد کردن برده ممکن نشد، حکم بعدی است که باید انجام دهد. مراد از «نیافتن» برده این است که اصلاً برده‌ای در اختیار نداشته باشد. و نیز ثمن و پول خرید آن را هم نداشته باشد. بلکه بیش از گذران روزمره و لباس و پوشاک و خانه و لوازم زندگی‌اش توان مالی نداشته باشد.^۱

فاضل مقداد نیز همچون حنفیه و شافعی قائل است اگر بیمار باشد و نیاز به خدمتکاری داشته باشد، یا شأن و اهلیتتش اقتضا می‌کند که خدمتکار داشته باشد در حکم نیافتن کفاره است. اما کسی که معمولاً خودش، کارهایش را انجام می‌دهد، عتق و آزاد کردن برده بر او واجب است، مگر اینکه بیمار باشد.^۲

فاضل مقداد دلیل اینکه خداوند عتق و روزه را قبل از تماس ذکر نمود ولی در اطعام آنرا مقید به تماس نفرمود، این است که چون اطعام بدل از عتق و روزه می‌باشد، پس قید در آن دو، عین قید در اطعام می‌باشد.^۳

فاضل مقداد می‌گوید: داستان شوهر خوله کهظهار کرد و سپس اظهار عجز از پرداخت کفاره نمود و در انتها پیامبر (ص) به او فرمودند که استغفار کن، دلالت دارد بر اینکه اگر شخصظهار کننده از دادن کفاره عاجز باشد باید استغفار نموده و بر زوجه خود رجوع کند. مؤتقه عمّار از امام صادق (ع) نیز آن را تأیید می‌کند، به این عبارت که: اگر

^۱ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۹۲

^۲ _ همان، ج ۲، ص ۳۶۹.

^۳ _ همان، ج ۲، ص ۲۹۲.

ظهار کننده از کفّاره عاجز باشد باید استغفار نماید و قصد کند که دیگر چنین عملی را مرتکب نشود و این امر، به عنوان کفّاره برای او کافی است.^۱

۶- مقایسه و جمع بندی:

پس از بررسی اقوال فقها و مفسران در بیان احکام مربوط بهظهار، به این نتیجه می‌رسیم کهظهار عمل زشت و ناپسند دوران جاهلیت قبل از اسلام که نوعی جدایی و طلاق محسوب می‌شد، توسط آیات ابتدایی سوره مجادله به شدت منسوخ گردید.

طبق صحیح‌ترین نظر در موردظهار تمامی شروط مربوط به طلاق درظهار نیز شرط است. و نیزظهار با تشبیه زن به یکی از ذوات محارم که با لفظ «ظهار» انجام بگیرد، واقع می‌شود. کسی که مظاهر است، اگر از عمل خود پشیمان شود، باید قبل از نزدیکی جنسی با همسرش، کفّارهظهار را که مرتب است، به حسب توانایی و تکلیفش بپردازد. همچنین بنابر روایات رسیده از امامان معصوم (ع) در صورت ارتکاب جماع قبل از پرداخت کفّاره، کفّاره دیگر واجب می‌گردد. کفّاره نیز ترتیبی است، و تا عجز از اولی نباشد، اختیار دومی ممکن نیست. پس از بررسی اقوال جصاص و فاضل مقداد در موضوعظهار شاهد وحدت رویه و دیدگاه هر دو عالم و فقیه بزرگ شیعه و سنی بودیم، که با اشتراکات بسیاری به تفسیر آیات پرداخته بودند.

۶-۱- روش شناسی: جصاص برای تفسیر آیاتظهار از عموم و ظواهر آیات و روایتظهار صدر اسلام از پیامبر اکرم (ص) بهره جسته است. فاضل مقداد نیز از روایات معصومین (ع) و قول مشهور و دلالت‌های مفهومی در تفسیر خود استفاده کرده است.

^۱ - فاضل مقداد، کنز‌العرفان، ج ۲، ص ۲۹۲.

فصل پنجم: لغات

نور / ۶ تا ۹

آیات ۶ تا ۹ سوره نور

« وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٦﴾ وَالْخَامِسَةَ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٧﴾ وَ يَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٨﴾ وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٩﴾ »

۱- ترجمه:

«و کسانی که همسران خود را (به عمل منافی عفت) متهم می‌کنند و گواهانی جز خودشان ندارند هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهند که از راستگویان است، و در پنجمین بار بگوید که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد. آن زن نیز می‌تواند کیفر (زنا) را از خود دور کند، به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت بطلبد که آن مرد از دروغگویان است و بار پنجم بگوید که غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد».

۲- مفردات:

۲-۱- یرمون: فعل مضارع، جمع مذکر غایب، از ریشه «رمی»، به معنای «پرتاب می‌کنند». در اعیان تیر و سنگ و در کنایه ناسزا و قذف کردن است.^۱ و در این آیه به معنای «نسبت زنا دادن به همسران» است.

^۱ _ محمود، عبدالرحمن، معجم المصطلحات، ج ۲، ص ۱۸۵؛ شاهرودی، فرهنگ فقه، ج ۲، ص ۴۳۳؛ سعدی، ابوحیب، القاموس الفقہی، ص ۲۹۷؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۳۸؛ بغدادی، لباب التأویل، ج ۳، ص ۲۸۰؛ ثعلبی، الكشف و البیان، ج ۷، ص ۶۸؛ راغب اصفهانی، المفردات، ص ۳۶۶.

۲-۲- یدروا: فعل مضارع، مفرد مذکر غایب، به معنای «دفع می‌کند».^۱

۳-قرائت:

اهل کوفه بجز ابوبکر «اربع شهادت» را به رفع و دیگران به نصب خوانده‌اند. نصب بنا بر این است که مفعول «شهادة» و رفع بنا بر این است که خبر آن باشد.

در مورد «الخامسة» دوم، فقط حفص به نصب و دیگران به رفع خوانده‌اند.

نافع دران لعنة الله و ان غضب الله «ان» را مخفف و دو کلمه لعنت و غضب را بصورت فعل ماضی و «الله» را به رفع خوانده است.^۲

۴-شأن نزول:

واحدی با اسناد خود از عکرمه از ابن عباس روایت کرده که گفت: وقتی این آیه نازل شد، سعد بن عباده عرض کرد: یا رسول الله، من می‌دانم که این آیه حق و از طرف خداوند است اما تعجب می‌کنم از اینکه اگر من مرد پستی را یافتم که بین دو ران زخم را و طی می‌نماید، حق ندارم او را برانم تا اینکه چهار شاهد بیاورم. سوگند به خدا قبل از اینکه من آنها را بیاورم او نیازش را برطرف می‌کند. پس مدتی نگذشت تا اینکه هلال بن امیه آمد و عرض کرد: یا رسول الله، من وقت عشاء به سوی عیالم رفتم و مردی را بر روی همسرم یافتم که نامش شریک بن سحماء می‌باشد با چشمان خودم دیدم و با دو گوش خود شنیدم. پیامبر از سخن او ناراحت شد (بطوری که) سعد بن عباده گفت: الان پیامبر (ص) هلال بن

^۱ قرشی، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۳۳۵؛ فراهیدی، کتاب العین، ج ۸، ص ۶۰؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۷۶.

^۲ طبرسی، همان، ج ۷، ص ۲۰۰؛ طوسی، التبیان، ج ۷، ص ۴۱۰؛ ثعلبی، همان؛ نووی جاوی، مراح لبید، ج ۲، ص ۱۰۱.

امیه را می زند و شهادت وی را در بین مسلمین باطل می گرداند. هلال بن امیه به پیامبر (ص) عرض کرد: سوگند به خدا، من امیدوارم که خداوند از این (ماجرا) گشایشی برای من فراهم نماید. آنان در این حال بودند که آیات «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ» نازل شد. پیامبر (ص) فرمود: «بشارت بده، ای هلال! خداوند برای تو فرج و گشایشی قرار داد.»^۱ و سپس پیامبر بین او و همسرش ملاعنه را جاری کرد و به زن فرمود: اگر گناهی را مرتکب شدی اعتراف کن که سنگسار شدن از غضب خداوند بر تو آسان تر است، چون غضب وی آتش جهنم است. پس فرمود: اگر رنگ پوست فرزندی که از او متولد می شود، سرخ مایل به زرد و فاصله دو کتفش مایل به سیاهی باشد، فرزند شریک بن سحماء است اما اگر گندمگون، موفرفری درشت هیكل باشد و استخوان ساق های او نیز ضخیم باشد، فرزند کسی است که به زنا متهم شده است. ابن عباس می گوید: وقتی فرزند به دنیا آمد شبیه ترین شخص به شریک بود. سپس پیامبر فرمود: اگر قسم در بین نبود با او کاری داشتم. (کنایه از اینکه او را توبیخ و تنبیه می کردم و حرفی می زدم).^۲

شیخ طوسی در استبصار روایتی را آورده است، که در آن عباد بصری درباره کیفیت لعان بین زوجین از امام صادق (ع) سؤال می کند. و حضرت علت نزول آیه را می فرمایند.^۳

همچنین روایت شده که عویمر عجلانی به همسر خود اتهام زنا زد. پیامبر اکرم (ص) به او فرمود: برای زنا باید بینه اقامه نمائی و یا در پشت تو تازیانه زده می شود که بر این واقعه این آیات نازل شد.^۱

^۱ _ واحدی، اسباب نزول القرآن، ص ۳۲۷؛ ابن عربی، احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۳۴۰؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۲؛ جصاص، احکام القرآن، ج ۵، ص ۱۱۳؛ طبرسی، پیشین، ج ۷، ص ۲۰۲؛ فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۹۴؛ ثعلبی، همان.

^۲ _ سیوطی، پیشین، ج ۵، ص ۲۱؛ فاضل مقداد، همان.

^۳ _ طوسی، الاستبصار، ج ۳، ص ۳۷۰.

۵- تفسیر و اهم نکات:

۵-۱- تفسیر و نکات عبارت؛

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ»

۵-۱-۱- احکام القرآن: جصاص می‌گوید حد قاذف در زنان اجنبی و نیز همسران تازیانه است. دلیل آن گفتار پیامبر (ص) به هلال بن امیه می‌باشد. زیرا همسرش را قذف کرده بود. اما با نزول این آیه و بیان حکم لعان، حکم تازیانه برای همسران را نسخ کرد. به این دلیل جصاص می‌گوید که اگر مرد، عبد باشد یا به خاطر قذف حد بر او جاری شده باشد، لعان اقامه نمی‌شود. چنان که اگر قبل از لعان خودش را تکذیب کند، لعان ساقط می‌شود و بر او حد جاری می‌شود.^۲

همچنین گفته است اگر زن بواسطه قذف حد خورده باشد، یا کنیز و یا کافر ذمی باشد، هیچ حدی بر همسرش وارد نیست. و به منزله تصدیق شوهرش می‌باشد و لعان را ساقط می‌کند.^۳

۵-۱-۲- نظر فقهاء حنفی: هم مکتبان فکری جصاص جملگی قائلند که لعان بخاطر دو چیز ساقط می‌شود. اول اینکه زن از کسانی باشد که قذف آن‌ها حد ندارد. اگر چه اجنبی باشد. مانند زن مملوکه، یا زن ذمیه، یا زنی که وطی با او در غیر ملک حرام شده باشد. دوم

^۱ _ فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۹۴؛ ابن عربی، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۴۲؛ أبو داود، سنن أبی داود، ج ۱، صص ۵۲۰-۵۲۵؛ فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۴۳۵؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۷۲.

^۲ _ جصاص، احکام القرآن، ج ۵، ص ۱۳۳.

^۳ _ همان.

اینکه یکی از آن دو از کسانی باشد که شهادتش مورد قبول نیست، به اینکه حد خورده باشد یا کافر یا عبد باشد و اما اگر یکی از آن دو کور یا فاسق باشد، لعان واجب می‌شود.^۱

۵-۱-۳- قول ابن شبرمه: وی قائل است که اگر مرد مسلمان همسر یهودی‌اش را قذف کند، لعان واقع می‌شود.^۲

۵-۱-۴- نظر مالک: ابن وهب از مالک نقل می‌کند که کنیز مسلمان و زن آزاد و زن نصرانی و زن یهودی می‌توانند مرد مسلمان را لعان کنند. و همچنین عبد همسر یهودی‌اش را لعان می‌کند. قاسم از مالک نیز نقل می‌کند که بین مسلمان و کافر لعان واقع نمی‌شود. اما اگر بگویند که او را دیدم که زنا می‌داد، زن می‌تواند لعان برقرار کند. خواه حمل آشکار شود یا نه. زیرا که مرد می‌ترسد که بمیرد و بچه زن به نسب او ملحق شود.^۳ مالک همچنین معتقد است اگر زوجین هر دو کافر باشند، لعان واقع نمی‌شود. ولی اگر هر دو عبد و کنیز مسلمان باشند، در صورتی که مرد بخواهد فرزند را نفی کند، لعان اقامه می‌شود. همچنین طبق نظر مالک، مرد مسلمان زن کافر را در نفی حمل لعان می‌کند. و در غیر آن لعان برقرار نمی‌شود. و همینطور مرد، کنیزش را فقط در نفی حمل می‌تواند لعان کند.^۴

۵-۱-۵- ثوری و حسن بن صالح می‌گویند اگر یکی از زوجین مملوک یا کافر باشند، لعان واجب نمی‌شود. مگر در صورتی که بخاطر قذف حد خورده باشند. اوزاعی لعان بین اهل کتاب را ثابت نمی‌داند و می‌گوید بین مردی که حد خورده و همسرش لعان نیست.^۵

۱_ همان.

۲_ جصاص، پیشین، ج ۵، ص ۱۳۴.

۳_ همان.

۴_ جصاص، همان؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۳، ص ۱۸۶.

۵_ همان؛ قرطبی، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۸۷.

۵-۱-۶- لیث قائل است اگر عبد همسر آزادش را قذف کند و ادعا کند که مردی را روی همسرش دیده، می‌تواند لعان اقامه کند. چرا که اگر آن زن اجنبی می‌بود، می‌توانست بر مرد حد جاری کند. همچنین اگر زن کنیز باشد یا نصرانی، در صورت آشکار شدن حمل، می‌تواند در نفی فرزند لعان برقرار کند. همچنین می‌گوید کسی که حد بر او جاری شده می‌تواند، همسرش را لعان کند.^۱

۵-۱-۷- **نظر شافعی:** شافعی می‌گوید هر شوهری که حق طلاق دارد، و فرضش لازم است می‌تواند لعان کند، اگر همسرش از کسانی بود که فرضش لازم است.^۲

۵-۱-۸- **نظر جصاص:** جصاص بیان می‌کند قبل از اینکه آیه لعان درباره زوجین نازل شود، برای بیگانگان که زنان محصنه را قذف می‌کردند، و نیز کسی که همسرش یا زن اجنبیه را قذف می‌کرد، تازیانه واجب می‌شد. اما بعد از داستان هلال بن امیه، آیه لعان نازل و جایگزین حکم قبلی شد. بنابراین لعان برای قذف همسران جای تازیانه برای قذف زنان بیگانه را گرفت. چنین بود که پیغمبر اکرم (ص) لعان را حدّ نامید. لذا هر شرایطی که حدّ را بخاطر قذف واجب می‌کند، همان شرایط لعان بین زوجین را واجب می‌کند.^۳

فقه‌های عامه در صفت قذفی که موجب لعان می‌شود اختلاف کرده‌اند؛

ابوحنیفه و ابویوسف و زفر و محمد شافعی قائلند اگر مردی به همسرش بگوید: «ای زناکار!» لعان واجب می‌شود. مالک بن انس قائل است که لعان واجب نمی‌شود، مگر در صورتی که بگوید: «تو را در حال زنا دادن دیدم!» یا اینکه حمل زن را یا فرزند زن را از

^۱ _ جصاص، همان.

^۲ _ همان؛ شافعی، *احکام القرآن*، ج ۱، ص ۲۳۹.

^۳ _ جصاص، پیشین، ج ۵، ص ۱۳۴؛ زمخشری، *الکشاف*، ج ۳، ص ۲۱۵.

خود نفی کند و منکرش شود. همچنین کور اگر همسرش را قذف کند، لعان می‌کند.^۱ لیث می‌گوید لعان تنها در صورتی است، که کسی به همسرش بگوید: «مردی را بر روی تو دیدم!» یا بگوید: «از آنچه در رحم توست برائت می‌جویم! و این حمل از من نیست». و سوگند به «الله» نیز بر آنچه گفته است بخورد.^۲

عثمان بتی گفته است: اگر مرد بگوید: «تو را دیدم که زنا می‌دادی!» و قذف او در حالی باشد که زن از شوهرش دور باشد، اگرچه به خراسان باشد، لعان صورت می‌گیرد. همچنین برای زنی که تنها یک روز از ازدواج با او می‌گذرد، لعان ثابت نمی‌داند.^۳

به نظر جصاص ظاهر آیه اقتضاء می‌کند که لعان با قذف کردن واجب می‌شود. خواه بگوید: «تو را دیدم که زنا می‌دادی» و خواه نگوید. زیرا اگر به او نسبت زنا دهد، به او اهانت کرده است. خواه ادعای دیدن هم بکند و یا مطلق بگوید. و اصلاً دیدن را مطرح نکنند. اما از آنجایی که در حکم قذف زن بیگانه که تازیانه است، اختلافی نیست و در لعان بین زوجین نیز از جهت حد قذف بودن اختلافی نیست، پس واجب است در آنچه تعلق می‌گیرد به آن از لفظ قذف، تساوی برقرار شود.^۴ اینکه مالک قائل است، کور می‌تواند لعان می‌کند، در حالیکه چیزی نمی‌بیند و نمی‌تواند بگوید: «دیدم که زنا می‌دادی»، معلوم می‌شود که دیدن و رؤیت زنا می‌همسر شرط اجرای لعان نیست. همچنین است در نفی غیر حمل که لازم است اینکه رؤیت شرط نباشد.^۵

^۱ _ جصاص، پیشین، ج ۵، ص ۱۳۷؛ نیشابوری، نظام الدین، تفسیر غرائب القرآن، ج ۵، ص ۱۶۱.

^۲ _ جصاص، احکام القرآن، ج ۵، ص ۱۳۸.

^۳ _ همان.

^۴ _ همان.

^۵ _ همان؛ نیشابوری، نظام الدین، همان.

۵-۱-۹- قول مشهور امامیه: مشهور نزد فقهای امامیه این است که سبب لعان دو چیز است: یکی اینکه زوج به زن خود اَتَّهَمَ زنا وارد کرده است و ادّعا می‌کند که شخصاً این عمل قبیح را از زن خود مشاهده کرده است، ولی بینه و شاهد در بین نیست. و دوم اینکه فرزندی را که در فراش وی متولّد شده است، نفی می‌نماید با اینکه آن فرزند شرایط الحاق به وی را دارا می‌باشد.^۱

۵-۱-۱۰- کنز‌العرفان: «لعان» در لغت به معنای دور کردن و از خود راندن می‌باشد. و در اصطلاح شرع لعن هر کدام از زوجین است. فاضل مقداد بیان می‌کند که مراد از «شهادت» در اینجا «قسم» می‌باشد که به خاطر افاده شهادت شاهدان، با این عنوان بیان گردیده است. چنان که در بقیه قضایای شرعی نیز چنین است و در قسم فایده شهادت نیز هست. این معنا با «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ» نیز مطابقت دارد. فاضل مقداد دلالت آیه «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ» را بر این می‌داند که شرط لعان، عدم وجود شاهد بر زنای مورد ادّعی زوج می‌باشد. چون جمله، حالیه است و معنای آن چنین است: «در حالی که جز خودشان شاهدی ندارند». یعنی سوگند جایگزین شاهد می‌باشد بنابراین اصل، با وجود شاهد، لعان صحیح نیست.^۲

حال اگر شاهد از شهادت عدول نماید، آیا زوج می‌تواند ملاعنه نماید؟ برخی گفته‌اند: در این صورت زوج حقّ ملاعنه دارد. اما فاضل مقداد می‌گوید قول صحیح آن است که چنین حقّی به دو دلیل برای زوج وجود ندارد. اول به دلیل خود آیه، که عدم

^۱ مفید، المقنعه، ص ۵۴۱؛ طوسی، المبسوط، ج ۵، ص ۱۸۳؛ همو، النهایة، صص ۵۱۹ - ۵۲۰؛ همو، الخلاف، ج ۵، ص ۵؛ منسوب به امام رضا، فقه الرضا، ص ۲۴۸؛ سلار، المراسم، ص ۱۶۳؛ حلبی، الکافی فی الفقه، ص ۳۰۹؛ ابن حمزه، الوسیلة، ص ۳۳۶؛ محقق حلی، شرایع، ج ۳، صص ۶۹ - ۷۰.

^۲ فاضل مقداد، کنز‌العرفان، ج ۲، ص ۲۹۶.

وجود شاهد را شرط می‌کند. و زمانی که شرط امر مشروط از بین برود، خود مشروط نیز از بین خواهد رفت، چون مبتدا در اینجا در معنای شرط است. دوم اینکه لعان برخلاف اصل است، زیرا شهادت یا سوگند انسان، اگر به نفع خودش باشد، قبول نمی‌شود، پس باید بر مورد نصّ بسنده گردد.^۱

۵-۱-۹- نظر شیخ صدوق: شیخ صدوق قائل است که برای قذف همسران حدّ هشتاد تازیانه جاری می‌شود.^۲ و اگر شوهر منکر فرزند همسرش نشود لعان اقامه نمی‌شود. و لعان فقط برای نفی ولد اقامه می‌شود. و مستند قول او صحیحه ابو بصیر^۳ از امام صادق (ع) است.^۴

اما باقر ایروانی نظر شیخ صدوق را علاوه بر تعارض با روایت محمد بن مسلم از امام صادق (ع)، مخالف صریح آیه قرآن می‌داند. و لازم است که روایت ابوبصیر کنار گذاشته شود.^۵

۵-۱-۱۰- مسالک الافهام: کاظمی می‌گوید: لعان برای زنی که شهرت به زنا دارد ثابت نمی‌شود. همچنین در اثبات لعان، دخول شرط نیست. و لعان زن غیر مدخوله نیز صحیح است. بدلیل ظاهر آیه شریفه. چرا که «أزواجهم» جمع مضاف است که شامل مدخوله و غیر

^۱ _ همان

^۲ _ شیخ صدوق، ابن بابویه، محمد بن علی، *المقنع*، ص ۳۵۵.

^۳ _ در صحیحه ابو بصیر آمده است: «لا یقع اللعان حتی یدخل الرجل بامرأته و لا یكون اللعان الا بنفی الولد»

^۴ _ حرّ عاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۲۲، ص ۴۲۹؛ صاحب الجواهر، پیشین، ج ۳۴، ص ۵.

^۵ _ ایروانی، باقر، *دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی علی المذهب الجعفری*، ج ۲، ص ۴۸۳.

آن می‌شود.^۱ درحالی‌که قول مشهور مبنی بر اشتراط دخول است.^۲ و مستند آن هم روایتی است که ابی بصیر^۳ از امام صادق (ع) نقل کرده است. و نیز آن چه ابن مضارب^۴ از امام صادق (ع) نقل کرده است.^۵

اما صاحب مسالک هر دو روایت را دارای ضعف می‌داند. و طبق نظر او مشکل است که آیه قرآن به این دو روایت تخصیص بخورد. و برای جمع بین روایت و آیه می‌توان چنین گفت که اگر قذف همسر به زنا باشد دخول شرط نیست. و اگر نفی ولد بود دخول شرط است. زیرا اجماع فقها بر این است که فرزند بدون دخول به شوهر ملحق نمی‌شود. این تفصیل برای جمع بین اقوال اصحاب امامیه مطرح شده است.^۶

طبق فرموده امام صادق (ع): اگر عبد زن آزاد را قذف کند، لعان برقرار می‌شود. این مطابق نظر شافعی هم هست.^۷ لعان بین همسران، جایگزین حدّ در قذف زنان بیگانه است. و نیز لعان قسم و شبیه شهادت است.^۸

۱ - کاظمی، *مسالک الافهام*، ج ۴، ص ۱۱۲.

۲ - ابن جنید اسکافی، محمد بن احمد کاتب بغدادی، *مجموعه فتاوی ابن جنید*، ص ۲۸۰.

۳ - کلینی، *الکافی*، ج ۶، ص ۱۶۲.

۴ - مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُضَارِبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ لَاعَنَ امْرَأَتَهُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا قَالَ لَا يَكُونُ مُلَاعِنًا حَتَّى يَدْخُلَ بِهَا يَضْرِبُ حَدًّا وَ هِيَ امْرَأَتُهُ وَ يَكُونُ قَازِفًا.

۵ - طوسی، *تهذیب*، ج ۸، ص ۱۹۷.

۶ - کاظمی، *پیشین*، ج ۴، ص ۱۱۳.

۷ - همان.

۸ - بغوی، *معالم التنزیل*، ج ۲، ص ۹۹.

۵-۱-۱۱- جواهر الکلام: صاحب جواهر می‌گوید حکم لعان در صورتی است که مرد، بی‌ینه کافی (که همان شهادت چهار نفر عادل می‌باشد) برای اثبات خیانت و نسبت زناپی که به همسرش می‌دهد، نداشته باشد. اما در صورتی که بتواند شاهد بیاورد، حکم لعان از او برداشته می‌شود.^۱

اما شیخ طوسی در کتاب خلاف و علامه در مختلف الشیعه، عکس این نظر را قائل‌اند. یعنی حتی در صورت وجود شهود، به آن توجهی نمی‌شود. زیرا در داستان عویمر عجلانی پیامبر اکرم (ص) از او نخواست که بی‌ینه ارائه کند.^۲

۵-۲- تفسیر و نکات عبارت؛ « فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ^(٦) وَالْخَامِسَةَ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ^(٧) وَ يَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ^(٨) وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ »

کیفیت اقامه لعان

۵-۲-۱- نظر ابوحنیفه: ابوحنیفه و ابویوسف و محمد و ثوری لعان را شهادت می‌دانند.^۳ ایشان قائلند که مرد چهار مرتبه شهادت به «الله» می‌دهد که در آنچه به همسرش از زنا نسبت داده، راست می‌گوید. سپس در مرتبه پنجم می‌گوید لعنت خدا بر من اگر در آنچه به همسرم از زنا نسبت دادم، از دروغگویان باشم. و نیز زن چهار مرتبه شهادت

^۱ صاحب الجواهر، جواهر الکلام، ج ۳۴، ص ۷.

^۲ علامه حلی، مختلف الشیعه، ج ۷، ص ۴۵۵.

^۳ ابن عربی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۳۴۳؛ طبری کیهراسی، احکام القرآن، ج ۴، ص ۳۰۳.

می‌دهد به خداوند که شوهرش در آنچه به او نسبت داده از زنا، از دروغگویان است. و پنجمین آن اینکه غضب خدا بر من اگر شوهرم در آنچه به من نسبت داده از راستگویان باشد. سپس اگر فرزندی وجود داشته باشد که مرد او را نفی می‌کند، مرد چهار مرتبه به خداوند سوگند می‌خورد و خدا را شاهد می‌گیرد که در نفی ولد از همسرش از راستگویان است. ابوحنیفه و اصحابش می‌گویند بعد از پایان لعان بین زوجین، جدایی واقع نمی‌شود، تا اینکه حاکم آن دو را جدا سازد.^۱

۲-۱-۲-۵- نظر مالک: ابن قاسم نقل می‌کند که مالک قائل است: مرد چهار مرتبه سوگند می‌خورد به الله و می‌گوید: «أشهد بالله إنني رأيتها تزني» و بار پنجم می‌گوید: «لعنة الله على إن كنت من الكاذبين» و زن چهار مرتبه می‌گوید: «أشهد بالله ما رأني أزني» پس برای پنجمین بار می‌گوید: «إن غضب الله عليها إن كان من الصادقين». مالک و زفر بن هذیل و لیث می‌گویند به محض پایان لعان، جدایی و فراغ حاصل می‌شود.^۲

۲-۲-۵- نظر شافعی: لعان نزد شافعی قسم است.^۳ وی قائل به تفصیل در لعان است بگونه ای که مرد می‌گوید: «أشهد بالله إنني لمن الصادقين فيما رميت به زوجتي فلانة بن فلان» و اشاره می‌کند به او اگر حاضر باشد. این کلام را چهار مرتبه می‌گوید. سپس قاضی او را می‌نشانند و خدا را به او یادآوری می‌کند و می‌گوید: «همانا می‌ترسم که تو اگر راست نگفته باشی، به لعنت خدا دچار شوی». آنگاه اگر دید که می‌خواهد کارش را تأیید کند، دستش را بر روی او قرار می‌دهد و می‌گوید: «أن قولك على لعنة الله إن كنت من الكاذبين موجب إن كنت كاذباً». بعد از آن اگر ابا کرد، رهایش می‌کند. پس می‌گوید: «لعنة الله على إن كنت من الكاذبين فيما رميت به زوجتي فلانة بن فلان من الزنا». و نیز به همراه تمام

^۱ _ بغدادی، *لباب التاویل فی معانی التنزیل*، ج ۳، ص ۲۸۴.

^۲ _ بغوی، *معالم التنزیل*، ج ۳، ص ۳۸۷؛ ابن جزی، *کتاب التسهیل لعلوم التنزیل*، ج ۲، ص ۶۲.

^۳ _ ابن عربی، *احکام القرآن*، ج ۳، ص ۱۳۴۳.

شهادت‌ها این را می‌گوید: «إِنِّي لَمِنَ الصَّادِقِينَ فِيمَا رَمَيْتَهَا بِهِ مِنَ الزَّانَا وَفُلَانٍ وَ فُلَانٍ». و اگر فرزند زن را منکر شود، و نفی کند همراه با تمام شهادت‌ها می‌گوید: «أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنِّي لَمِنَ الصَّادِقِينَ فِيمَا رَمَيْتَهَا بِهِ مِنَ الزَّانَا وَ إِنَّ هَذَا الْوَلَدُ، وَ لِدَ زَنَّا مَا هُوَ مِنِّي». و پس از گفتن آن از لعان خارج می‌شود. شافعی می‌گوید: هرگاه مرد شهادتش را کامل کرد، و لعان صورت پذیرفت، پیوند زوجیت همسرش از هم گسسته می‌شود. و ابداً به او محرم نمی‌شود. خواه زن نیز لعان کند یا خیر.^۱

۵-۲-۳- نظر جصاص: اما برخلاف شافعی که جلسه لعان را طولانی می‌کند، جصاص قائل به اختصار در شهادت است. دلیل او هم ظاهر آیه شریفه است، که اقتضا می‌کند در شهادت لعان به اختصار اکتفا کنیم. چه آنکه از دلالت حالیه معلوم است که لعان فقط بر قذفی که شوهر به همسرش نسبت زنا می‌دهد، واقع می‌شود. و ما هم به دلالت حالیه مراد از قول شوهر در آنچه نسبت داده به همسرش از زنا، اکتفا می‌کنیم.^۲

در حدیث عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس در داستان ملاعنه نزد پیامبر اکرم (ص)، مرد چهار بار «بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» شهادت داد. و در آن «فِيمَا رَمَاهَا بِهِ مِنَ الزَّانَا» را ذکر نکرد. اما نظر مالک، اینکه می‌گوید مرد چهار مرتبه شهادت بدهد بر اینکه «بِاللَّهِ إِنَّهُ رَأَاهَا تَزْنِي» مخالف ظاهر لفظ کتاب و سنت است. و بر طبق همین آیه^۳، رسول اکرم (ص) بین آنها ملاعنه برقرار نمود.^۴

^۱ _ بغوی، همان؛ بغدادی، همان.

^۲ _ جصاص، احکام القرآن، ج ۵، ص ۱۴۰.

^۳ _ «الَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ»

^۴ _ جصاص، پیشین، ج ۵، ص ۱۴۰.

ثوری و اوزاعی می گویند جدایی با لعان شوهر به تنهایی حاصل نمی شود. و عثمان بتی قائل است که در روابط زوجین تغییری حاصل نمی شود.

جصاص قول عثمان بتی را قول شاذی می داند، زیرا کسی غیر از او به آن قائل نیست. همچنین نظر شافعی در وقوع جدایی به وسیله لعان زوج، کلامی خارج و دور از نظر سایر فقهاست و بدون سابقه است. اما دلیل بر اینکه فراق با لعان واقع نمی شود مگر به حکم حاکم، روایتی است که راجع به عویمر عجلانی نقل شده است.^۱

از ابن شهاب نقل است که سنت متلاعنین این بود که لعان موجب جدایی نمی شد. به دلیل اینکه در روایت پیامبر اکرم (ص) کار عجلانی را تنفیذ می فرمایند. پس دلالت می کند که لعان به خودی خود موجب فراق نمی شود. و قول شافعی نیز با خبر مخالفت می کند.^۲

۵-۲-۴- کنزالعرفان: نظر فاضل مقداد در کیفیت اجرای لعان، مانند مشهور فقهای امامیه است. طریقه «لعان» بدین صورت است که ابتدا مرد می گوید: از راستگویان هستم. و این عبارت را چهار مرتبه با احتساب مرتبه اول، تکرار می کند سپس می گوید: لعنت خداوند بر من، اگر در اتهامی که به زوجه ام وارد کرده ام، از دروغگویان بوده باشم.

سپس زن چهار مرتبه می گوید: سوگند می خورم بر خداوند که او (زوج) در اتهامی که بر من وارد نموده، از دروغگویان است. در هر مرتبه پنجم می گوید: غضب خداوند بر من باشد، اگر او در اتهامی که به من زده است، از راستگویان بوده باشد و این شکل از لعان عمل به تصریح روایت است.^۳

^۱ - جصاص، احکام القرآن، ج ۵، ص ۱۴۰.

^۲ - همان، ج ۵، ص ۱۵۰.

^۳ - فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۹۶.

فاضل مقداد عربی بودن الفاظ و طبق نصّ قرآن را بدون هیچ تغییر و تبدیلی، شرط می‌داند و اعراب و ترتیب و موالات آن نیز باید رعایت گردد. بنابراین اگر کلمه یا حرفی تغییر کند، لعان صحیح نخواهد بود. همچنین لعان باید نزد حاکم انجام پذیرد و تعیین زن، با اشاره یا به تصریح به نام وی انجام پذیرد. و بعد از اتمام لعان، بین زن و شوهر، جدایی و حرمت ابدی حاصل می‌شود و نیازی به طلاق توسط حاکم نمی‌باشد.^۱ دلیل آن نیز روایت پیامبر خدا (ص) است که فرمود: «زوجینی که لعان کنند، هیچ وقت، با هم جمع نمی‌گردند.»^۲

۵-۲-۵- آیا نکاح دائم در لعان شرط است؟

۵-۲-۵-۱- بیان نظر جصاص: جصاص بیان می‌کند که عموم آیه دلالت می‌کند که لعان بر تمام ازدواج‌ها واجب می‌شود و اختصاص به دائم ندارد. تخصیص نیاز به دلیل دارد و دلیلی بر آن اقامه نشده است که در سایر ازدواج‌ها لعان ساقط می‌شود و حد جایگزین آن گردد.^۳

۵-۲-۵-۲- بیان نظر فاضل مقداد و قول مشهور امامیه: فاضل مقداد در این مسئله قائل است که اصحاب امامیه، نکاح دائم بودن و مدخوله بودن زن را شرط ثبوت لعان می‌دانند.^۴ مستند قول ایشان روایات وارده از معصومین (ع) در این باب است. پس اگر زن غیر مدخوله باشد و نکاح نیز منقطع باشد، حدّ قذف واجب می‌شود. و لعان ثابت نمی‌شود.

^۱ _ فاضل مقداد، *کنزالعرفان*، ج ۲، ص ۲۹۶؛ حائری تهرانی، *مقتنیات الدرر*، ج ۷، ص ۳۱۹.

^۲ _ قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): «المتلعان لا يجتمعان أبداً».

^۳ _ جصاص، *احکام القرآن*، ج ۵، ص ۱۴۲.

^۴ _ یوسفی، فاضل حسن بن ابی طالب، *کشف الرموز فی شرح مختصر النافع*، ج ۲، ص ۱۵۶؛ ابن ابی عقیل، *حیة ابن ابی عقیل و فقهه*، ص ۴۹۲؛ ابن جنید، *مجموعه فتاوی ابن جنید*، ص ۲۸۰؛ علامه حلی، *المختلف الشیعه*، ج ۷، ص ۴۴۵؛ راوندی، *فقه القرآن*، ج ۲، ص ۲۰۳.

اما عده‌ای از فقهای امامیه قائل به عدم اشتراط نکاح دائم و دخول هستند. به دلیل عموم «أزواجهم» در آیه شریفه، که جمع مضاف است و افاده عموم می‌نماید.^۱

به عقیده فاضل مقداد تفصیل و تحقیق مطلب این است که بگوییم اگر تخصیص قرآن به خبر واحد را صحیح بدانیم، قول اول و همان نظر مشهورتر صحیح است. و اگر قائل به عدم تخصیص کتاب به خبر واحد باشیم، قول دوم صحیح می‌باشد. البته فقط در مورد قذف به زنا چنان چه که در موضوع نفی ولد اجماع فقها بر اشتراط دخول است. زیرا باید شرایط الحاق وجود داشته باشد تا نفی ولد موضوعیت پیدا کند.^۲

۵-۲-۶- وقتی زوج اتهام زنا به همسر خود وارد نماید، حدّ قذف بر وی واجب می‌گردد. وقتی ملاحظه کند، این حدّ از او ساقط گشته است. حال وقتی زن ملاحظه کند، حدّ زنا از او ساقط می‌گردد؛ دلیل آن نیز عبارت «وَيَذْرُؤُاَعْنَهَا الْعَذَابُ» در آیه شریفه می‌باشد. که مراد از «عذاب» در اینجا همان «حدّ» است. حال اگر مرد، قول خود نسبت زنا بر زوجه را تکذیب کند، حکم لعان از بین نمی‌رود.^۳

در اینکه آیا به خاطر قذف حدّ بر او واجب است یا نه؟ گروهی گفته‌اند: خیر، چون با لعان این حدّ ساقط گشته است. اما گروهی قائل به وجوب حدّ می‌باشند. زیرا با لعان، هتک حرمت زن زیادتر شده و قذف تکرار گردیده است. فاضل مقداد قول اخیر را صحیح می‌داند. اما اگر زن خود را تکذیب کند در وجوب یا عدم وجوب حدّ زنا دو وجه است: اول اینکه در آیه آمده است: «وَيَذْرُؤُاَعْنَهَا الْعَذَابُ» پس علت جدیدی نیز برای بازگشت

^۱ - صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۲۱، ص ۵۰.

^۲ - فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۹۶.

^۳ - همان.

عذاب وجود ندارد، و دوم اینکه عموم «اقرار العقلاء علی أنفسهم جائز» شامل این مورد نیز می‌شود و بعد از چهار مرتبه اقرار، حدّ واجب می‌گردد.^۱

۶- مقایسه و جمع بندی:

از بیان فقهای امامیه و نیز عامه در شرح موضوع لعان چنین نتیجه می‌گیریم که قول صحیح‌تر بر وجوب لعان بین زوجین، در صورتی است که مرد همسرش را قذف به زنا نماید و یا اینکه فرزندی را که در فراش اوست و شرایط الحاق به وی را دارد نفی نماید. در کیفیت اجرای لعان، عمل به ظواهر الفاظ قرآن نیکوست و نباید اضافه یا کم شود.

۶-۱- روش شناسی: در بحث ثبوت حکم لعان و بیان چگونگی اجرای حکم آن، هم جصاص و هم فاضل مقداد به ظاهر آیه و روایات وارده در باب سبب نزول آیات شریفه ششم تا نهم سوره مبارکه نور، که ابن عباس و عکرمه از رسول اکرم (ص) نقل کرده‌اند، تمسک جسته‌اند.

^۱ همان، ج ۲، ص ۲۹۷.

نتیجه گیری

حفظ وحدت دستور قرآن و هدف اولیاء دین، برای ایجاد جامعه‌ای واحد است. تلاش برای آشنایی مذاهب اسلامی و تفاهم عمیق بین علما و اندیشمندان در عرصه‌های مختلف علمی و تحکیم روابط آنان، جهت ترویج مفاهیم درست اسلام از مسائل پر اهمیت است و تألیف کتابهای فقه، اصول، کلام و تفسیر در چارچوب فقه مقارن، تحقیق پیرامون کتب تألیف شده توسط علمای اسلامی، تهیه دایرة المعارف و معجم‌هایی به زبان مقارن، ارتباط و تعامل با مراکز علمی اهل سنت، انتقال دیدگاه‌های شیعه و فراهم کردن منابع و مراجع علمی برای محققین، از جمله راه کارهای مناسب برای رسیدن به وحدت نظری و فکری مذاهب است.

تقریب نیازمند پشتوانه علمی در تمام سطوح است، تا اختلافات بر طرف گردد و سایه منفی تفرقه در جامعه اسلامی رخت بر بندد. از مباحث مهم در حوزه معرفت اسلامی که ریشه در دو شاخه از دانش‌های اسلامی دارد، بحث از «احکام القرآن» و به تعبیر دیگر «فقه القرآن» است که از یک سو، چون بررسی آیات قرآن است، جزو معارف قرآن و از سوی دیگر، چون سخن از احکام عملی اسلام است، بخشی از فقه اسلامی به شمار می‌رود.

قرآن کریم غنی‌ترین منبع علوم و معارف اسلامی است و از آن جهت که «سنت» مبین و مفسر کتاب الهی است و نه منبعی در عرض آن، تنها مصدر شریعت به شمار می‌رود و حتی روایات نیز با میزان قرآن سنجیده می‌شود؛ یعنی آن دسته از روایات که منطبق بر کتاب الهی باشد، پذیرفته و هر آنچه مخالف آن باشد، مورد عمل قرار نمی‌گیرد. قرآن در کنار بیان عقاید، اخلاق تاریخ و... به عنوان اصیل‌ترین و اصلی‌ترین مصدر تشریح اسلامی در خلال آیات خود به بیان کلیاتی از فقه اسلامی نیز پرداخته و نمونه‌هایی از احکام عبادی، اجتماعی، قضایی، حقوقی و... را ارائه نموده است.

قرآن کریم دارای آیات متعددی در مورد احکام تکلیفی انسان است که در زمان پیامبر اکرم (ص) به این آیات عمل می‌شد و موارد ابهام از ایشان پرسیده می‌شد. بعد از رحلت پیامبر اسلام (ص) کم کم مذاهب‌های مختلفی در اهل سنت همچون مذاهب فقهی حنفی، حنبلی، مالکی و شافعی پدید آمدند و از طرف دیگر، مکاتب کلامی مشهور همچون معتزله و اشاعره و نیز برخی نحله‌های دیگر همچون متصوفه پیدا شدند. این اختلافات به حوزه تفسیر قرآن کشانده شد و برخی مذاهب و مکاتب و نحله‌ها تلاش کردند آیات قرآن را طوری تفسیر کنند که عقاید و باورهای آنان را اثبات کند و آیات مخالف عقایدشان را تأویل کردند و به وسیله آیات، عقاید طرف مقابل را نفی نمودند. در دوره پیدایش مذاهب فقهی، ائمه این مذاهب نظیر مالک، شافعی و... به قرآن به عنوان یکی از ادله فقه می‌نگریستند.

در عصر صحابه از آیات فقهی استنباط می‌شد و بدانها عمل می‌شد و گاهی صحابه در مورد آیات الاحکام اختلاف می‌کردند که در این میان، روایت‌های پیامبر (ص) و اهل بیت علیهم السلام راه گشای فقهای صحابه و تابعین شد و در حقیقت، روایات فقه، نوعی تفسیر موضوعی قرآن شد که بعدها علم «فقه» و «فقه القرآن» در دامان آن رشد کرد.

شیوه بیان احکام در قرآن معمولاً به گونه‌ای فشرده و در حد اشاره و اجمال انجام گرفته است و از وارد شدن در خصوصیات و جزئیات احکام به ویژه در امور عبادی پرهیز نموده است. اگر بارها درباره نماز سخن گفته، چگونگی تقسیم نماز در پنج وقت را به طور صریح و گویا بیان نکرده است و نیز تعداد رکعات، آغاز، انجام، شرایط، ارکان و توصیف افعال نماز را در آن نیاورده است. خصوصیات رکوع، سجود، تشهد، قیام و حتی اوقات نماز را به طور صریح و به شکل مدون بیان ننموده است. روزه، زکات، حج، خمس، نکاح و طلاق نیز چنین وضعیتی دارند و فقط به اصل حکم و برخی از احکام کلی آنها اشاره کرده

است که می‌توان از آن به «بیان خطوط اساسی» تعبیر کرد و معتقد شد قرآن در مقام بیان ترسیم کلیات در همه زمینه‌هاست.

ویژگی دیگر قرآن در بیان احکام، بیان پاره پاره احکام فقهی است؛ به عنوان مثال در موضوع جاری پژوهش که به آیات الاحکام طلاق پرداخته است، مشاهده می‌کنیم که آیات مربوطه در یک سوره و در بخشی خاص از قرآن نیامده، بلکه در سوره‌ها و بخش‌های مختلف به صورت پراکنده بیان شده است و هر موضوع در جایی از قرآن بیان شده است. در آیه ۲۲۸ سوره بقره، مقدار عده زنان سه مرتبه پاکی از حیض به صورت کلی بیان شده است و عمومیت این حکم توسط آیه چهارم سوره طلاق تخصیص می‌خورد. در آنجا خداوند احکام عده زنانی که از دیدن عادت ماهانه مأیوسند، و نیز زنان کم سن و سالی که هنوز به سن حیض نرسیده‌اند و همین‌طور عده زنان باردار را از تحت عام خارج نموده و حکم جدید را بیان می‌فرماید. این ویژگی در مسائل دیگر طلاق نیز مشاهده می‌گردد مثلاً در بحث طلاق خلع که در اثر کراهت زوجه نسبت به شوهرش پدید می‌آید، مقدار فدیة بیان نشده است و حکم به صورت کلی بیان شده است. حال این که آیا فدیة را خود زن باید بپردازد یا شخص دیگری می‌تواند بجای زن ضامن پرداخت فدیة شود از روایات و تفاسیر فقهی استنباط می‌شود. همچنین می‌توان گفت که برخی از شأن نزول‌ها متواتر و از این جهت قابل اعتنا است.

در پژوهش حاضر به بررسی آرا و نظریات فقهی ابوبکر جصاص در کتاب احکام القرآن و مقایسه آن با اندیشه‌های فاضل مقداد و دیگر فقها پرداخته‌ایم. با توجه به این نکته که جصاص حنفی متعصب بوده و در تمام کتابش سعی بر اثبات نظریات ابوحنیفه دارد، اما از لحاظ فکری پیرو مکتب معتزلی است، و بدین خاطر بی‌توجه به دلیل عقل نبوده و در تفسیرش تنها موارد اندکی را مشاهده می‌کنیم که از طریق صواب فاصله داشته باشد. بلکه در بیشتر موارد اجتهادهای مشابه و یکسانی با فقهای شیعه دارد.

وی همچون فاضل مقداد نظر متقدمین از صحابه و نیز سایر علما را ذکر می‌کند و سپس به نقد آن‌ها می‌پردازد و در انتها قول مختار خود را بیان می‌کند. هر چند روش تفسیری وی همان روش غالب در میان اهل سنت می‌باشد، که تفسیر آیات به ترتیب سوره‌های قرآن است که از آن به روش ترتیبی یاد می‌کنند، برخلاف فاضل مقداد که روش تفسیری وی در بین امامیه رایج است، که به صورت موضوعی و تفکیک شده به تفسیر آیات الاحکام می‌پردازند، اما در عین حال وجوه اشتراک دیدگاه‌های این دو عالم گران قدر، در استنباط احکام فقهی بسیار بیشتر از وجوه اختلاف آنان است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی
۲. آقا بزرگ تهرانی، محمد حسن، *الذريعة إلى تصانيف الشيعة*، ویرایشگر: احمد منزوی، نجف، نشر اسلامی، ۱۳۳۵ ق.
۳. آل محبوبه، جعفر الشیخ باقر، *ماضی النجف و حاضرها*، تصحیح: محمد سعید آل محبوبه، بیروت، دارالاضواء، چاپ دوم، ۱۹۸۶ م.
۴. آلوسی، سید محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۵. ابوالصلاح حلبی، تقی الدین بن نجم الدین، *الکافی فی الفقه*، اصفهان، کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین (ع)، تصحیح: رضا استادی، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.
۶. ابوالفتح رازی، حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، تحقیق: دکتر محمد جعفر یاحقی - دکتر محمد مهدی ناصح، مشهد مقدس، انتشارات بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
۷. ابوحیب، سعدی، *القاموس الفقهی لغة و اصطلاحاً*، دمشق، دارالفکر، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.
۸. ابوحنیٰ اندلسی، محمد بن یوسف، *البحر المحیط فی التفسیر*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ ق.
۹. أبو داود، سلیمان بن أشعث، *سنن أبي داود*، تصحیح: محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت، مکتبة العصریة، ۱۴۱۶ ق.
۱۰. أبو عبیده، معمر بن مثنی، *مجاز القرآن*، تحقیق: محمد فؤاد سزگین، قاهره، مکتبة الخانجی، ۱۳۸۱ ق.
۱۱. ایباری، ابراهیم، *موسوعة القرآنیة*، بی جا، مؤسسة سجل العرب، ۱۴۰۵ ق.

۱۲. امین عاملی، سید محسن، *اعیان الشیعة*، تصحیح: سید حسن امین، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۳ ق.
۱۳. انصاری، مرتضی بن محمد امین، *الإجتهد و التقلید*، قم، کتابفروشی مفید، ۱۴۰۴ ق.
۱۴. ایازی، سید محمد علی، *فقه پژوهی قرآن (درآمدی بر مبانی نظری آیات الاحکام)*، قم بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۱۵. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، *تفسیر القرآن العظیم*، عربستان سعودی، مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ ق.
۱۶. ابن اثیر، مبارک بن محمد، *النهاية فی غریب الحدیث و الأثر*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ اول، بی تا.
۱۷. ابن ادريس حلی، محمد بن احمد، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
۱۸. ابن ادريس شافعی، محمد، *احکام القرآن*، بی جا، بی نا، بی تا، (نسخه نرم افزاری جامع تفاسیر نور).
۱۹. ابن برّاج، قاضی عبدالعزیز، *المهذب*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ق.
۲۰. ابن جزی، محمد بن احمد قرناطی، *کتاب التسهیل لعلوم التنزیل*، تحقیق: دکتر عبدالله خالدی، بیروت، شرکت دارالارقم بن ابی الارقم، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۲۱. ابن جنید، محمد بن احمد اسکافی، *مجموعه فتاوی ابن جنید*، جامع و محقق: علی پناه اشتهاودی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۲۲. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۲۲ ق.

۲۳. ابن حمزه طوسی، محمد بن علی بن حمزه، *الوسیة الی نیل الفضیلة*، تصحیح: محمد حسون، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ ق.
۲۴. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، *متشابه القرآن و مختلفه*، قم، دار البیدار للنشر، چاپ اول، ۱۳۶۹ ق.
۲۵. ابن عاشور، محمد بن طاهر، *التحریر و التئویر*، بی جا، بی نا، بی تا، (نسخه نرم افزاری جامع تفاسیر نور).
۲۶. ابن عجبیه، احمد بن محمد، *البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید*، تحقیق: احمد عبدالله رسلان، قاهره، انتشارات دکتر حسن عباس زکی، ۱۴۱۹ ق.
۲۷. ابن عربی، محمد بن عبدالله، *احکام القرآن*، بی جا، بی نا، بی تا، (نسخه نرم افزار جامع تفاسیر نور).
۲۸. ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز*، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۲ ق.
۲۹. ابن ابی عقیل، حسن بن علی بن ابی عقیل حذاء، *حیة ابن ابی عقیل و فقهه*، تصحیح: گروه پژوهش مرکز المعجم الفقهی، قم، مرکز المعجم الفقهی، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۳۰. ابن فارس، ابوالحسین احمد، *معجم مقائیس اللغة*، مصحح: عبدالسلام محمد هارون، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ ق.
۳۱. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، *غریب القرآن*، بی جا، بی نا، بی تا، (نسخه نرم افزار جامع تفاسیر نور).
۳۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو دمشقی، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۳۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، تحقیق: احمد فارس صاحب الجوائب، بیروت، دارالفکر، چاپ سوم، بی تا.

۳۴. اسلامی، محمد جعفر، *شأن نزول آیات*، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳.
۳۵. الیاس، انطون الیاس، *القاموس العصری*، ترجمه: سید مصطفی طباطبائی، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۴.
۳۶. ایروانی، باقر، *دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی علی المذهب الجعفری*، قم، بی نا، چاپ دوم، ۱۴۲۷ ق.
۳۷. بحرانی، حسین بن محمد، *انوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع*، تصحیح: محسن آل عصفور، قم، مجمع البحوث العلمیة، چاپ اول، بی تا.
۳۸.، *الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة*، مصحح: محمد تقی ایروانی، قم، انتشارات دفتر وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۵ ق.
۳۹. بروجردی طباطبایی، سید حسین، *جامع احادیث الشیعة*، تهران، فرهنگ سبز، چاپ اول، ۱۴۲۹ ق.
۴۰. بغدادی، علاءالدین علی بن محمد، *لباب التاویل فی معانی التنزیل*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
۴۱. بغوی، حسین بن مسعود، *معالم التنزیل فی تفسیر القرآن*، تحقیق: عبدالرزاق المهدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۴۲. بلاغی، سید عبدالحجت، *حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر*، قم، انتشارات حکمت، ۱۳۸۶ ق.
۴۳. بیضاوی، قاضی عبدالله بن عمر، *انوار التنزیل و اسرار التاویل*، تحقیق: محمد عبدالرحمن مرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
۴۴. تمیمی مغربی، قاضی نعمان بن محمد، *دعائم الاسلام*، قم، موسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ق.

۴۵. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، *جواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، تحقیق: شیخ محمد علی معوض - شیخ عادل احمد عبدالموجود، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
۴۶. ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
۴۷. جرجانی، سید امیر ابوالفتوح حسینی، *تفسیر شاهی*، تهران، نشر نوید، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
۴۸. جصاص، ابوبکر احمد بن علی رازی، *احکام القرآن*، تصحیح: محمد صادق قمحاوی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۴۹.، *الفصول فی الاصول*، کویت، انتشارات عجیل جاسم نشمی، ۱۴۰۵-۱۴۰۸ ق.
۵۰. جلیلی، هدایت، *تفسیر موضوعی*، تهران، نشر کویر، ۱۳۷۲.
۵۱. جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح تاج اللغة و الصحاح العربیة*، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۱۰ ق.
۵۲. حائری تهرانی، میر سید علی، *مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر*، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۷.
۵۳. حجازی، محمد محمود، *التفسیر الواضح*، بیروت، دارالجلیل الجدید، چاپ دهم، ۱۴۱۳ ق.
۵۴. حر عاملی، محمد بن حسن، *تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۵۵. حسینی شیرازی، سید محمد، *تبیین القرآن*، بیروت، دارالعلوم، چاپ دوم، ۱۴۲۳ ق.

۵۶. حمیری، نشوان بن سعید، *شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم*، تصحیح: حسین بن عبدالله العمری، مطهر بن علی الاریانی، بیروت، دارالفکر المعاصر، بی تا.
۵۷. خطیب، عبدالکریم، *تفسیر القرآن للقرآن*، بی جا، بی نا، بی تا، (نسخه نرم افزاری جامع تفاسیر نور).
۵۸. خطیب بغدادی، ابوبکر علی بن احمد، *تاریخ مدینة السلام*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ ق.
۵۹. خمینی، سید روح الله موسوی، *تحریر الوسیلة*، قم، موسسه مطبوعات دارالعلم، بی تا.
۶۰. خیراللهی کوهستانی، علیرضا، *فقه رحمانی با نفس رحمانی*، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ اول، ۱۳۹۱.
۶۱. دروزه، محمد عزت، *التفسیر الحدیث*، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، بی تا.
۶۲. دوانی، علی، *مفاخر اسلام*، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۲.
۶۳. ذهبی، محمد حسین، *التفسیر و المفسرون*، قاهره، دارالکتب الحدیثیة، ۱۹۶۲ م.
۶۴. رازینی، علی، *پژوهشی پیرامون مفردات قرآن*، تهران، دفتر پژوهش و نشر اسلامی، ۱۳۸۴.
۶۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات الفاظ قرآن*، تحقیق: عدنان داودی صفوان، بیروت، دارالعلم، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
۶۶. راوندی، قطب الدین سعید بن هبة الله، تحقیق: سید احمد حسینی، *فقه القرآن فی شرح آیات الاحکام*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.
۶۷. روحانی، سید صادق، *فقه الصادق*، قم، دارالکتاب - مدرسه امام صادق (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
۶۸. زحیلی، وهبة بن مصطفى، *التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج*، بیروت، دارالفکر المعاصر، چاپ دوم، ۱۴۱۸ ق.

۶۹. زمخشری، محمود، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل*، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۷ ق.
۷۰.، *الفائق فی غریب الحدیث*، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی تا.
۷۱. سائیس، محمد علی، *تفسیر آیات الاحکام*، بی جا، بی نا، بی تا، (نسخه نرم افزاری جامع تفاسیر نور).
۷۲. سبحانی تبریزی، جعفر، *الإعتصام بالکتاب و السنة*، قم، مجمع جهانی اهل بیت (ع)، چاپ اول، بی تا.
۷۳.، *منشور جاوید قرآن*، اصفهان، کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین (ع)، ۱۳۶۰.
۷۴. سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله، *إرشاد الأذهان الی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۷۵. سرمدی، محمود، *واژگان قرآنی*، تهران، انتشارات الهادی، ۱۳۸۰.
۷۶. سلّار، حمزة بن عبدالعزیز دیلمی، *المراسم العلویة و الاحکام النبویة*، تصحیح: محمود بستانی، قم، منشورات بین الحرمین، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
۷۷. سمرقندی، نصر بن محمد، *بحرالعلوم*، بی جا، بی نا، بی تا، (نسخه نرم افزاری جامع تفاسیر نور).
۷۸. سیوطی، جلال الدین، *الدر المثور فی تفسیر بالماثور*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۷۹.، *لباب النقول فی اسباب النزول*، بی جا، موسسه کتب الثقافیة، ۱۴۲۲ ق.
۸۰. شبّر، سید عبدالله، *تفسیر القرآن الکریم*، بیروت، دار البلاغة للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.

۸۱. الجوهر الثمين فى تفسير الكتاب المبين، كويت، مكتبة الالفين، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
۸۲. شعرانى، ميرزا ابوالحسن، *دايرة المعارف لغات قرآن مجيد*، تهران، كتابفروشى اسلاميه، ۱۳۹۸ ق.
۸۳. شلتوت، محمود، *الاسلام عقيدة و شريعة*، قاهره، نشر دارالقلم، بى تا.
۸۴. شهابى، محمود، *ادوار فقه*، تهران، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، چاپ اول، بى تا.
۸۵. شهيد اول، محمد بن جمال الدين، *القواعد و الفوائد*، مصحح: عبدالهادى حكيم، قم، مكتبة المفيد، بى تا.
۸۶. شهيد ثانى، زين الدين بن على عاملى، *الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية*، تصحيح: سيد محمد كلانتر، قم، كتابفروشى داورى، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۸۷. مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام، قم، مؤسسة دارالمعارف الاسلامية، ۱۴۱۳ ق
۸۸. شيبانى، محمد بن حسن، *نهج البيان عن كشف معانى القرآن*، تحقيق: حسين درگاهى، تهران، بنياد دايرة المعارف اسلامى، ۱۴۱۳ ق.
۸۹. شيخ صدوق، ابن بابويه محمد بن على، *المقنع*، تصحيح: گروه پژوهش امام هادى عليه السلام، قم، مؤسسه امام هادى عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۹۰. صاحب الجواهر، نجفى محمد حسن، *جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام*، تصحيح: عباس قوچانى - على آخوندى، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۰۴ ق.
۹۱. صاحب بن عباد، كافى الكفاة، *المحيط فى اللغة*، تصحيح: محمد حسن آل ياسين، بيروت، عالم الكتاب، ۱۴۱۴ ق.

۹۲. صادقی تهرانی، محمد، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
۹۳. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.
۹۴. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
۹۵. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالمعرفة، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
۹۶. طبری کیاهراسی، ابوالحسن علی بن محمد، *احکام القرآن*، تحقیق: موسی محمد علی - عزت عبد عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ ق.
۹۷. طنطاوی، سید محمد، *التفسیر الوسیط للقرآن الکریم*، قاهره، بی نا، بی تا.
۹۸. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، *الاستبصار فیما اختلف من الاخبار*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ ق.
۹۹.، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربیه، بی تا.
۱۰۰.، *تهذیب الاحکام*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۱۰۱.، *الخلافا*، تصحیح: علی خراسانی - سید جواد شهرستانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ ق.
۱۰۲.، *المبسوط فی فقه الامامیه*، تصحیح: سید محمد تقی کشفی، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء آثار الجعفرية، چاپ سوم، ۱۳۸۷ ق.
۱۰۳.، *النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوى*، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۰ ق.

۱۰۴. طیب، سید عبدالحسین، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات اسلام، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۱۰۵. عاملی، یاسین عیسی، *الاصطلاحات الفقہیة فی الرسائل العملیة*، بیروت، دارالبلاغۃ للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۱۰۶. علامه حلّی، حسن بن یوسف، *تبصرة المتعلمین فی احکام الدین*، تهران، موسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۱۰۷.، *تذکره الفقہا*، قم، موسسه آل البيت (ع)، ۱۴۱۴ ق.
۱۰۸.، *قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به حوزه قم، ۱۴۱۳ ق.
۱۰۹.، *مختلف الشیعة فی احکام الشریعة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ق.
۱۱۰. علم الهدی، علی بن حسین موسوی، *الانتصار فی انفرادات الامامیة*، تصحیح: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۱۱۱.، *رسائل الشریف المرتضی*، تصحیح: سید مهدی رجائی، قم، دارالقرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
۱۱۲. علیاری تبریزی، ملا علی، *بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال*، تهران، بنیاد فرهنگی اسلامی کوشان پور، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
۱۱۳. عمید زنجانی، عباسعلی، *آیات الاحکام*، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۲.
۱۱۴. فاضل تونی، عبدالله بن محمد خراسانی، *الوافیة فی الاصول*، قم، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۵ ق.

۱۱۵. فاضل لنکرانی موحدی، محمد، *تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول ۱۴۰۳ ق.
۱۱۶. فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله سیوری، *إرشاد الطالبین إلی نهج المسترشدين*، تحقیق: مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، بی تا.
۱۱۷.، *کنزالعرفان فی فقه القرآن*، قم، انتشارات مرتضوی، چاپ اول، ۱۴۲۵ ق.
۱۱۸.، *نضد القواعد الفقهية علی مذهب الإمامية*، تحقیق: عبداللطیف حسینی کوهکمری، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، بی تا.
۱۱۹. فاکر میبدی، محمد، *باز پژوهی آیات فقهی قرآن*، تهران، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۱۲۰. فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، تحقیق: مهدی مخزومی، قم، نشر هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
۱۲۱. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق.
۱۲۲. فخرالمحققین حلّی، *ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد*، تصحیح: سید حسین موسوی کرمانی - علی پناه اشتهاردی، قم، موسسه اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۸۷ ق.
۱۲۳. فخلعی، محمد تقی، *جستاری در تاریخ تفسیر آیات الاحکام*، فصلنامه فقه و حقوق شماره ۴۹ - ۵۰، دانشکده الهیات مشهد، پاییز و زمستان ۱۳۷۹.
۱۲۴. فضل الله، سید محمد حسین، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت، دارالملاک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ ق.

۱۲۵. فیض کاشانی، ملا محسن، *الاصفی فی تفسیر القرآن*، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ ق.
۱۲۶.، *التفسیر الصافی*، تحقیق: حسین اعلمی، تهران، انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ ق.
۱۲۷. فیومی مقری، احمد بن محمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، قم، منشورات دارالرضی، چاپ اول، بی تا.
۱۲۸. قاسمی، محمد جمال الدین، *محاسن التأویل*، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
۱۲۹. قربانی لاهیجی، زین العابدین، *تفسیر جامع آیات الاحکام*، تهران، نشر سایه، چاپ دوم، ۱۳۸۴.
۱۳۰. قرشی، سید علی اکبر، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ ششم، ۱۴۱۲ ق.
۱۳۱. قرطبی، محمد بن احمد، *جامع لاحکام القرآن*، تهران، ناصر خسرو، چاپ اول، ۱۳۶۴.
۱۳۲. قریب، محمد، *فرهنگ لغات قرآن*، تهران، نشر بنیاد، ۱۳۶۶.
۱۳۳. قمی، عباس، *الدر النظیم فی لغات القرآن العظیم*، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۵.
۱۳۴. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*، تحقیق: سید طیب جزایری، قم، دار الکتب، ۱۳۶۷.
۱۳۵. قمی سبزواری، علی مؤمن، *جامع الخلاف و الوفاق*، قم، زمینه سازان ظهور امام عصر علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.
۱۳۶. قنوجی، سید محمد صدیق، *نیل المرام من تفسیر آیات الاحکام*، بی جا، بی نا، بی تا، (نسخه نرم افزاری جامع تفاسیر نور).

۱۳۷. کاشانی، ملا فتح الله، *زبدة التفاسیر*، قم، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
۱۳۸.، *منهج الصادقین فی إلزام المخالفین*، تهران، کتابفروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶.
۱۳۹. کاشف الغطاء، نجفی حسین بن جعفر، *أنوار الفقاهة*، کتاب طلاق، نجف اشرف، مؤسسة کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ ق.
۱۴۰.، *تحریر المجلة*، نجف اشرف، مکتبة المرتضویة، چاپ اول، ۱۳۵۹ ق.
۱۴۱. کاظمی، فاضل جواد بن سعید، *مسالك الافهام الى آیات الاحکام*، تهران، کتابفروشی مرتضوی، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
۱۴۲. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، *الکافی*، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۱۴۳. گرجی، ابوالقاسم، *آیات الاحکام*، تهران، نشر میزان، چاپ دوم، ۱۳۸۳.
۱۴۴. لکنوی، عبدالحی بن عبدالحلیم، *الفوائد البهية فی تراجم الحنفية*، تصحیح: محمد نعسانی حلبی، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۲۴ ق.
۱۴۵. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسة الطبع و النشر، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۱۴۶. مجلسی، محمد تقی، *روضه المتقین*، تصحیح: سید حسین موسوی کرمانی - علی پناه اشتهاردی، قم، موسسه فرهنگی اسلامی کوشان پور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ق.
۱۴۷. محدث نوری، میرزا حسین، *مستدرک الوسائل و مستنبط الوسائل*، بیروت، موسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.

۱۴۸. محقق حلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، تصحیح: عبدالحسین محمد علی بقال، قم، موسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.
۱۴۹. محقق داماد، سید مصطفی، *بررسی فقهی حقوق خانواده - نکاح و انحلال آن*، قم، بی نا، بی تا.
۱۵۰. محقق کرکی، علی بن حسین عاملی، *رسائل المحقق الکرکی*، تحقیق: محمد حسون، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۱۵۱. محلّی، جلال الدین - سیوطی جلال الدین، *تفسیر الجلالین*، بیروت، مؤسسه النور للمطبوعات، ۱۴۱۶ ق.
۱۵۲. محمد بن حسین بن محمد، *منتهی المرام فی شرح آیات الاحکام*، بیروت، نشر دارالیمینة، چاپ دوم، ۱۴۰ ق.
۱۵۳. محمود، عبدالرحمن، *معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهية*، بی جا، بی نا، بی تا، (نسخه نرم افزاری جامع فقه اهل بیت ۲ نور)
۱۵۴. مدیر شانه چی، کاظم، *آیات الاحکام*، تهران، نشر سمت، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
۱۵۵. مراغی، احمد بن مصطفی، *تفسیر المراغی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۵۶. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، *تاج العروس من جواهر القاموس*، تحقیق: علی شیری، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۱۵۷. مشکینی، میرزا علی، *مصطلحات الفقه*، بی جا، بی نا، بی تا، (نسخه نرم افزاری جامع تفاسیر نور).
۱۵۸. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، مرکز کتاب لترجمة و النشر، چاپ اول، ۱۴۰۲ ق.

۱۵۹. مظهری، محمد ثناء الله، *التفسیر المظهری*، تحقیق: غلام نبی تونسلی، پاکستان، مکتب رشدیة، ۱۴۱۲ ق.
۱۶۰. معرفت، محمد هادی، *التفسیر و المفسرون*، قم، نشر تمهید، چاپ پنجم، ۱۳۸۸.
۱۶۱. مغنیة، محمد جواد، *التفسیر الکاشف*، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ اول، ۱۴۲۴ ق.
۱۶۲.، *التفسیر المبین*، قم، بنیاد بعثت، بی تا.
۱۶۳. مفید، محمد بن نعمان، *احکام النساء*، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید (ره)، ۱۴۱۳ ق.
۱۶۴.، *المقنعة*، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید (ره)، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۱۶۵. مقاتل بلخی، مقاتل بن سلیمان، *تفسیر مقاتل*، تحقیق: عبدالله محمود شحاته، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
۱۶۶. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، *زبدة البیان فی احکام القرآن*، تهران، کتابفروشی مرتضوی، چاپ اول، بی تا.
۱۶۷. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۴.
۱۶۸. ملأ حویش، عبدالقادر آل غازی، *بیان المعانی*، دمشق، مطبعة الترقی، چاپ اول، ۱۳۸۲ ق.
۱۶۹. منسوب به امام رضا (ع)، *فقه الرضا*، مشهد، موسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۶ ق.
۱۷۰. موسوی خوانساری، میرزا محمد باقر، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۳۹۰ ق.

۱۷۱. میبدی، رشید الدین، احمد بن ابی سعد، *کشف الاسرار و عدة الابرار*، تحقیق: علی اصغر حکمت، تهران، امیر کبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۱.
۱۷۲. نجفی، محمد جواد، *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*، قم، بنیاد بعثت، ۱۴۲۰ ق.
۱۷۳. نووی جاوی، محمد بن عمر، *مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ ق.
۱۷۴. نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، تحقیق: شیخ زکریا عمیرات، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۶ ق.
۱۷۵. واحدی، علی بن احمد، *اسباب نزول القرآن*، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۱۷۶. وجدانی فخر، قدرت الله، *جواهر الفخریة فی شرح روضة البهیة*، قم، انتشارات سماء قلم، چاپ دوم، ۱۴۲۶ ق.
۱۷۷. هاشمی، سید محمود، *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (ع)*، قم، موسسه دایرة المعارف اسلامی بر فقه اهل بیت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۲۶ ق.
۱۷۸. هاشمی، عبدالمنعم، *الامام الجصاص ابوبکر احمد بن علی الرازی الحنفی*، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، بی تا.
۱۷۹. یدالله پور، بهروز، *مبانی و سیر تاریخی تفسیر موضوعی قرآن*، قم، دارالعلم، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۱۸۰. یوسفی، فاضل حسن بن ابی طالب، *کشف الرموز فی شرح مختصر النافع*، تصحیح: علی پناه اشتهاردی - آقا حسین یزدی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم، ۱۴۱۷ ق.



Title of Thesis\Dissertation: The Quranic verses about the divorce with an Accommodation between Thoughtsof Fadil Miqdad and Jassas.

Author: Mohammad Javad Fardi
Supervisor(s): Dr. Abdulkarim Abdullahinejad
Advisor(s): Dr. Alireza Abedi Sarasia

Faculty: Theology and Islamic science	Department: Jurisprudence and Islamic law	Specialization: Theology
--	--	---------------------------------

Approval Date: ۱۳۹۴/۰۹/۱۰	Defense Date: ۱۳۹۵/۱۱/۰۶
----------------------------------	---------------------------------

M.Sc. <input checked="" type="radio"/>	Ph.D. <input type="radio"/>	Number of Pages: ۲۲۶
---	------------------------------------	-----------------------------

Abstract:

The book of Jassas, "Ahkam Al-Quran", is a unique and independent source in the field of comparative jurisprudence of sunni's schools of thought. This book had been written by Abu-bakr Ahmad ibn Ali Razi, known as Jassas, in fourth century (A.H). In accordance with the necessity of proximity of schools of thought, studying the judicial ideas of Jassas and comparing it with the ideas of shia's jurists, especially Fadil Miqdad the author of Kanz Al-Irfan fi Fiqh Al-Quran, seems to be helpful. This thesis studies Jassas's judicial ideas about interpreting of judicial verses of the holy Quran around the subject of divorce and compares them with shia's judicial ideas especially Fadil Miqdad's ideas. This survey contains ۰ chapters: introduction and general ideas, divorce, Khula & Mubarat, Ila & zihar, and Lian. This thesis has been expected to clarify the judicial Hanafi ideas of Jassas and their comparison with shia's jurisprudence and be a step to gain proximity of Islamic schools of thought.

Signature of Supervisor:**Date:****Key Words:**

۱. jurisprudential verses
۲. Jassas
۳. Fadil Miqdad
۴. Fiqh-al-quran
۰. Divorce



Ferdowsi University of Mashhad

Faculty of Theology and Islamic Science

Department of the Jurisprudence and Islamic law

The thesis presented for reception the degree of master of
science

Title:

**The Quranic verses about the divorce with an
Accommodation between Thoughts of Fadil Miqdad and
Jassas**

Supervisor:

Dr. A. Abullahi nejad

Advisor:

Dr. A. Abedi sarasia

Written by:

Mohammad javad Fardi

Winter ۲۰۱۷